

بازرسی شد
۳۶ - ۲۷

کتابخانه مرکزی اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۱۳
فیلموتیک تاسیس ۲۳

بازدید شد
۱۳۸۳

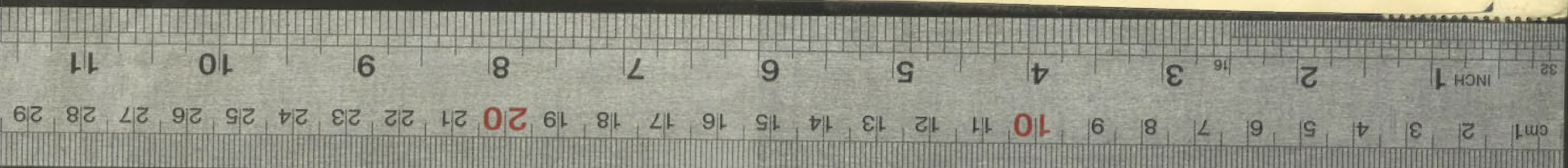
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: کتاب رقیان	شماره ثبت کتاب: ۲۶۲۴۳
مؤلف: محمود... کتاب و مکتوب... روایات... ۸۷۷۲	۱۰۲۹۳
موضوع: تعلیم و تربیت... خانواده... ۲۰۴۳۵	

نسخه فهرست شده
۸۷۷۲



در آب آتش نشستن مادرستان صحبت داشتن موی خنجر کردن
و ستراشیدن و ناخن چیدن و نماز با حاجت گذاردن در آب
آنکه پیری آورد و حکا گفته اند که ده چند است که زود در پیری اثر کند حاجت
بسیار کردن سر یکبار بشستن به شب آب خوردن در بر
توقف کردن در پیشوا سخن گفتن در عورت خود و غیره که اینها بر پیشوا
بسیار آب خوردن غم بسیار خوردن در زیاده و تاج و کلاه
که ده چند است که غیر اینها در حدقه بسیار کردن دعا بسیار کردن
فرمان مادر و پدر کردن نماز شب گذاردن استغفار کردن پیشوا
نماز با حاجت گذاردن قرآن بسیار خواندن معنی آن نیست
یا خدای تعالی داریم کردن صلوات بر رسول فرستادن در هر چه غم
آورد و حکا گفته اند که غم زنده چند متولد کند اول بسیار شکار پریشیدن
میان زنان و کوفته شدن گذشتن کاسن بخندان بریدن برستان
در نشستن بر پوست پیر و ساز و تخم مرغ گذشتن بدست چوب طاق
بدست رست استیجی کردن بدین و آتشین موی پاک کردن

۲۴۳۵



ط در کورستان خندیدن ی با دگر بازی کردن فصل ششم در انکه جا
حشمت بفرایده علی گفت اندک ده چیز است که موجب تریاید حشمت و غرور
اول طاعت و عبادت بسیار برب تواضع و تخلق پیشا رب و فدا و کرم به
قرار در بیدار بودن در سحر و صفاوت و ایما با پیشی و الا بکار و
جد و جهد در همه کار و ملازمت نمودن صحت ابرار و محض زبون از دیدن
ایشان و استغفار بسیار کردن ی کجا و نهتن اسرار فصل هفتم در باب انکه
پیشانی چشم را زیاده کند حکما گفته اند ده چیز در شایء چشم را میفراید
در مصیبت نکیریتین ب روی علی دیدن ج روی مادر پدر دیدن و
دوستان را مشاهده کردن و در آسمان نگاه کردن و در بنهر و آب روان
دیدن مباشرت کم کردن ج در جو اهر نکیریتین ط روی باب ششون
ی استنشاق هوای صاف کردن فصل هشتم در باب قوت و صحت
بدن حکما گفته اند که ده چیز منقص را بحد البدن دارد اول کم خوردن ب
کم گفتن ج مباشرت با عدال کردن و بوی خوش بکار بردن و حمام
رنگین هر دو روز یکبار و استنشاق هوای بار و کردن و نهتن و غرور

بشر

شب بیدار بودن ج پیوسته با خود بودن ط زر طلا با خود داشتن فصل نهم
باب انکه فراموشی آرد و حکما گفته اند که سی چیز است که موجب نسیان میشود
مزاج کردن ب بسیار خندیدن ج بکربانه خواندن و بنا محرم نکیریتین و بازی
مستی و مباشرت کردن و ده جام آزار از خود باز کردن و ترشی بسیار خوردن
ج در میان شتران گذشتن ط بر سر ترش قدم نشستن ی در زیر درخت میوه دار
بول کردن یا از فراوان بستان بستن نفوذ بالله ب موی بن نه مردمان خانه کردن
ج از دیکه طلم خوردن و در سبب خیر انداختن ی به جاست بر قفا کردن ی
بنم خورده مویش خوردن ی سبب ترش خوردن ج کشیدن تر خوردن ی در آب
اینکه بول کردن ک و جاست طلم خوردن ک با د از خود بازی را کردن
کب خسته کورستان خواندن ک طلم بی نام خدای تعالی خوردن که میان زن
گذشتن ک و در مصلوب نکیریتین ک و در خست نام خدای تعالی بردن ک و
بقبول کردن ک و در بازی و خیری خوردن ک و در کورستان خست ب بسیار خوش
لا آب بسیار خوردن فصل دهم در باب انکه در پیش آرد حکما گفته اند که سی چیز
در فراموشی آرد اول مادر و پدر با نام خواندن ب برهنه بول کردن ج لون خورده

خوار داشتن **د** به شب از خانه بیرون رفتن **پ** دست سیر و باز سوختن و
در پیش بزرگ تراز خود راه رفتن **ز** بجای دیوار خال کردن **س** دست بستن
ط زلف سر از سجده بگوشن **ی** در جای بول و ضو ساختن **یا** دیک و کاسه شسته
نهان **پ** آب در خانه سر کشیدن **ب** سوختن بسیار خوردن **پ** خواندن عجب
پاک ناکردن **پ** نهان از که ایمان خریدن **ی** بر مردن لعنت کردن **ز** دروغ
گفتن **ج** جامه در بر داشتن **ط** چراغ بدم گفتن **ک** بر ستارگ با به اندام کشیدن
ک نان در کف دست خوردن **ک** در بر آب و نان انداختن **ج** پسته بول کردن **که**
بدندان ناختن بریدن **که** در خانه کالی کردن **ک** بجای بازار رفتن **ک** بیکار از
بازار آمدن **ک** دستار با شلوار در زیر سر نهان **ک** نشسته دستار بچیدن **ل**
ایستاده شلوار پوشیدن **ه** هلاکشد اندک ده چهر است که عمر را دراز کند و زوری
فراخ کرد و اندو مزید جا و زلفت **اول** تعظیم امر خدای تعالی کردن **ب** شب
زنده داشتن **ج** سحرگاه بتلاوت فتوح لیل **د** قرآن بی رخاوندن **ه** مجالس
علمای زین **و** دوستان محبت داشتن **ز** پسته با وضو بودن **ح** جاوید
پاک و غذای لطیف **ب** کار داشتن **ط** تواضع و خوش خلقی **ی** شغف خلق

خداوند

خداوند و پسته با وضو بودن توفیق یافتن **ی**
در خانه آمده که لقمان حکیم مر سپهر خود را وصیت کرد بدین حکایت که هر که یا دیگر در دنیا
که رگزد خوردند و زیرک کرد و در آفت دبی خلق امان باشد هر یک مردم نیکند
کرد و که ای پسر خدای عزوجل شناس و هر چه گویی از پسند و نصیحت بدین
سخن **ب** نذر نه خوشی بکوی قدر مردم به آن حق هر کس شناس راز خویش نگاهد
مردمان را بوقت خشم بسیار نای دوست را بسود و زیان آفتان کن **د** دست
زیرک و دانا خستیا کنیز از مردم نادان **ا** ابله در پیش از مفسد آن سپهر و
جو اخروی پست کن در نصیحت میهمان تقصیر کن در خانه که در آشی چشم دربان
نگاه دارد با جاهت یا بر باش جامه دین پاک **ا** در فرزند را علم و ادب و پست
و سواری بیاموز دین را از برای آسمان و دین را از برای این جهان نگاه
گفتن و موزه که پوششی تخت پای رتبه پوشش بوقت بیرون کردن پاچی
بیرون کن با هر کس که را به اراده طاعت او کن و شب چون سخن گوید آتش
و نرم گوی و در روز چون سخن گوید **اول** مبر سوختن کن کم گفتن و کم خوردن عیادت
کن هر چه خود را از پسندی مردمان را پیشگاه بر پیش آموخته استادی کن **و**

بازمان و کوه گان راز مگوی بر چهر کسان دل منه از بی صلاان و فحوی
تا اندیشیده در کار کار را مشو ما کرده کرده بدان کار امروز بفرزاده
از ناکس و بخل امید بهی بدان با بزرگ تر از خود مزاج کن با بزرگان سخن
در راز مگوی عوام را بخود گسترده کنج حاجت مند انرا نویسد مکن در خانه مردمان
که خدایا مکن کس را در خانه خود که خدایا از جنگ گذشت یاد مکن چهر کسان
چهر کسان میان هر هیچ کاری تدبیر مکن زن و شوهر میان مکن مال خویش بدست
و دشمن منها خویشا و ندی از خویشان بهر یک دیدن بر چیزی فریفته مکن بقتل
زنان کار کن بر دوستی زن اعمال مکن نا شمرده بجای هر کار را بصرفه و تدبیر
تا تو از جنگ مکن قوت از مایه باش مان خویش بر سفره مردمان مخور در کار
شکایت مکن تن خود را از برای دنیا در پنج مننه هر که خود را نشناسد از او امید
بهی مدار و زخم سخن مگوی بوقت فتنه بر آمدن محبت پیش مردمان بزرگ آب
بینی بر سر استین پاک مکن جای نشستن خود بدان پس نکام سخن گفتن خود را گوشه
شعب بر نه بر خیز پیش جوان بزرگ خود را مخوار پیش از بزرگ تران و پیران
راه مردود و بیان سخن مردم در چپ و راست مکن تا تو از بر ستور بر نه نشانی

در پیش مردمان بختی شوم بیکر به نازاک و زخمی بامست و دیوانه سخن مگوی آن
چنان نای که پیشی با مردم بیک رفارغ بر سر محبت نشین روی در روی کسی که مسای
از بهر سود و زیان عالم آبروی خود مبرضول و بیکر به نازاک و زخمی بامست و دیوانه سخن مگوی آن
نشد و جنگ بر کن و باش شیب به شلوار خرب هرگز بی کار و دشمن مردم به شلوار
رهست رو هر چند دور تر باشد از قرب سلاطین حذر کن هر که ترا کار فرماید بروی
تا مکن جای که بخوای پیش کاری که بخوای کردن مگوی چون وعده کنی زلف
و فاکن و سبکس را نرسد تا این پیشی

والله اعلم بالصواب

۲۲۲

۲۲۳

علم قیامه گوید

بسم الله الرحمن الرحیم است کلید در کج عظیم
این مختصر است در بیان علم قیامه و حلیه و فی صورت انسان و شکل و مثال اعضا
که هر عضوی دلیل بر صفت است سبب بزرگ دلیل اہمیت یا لیت سر خود دلیل
یا خود لیت موی درشت دلیل نبی است موی نرم دلیل جان و تر شدن گشت

اعتدال موی دلیل اعتدال است در صفات بسیاری موی بر سر دلیلی است
بسیاری موی بر پشت دلیل شهوت است بسیاری موی بر شانه و گردن دلیل
برنجیت و صاف است بسیاری موی بر شکم و سینه نشان من است موی
دلیل لطافت و پاک است رنگ سرخ آتش دلیل بسیاری خون و شایسته
و زرد خونی و دیوانگی است رنگ زرد بی عقلی است جثه باطن است رنگ سرخ
دلیل اعتدال است در غلاف و حیده رنگ سرخ و چاق دلیل جثه رنگ بنه بسیار مایل
یا زرد بسیار مایل دلیل خلق بد است رنگ آسم دلیل فطانت است پشایی خراش
بر و عروق و غصان نباشد دلیل فصاحت و سازگاری است پشایی سنگین دلیل
خست و نادانیت پشایی بزرگ دلیل که ابله است پشایی متوسط دلیل اعتدال
در لغت و موهبت با مردمان چینی در میان دو ابرو و پشایی از جانب دیگر
بینی دلیل غنا یا غنچه است چینی پشایی از جانب صدمه و دلیل نیکیت
غصون بسیار بر پشایی دلیل لاف زدن است ابروی بسیار موی دلیل اندوه است
ابروی دراز کشیده تا صدمه دلیل بکبر و لاف زدن است ابروی پر شده دلیل شایسته
ابروی کشاده دلیل بهجت است باریکی ابرو که از جانب چینی است دلیل خرد و
فستخیزیت

فستخیزیت سر ابرو که از جانب چینی است و از جانب صدمه بلند باشد دلیل
ابلی و بکبر و لاف زدن است ابروی باریک دلیل بهجت و شایسته ابروی
متوسط در سطح و باریکی در رازی و کونامی دلیل اعتدال است در قیاس و بسط و
چشم بزرگ و سیاه دلیل که مایل است چشم خورد و دلیل سبکی است چشم متوسط
و قوی و سبک و عیبت چشم فرو رفته و غمزه دلیل که جود و خفاست چشم پر شده
بلند از روی دلیل پیشری و نادانیت و چش چشم زدن بسیار بزرگی دلیل که چشم
زدن و بر دلیل کم فهمی و ابله است چشم زدن معتدل در صحت و بطی دلیل غم
و عقل است چشم بسیار سیاه دلیل سودا چشم ازرق دلیل پیشری چشم چینی
از رنگیت از رنگی سفیدی مایل باشد دلیل ترس و جبن است چشم سیاه غیر غمزه
و دلیل عقل است چینی که در کمر بین شمال اطفا کند و در بشره و غمزه و فرج خط
بود دلیل در رازی غمزه چشم یکدک و کوچک و درازان و کبود باشد دلیل پیشری
مکر و جلود و شهوت پرستیت چشم سرخ مانند آتش دلیل شرانگیزیت و
و لیری چشم کبود مایل بزرگی و دلیل خصمهای بد است قیاس مایل بسیار
در حواله حد و دلیل شرم است اگر چه با وجود نقطه چشم کبود باشد بسیار شرم است

چشمیکه حقه وی مانند طوق باشد دلیل چمن و شر انکس است چشمیکه حقه
وی زرد باشد دلیل قنار و خونریزی است چشم سرخ و غلیظ کردن پنبه
مانند چشم کاه و دلیل نادانیت و زنا و منی غفلت است چشم سوراخه
چشمهاست چشم بزرگند فروزه کبود مایل بزرگی دلیل اوصاف چشم
اگر با وجود بزرگی کبودی نقطه های سرخ با سفید دارد و دلیل فتنه انکس است اواز
سطر بلند و دلیل نجاعت است اواز باریک و نرم دلیل اخلاق حمیده است اواز غم
و دلیل کبر است بزرگی سخن گفتن دلیل تیر فم و شتاب زدگیست و غلبه غضب
نفس دراز و دلیل قوت بلند است نفس کوتاه و دلیل ضعف باطن است اواز
دلیل برخوردن است اواز خوش و دلیل قوت عقل است گوش نرم و دلیل قوت
فهم و لطافت طبع است گوش سخت و دلیل قوت تن و غلبه طبع و ضعف
بسیاری خنده و دلیل مخالفت است و رخصی نماندن بکارهای مردم خنده بلند
و دلیل بی شرمی و سخاوت است تبسم دلیل جاست خنق بیکو و بر سر سخن
گفتن و حرکات و بر بر کردن و دلیل فهم کندی است عین و رخصی و باز و حرکت
و دلیل فهم و سبکی است کردن کوتاه و دلیل کم و حقاقت است کردن دراز باریک

دلیل چمن و حقاقت است و زنا و زدن کردن سطر و دلیل حقاقت غضب است شکم
کوچک و دلیل فهم و عقبت شکم بزرگ و دلیل کثرت مکاحست پهلوی با و یک دلیل
و دلیل ضعف است پشت پهن و دلیل قوت تن و کبر و غضب است پشت چنبد و دلیل
خلق بد است پشت سست و دلیل خلق نیکوست کف چنبد و دلیل فکر و لطافت است
کف باریک و دلیل قوت عقبت کف پهن و دلیل حقاقت است کف معتدل و دلیل
عقل نیکوست درازی ساق است و دلیل عطا و کبر و جت جاه است ساق
پای کوتاه و دلیل شر انکسری و چمن است ساق پای معتدل در درازی و کوتاه پای
شجاعت و سخاوت است انگشت دراز و دلیل فهم تیر است انگشت کوتاه و دلیل
کندی است کف انگشتان نرم و دلیل عقل است ناخن صید بغایت مبارک
پسندیده است ناخنهای محبوب پسندیده نیست باید که حسب قیاس و در است
چنانچه طبع و در تشخیص کیفیت هر عضوی بر خود واجب دارند تا مغلط واقع نشود
که یک عضو و دلیل حقاقت بود یا و عضو یا پشتر و دلیل عقل لاجزایان حکم کند
عقل از بر انکه یک دلیل عقل با یک دلیل حقاقت قضاوت نمود یک دلیل عقل معیار
باقی مانند بموجب آن احکامات یز این السیئات خاصیت خود پیدا

در برب رجحان عقل میشود با آنکه اوله صورت و شکل را بر این قیاس نمایند
حضرت ولایت مآب قطب الاقطاب امیر سید علی هدایت قدس سره
در کتاب ذخیره آورده است که اگر شخصی بگوید چشم و سرخ موی و باریک
نخ باشد و بر سر موی بسیار دارد و چنانکه از ما رافعی حدیث کند از آن شخص
باید کرد

در برب رجحان عقل میشود با آنکه اوله صورت و شکل را بر این قیاس نمایند
حضرت ولایت مآب قطب الاقطاب امیر سید علی هدایت قدس سره
در کتاب ذخیره آورده است که اگر شخصی بگوید چشم و سرخ موی و باریک
نخ باشد و بر سر موی بسیار دارد و چنانکه از ما رافعی حدیث کند از آن شخص
باید کرد

در برب رجحان عقل میشود با آنکه اوله صورت و شکل را بر این قیاس نمایند

بسم الله الرحمن الرحيم

تجوید قرائت کلام محمد و بنیستین

بدانکه هرگاه تنوین و نون ساکن به لام و راء رسد ادغام بلا غنة باشد مثال
چنانکه خیر لھم و عفو رحیم و من لدنہ و من ریح و امثال این
و هرگاه که تنوین و نون ساکن بچهار حرف رسد ادغام مع الغنة باشد
و آن میم است و نون و یا ثاب میم چنانکه من مال و رحمة منا مال
نون چنانکه من فوعة عاملة ناصبة و ثاب و او چنانکه من و الی من
جوج و جوه و ثاب یا چنانکه من یفاء و جوه یوسف و ایه
یخرجون و امثال این و هین تنوین و نون ساکن به شش حرف رسد
و اظهار باید نمود و حروف حقی گویند و آن شش حرف است
۶ هـ ع ج غ خ ثاب نیز نحو من امن و عذاب الیم ثاب با نحو من
هاجر و قریبا هدی و ثاب **ع** نحو من عمل و عذاب عظیم و ثاب **خ**
نحو من حفظ و شکور رحیم و ثاب **ح** نحو من عل و حلیم عفو
و امثال این و هرگاه بین تنوین و نون ساکن به پانزده حرف رسد خفا

باید نمود

باید نمود و پانزده حرف نفی این است **ت ش ج ذ ز س ض ص**

ط ظ ف ق ک ثاب تا نحو من ثاب ثاب تا چنانکه من ثاب

ج چنانکه من جبال ثاب و چنانکه من دونه ثاب **ذ** نحو من ذکر ثاب

نحو من وینة ثاب **س** نحو من سبیل ثاب **ش** نحو من شوق ثاب **ص** نحو

من صلوات ثاب **ض** نحو من ضل ثاب **ط** نحو من طرف ثاب **ظ** نحو

من ظلم ثاب **ف** نحو من فروع ثاب **ق** چنانکه من قرآن ثاب

نحو من کتاب و امثال این و هرگاه تنوین و نون ساکن به بارسیز حرف رسد

چنانکه یوسف و یس و امثال این و قلبت ان برای او قلبت

و میم ملغوظی نزد با خفی بخوانند از برای آنکه میم و هین نون است و غنة

و شاکر است و رخرج بدانکه ادغام بلا غنة را خاصیتش بدی باید غنة

و غنة غنیاید و ادغام مع الغنة را تشدید غنة هر دو غنیاید و غنة قبل غنیاید

و تشدید غنیاید و غنة قبل است که از صوت حقی بیرون می آید از خیشوم و کدک

مطلق نیز معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح و از روی لغت فی هر است

روی اصطلاح المطلق ما یجوز الایلاء بما بعد یعنی مطلق آن است که

۸ ابتداء بجا بعد یک سویش و کذا لک مد و معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح
 المَدُّ اثبات الحرف في العلة سواء كان موجبا او لا يعني مدانها
 کردن حرف هفت است در کلمه که در آن کلمه موجب مد باشد یا نباشد
 اکنون بدانکه **اولی** حرف مدند بشرط که آن الف ساکن باشد و ما قبل
 مفتوح مثلاً نحو جاء و شاء و واد ساکن باشد ما قبل در مضمر مثلاً
 جاءته لتقوه و یا ساکن باشد ما قبل مکسور مثلاً نحو جئ و سئ و فی
 القسم و انشایان اکنون بدانکه مد اقسام دارد چون جمع آری بر مد
 مد متصل است و مد منفصل و مد منفصل سؤال میکنند که چرا منقطع بر این
 جواب بگویم که حالی نیست که به پیغم که حرف مد در یک کلمه واقع میشود
 اگر چنانچه در یک کلمه واقع شود متصل است مثلاً جاء و شاء
 و اولئك و اگر چنانچه در کلماتی واقع شده باشد مد منفصل است مثلاً جاء
 بما انزل و قالوا امنا و فی القسم و انشایان بدانکه فرق میان
 مد متصل و متصل آن است که مد متصل را در حالت وقف وصل است و مد منفصل
 را در حالت وصل است و در حالت وقف نیست اکنون بدانکه حرکت تیره

معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح حرکت هو صوت یلفظ به
 یعنی حرکت صوت است که تلفظ کرده میشود و او را بحروف وائما سمي الحركة
 حركة لانها تنسج الى التحريك السفين وائما سمي القران
 قرانا لانها تفرق بين الحق والباطل القرآن هو كلام الله
 ينزل عنه مخلوق فمن قال مخلوق فهو كافرا بالله العظيم
 التسلسل بضم لا من مالا نهاية له في الذهن يعني
 تسلسل و در مرتبه امور است که او را در زمین نهایت نباشد و الله اعلم بالصواب
 والسلام على من اتبع الهدى
 تمت التوبة بعبود الله المجيد

بسم الله الرحمن الرحيم
 بدانکه مثلاً مد از روی لغت و از روی اصطلاح از روی لغت معنی مانند است
 و از روی اصطلاح المدا هو طريق يعبر به ابداع الامر في الاحكام سؤال میکنند
 که ادغام بلاغته بر چند قسم است جواب گویم که بر دو قسم است متفق علیه است
 و مختلف فی سؤال میکنند که متفق علیه کدام است و مختلف فی کدام است جواب

گویم که در لام و راء متفق علیه است همچون من لدن که و من ر حقیق و و و و و
و یا مختلف علیه همچون من یشاء و من قال سوال میکند که کدام
مع الفتنه بر چند قسم است جواب گویم که بر دو قسم است سوال میکند که
دو قسم کدام است جواب گویم که نام است و ناقص اگر گویند که نام کدام است و ناقص
کدام گویم که هرگاه متون و نون ساکن بهم دون رسد ادغام نام است و هرگاه
بر واد و یا بر رسد ادغام ناقص است و هرگاه که همین میماند یا بر رسد ناقص
اظهارشاید از برای طریقه الباب و تقاضا نیزشاید زیرا که تقاضا نخست نیست
باظهار کرده و چیزی که تقاضا باشد مطلوب خواهد بود و هرگاه که همین میماند یا بر رسد
رسد اظهار باشد مثلاً و ادخول علیکم و السلام و مثل فاعولکم فیما ذکر
و قم فیها الا یتعین سوال میکند که اخفاء بر چند قسم است جواب
گویم که بر سه قسم است سوال میکند که قسم کدام است جواب گویم که خفاء
حرکت و رخاء حرکت است و رخاء صحت است گویند که خفاء حرف و رخاء
حرکت و رخاء کدام است گویم که اخفاء حرف همچون لیس الی و اخفاء حرکت
هم چون مالک لا مثلاً و اخفاء صحت هم چنانکه و نه است و نه است

و نون ساکن را نزد یا نزده حروف و السلام و دیگر سوال میکند که کدام
ساکن را چند حکم است جواب گویم که چهار حکم آید بمنزل خود مثیلین و ویم
باء اخفاء سیوم نیز اظهار چهارم باقی حروف اظهار را اظهار نیز
و اردو از روی لغت نشکار کردن از روی اصطلاح الاظهار انظر
بین اللفظین مع الطرفین یعنی اظهار است که تو نشکار کنی متون
نون ساکن را میان دو لفظ یا هر دو طرف یا دور است بر سر و استلام
سوال میکند که اظهار بر چند قسم است جواب گویم که بر دو قسم سوال میکند
که دو قسم کدام است جواب گویم که ضرورتی و تعلیمی سوال میکند که ضرورتی
کدام است و تعلیمی کدام جواب گویم که در عین و حاو یا ضرورتی و تعلیمی
خا و الف تعلیمی و الله اعلم سوال میکند که فرق چیست میان ادغام
بلاغته و مع الفتنه جواب گویم که فرق میان ایشان آن است که در هر کلمه
که ادغام مع الفتنه باشد تشدید و غنة هر دو میباشد و در هر کلمه که ادغام
بلاغته باشد تشدید موجود است و غنة موجود نیست و السلام
سوال میکند که چرا ادغام بلاغته را مقدم گفته است با دغام مع الفتنه

۱ جواب گویم که بواسطه آنکه مفهوم ادغام بلاغته حدیثیه و مفهوم ادغام
مع افقته وجودیست پس عدم سابق است بر وجود بداند که ادغام مخیر
دارد از روی لغت و از روی اصطلاح از روی لغت داخل شی
درش لفظك او غمت الشیاب فی الوعاء ای ادخلتها فیهِ
و از روی اصطلاح که ادغام آن تسکین الاول و تدرج فی الشیاب
یعنی ادغام نیست که ساکن کنی او تی را و درینجا درج و الله اعلم بالصواب

عنا انفعول الهم

هذا رسالة البهاء بسم الله الرحمن الرحيم اقدیر سید علی الطباطبایا دام
سبحر سجد و شای جعید و مرقد ائمه اسز که بنی نوع انسان را حسن صور
از عدم بوجود آورده قنبارک الله احسن الخالقین صلوة و سلام
و در فو نامده بر سر و اهل زمان و ممتز بتزجیان سید الشعلین و خواج
کونین فخر العالمین محمد مصطفی و بر آل و اولاد او باد و رحمة الله علیهم
کتاب ناب ائمه طاهرین علیه السلام میباشد و هر که تابع و مفاد آن را
بشد بلا تک و شبیه از چینه ناجی در سکار خواهد نمود چون این صبی

چنین

چنین عمر خود را با طاعت شیطان در در ب خانه حکم ظلم و عدوان فرمود
بر برکت ولولای ائمه اطهار صلوات الله علیهم نجات یافته خود را به جنبه
جنبه سید استمداد و حسن آل عبا صلوات الله علیهم کشیده مجاورت خستیا فرمود
مقام این برآمده که خود را در ملک متابین بنهادن در آورد و چون عمر طاعت کند
بود و ز امر و وجبات خود اطلاعی نداشته بخدمت جناب مقدس تعالی فضايل

علای العظامی محمد بن نصر و ائمه ائمه العظامی مولانا المصطفی سیدنا و اعظم
الاجل الاکرم اقدس سید علی القاب طلیه دام ظلهم و زید عمره عرض حال نموده

که سوا فی سال که از روی شرح مختصر نافع تصنیف خود به فارسی کرده اند چند
سبیل شود چون انرا که در انهم افهم و من تلازمه ارشد اکرم آن جناب محمد
ابن اسماعیل مشهور به شیخ ابو علی عرب به فارسی در آورده و بعضی عبارات غلط
عرب و لغات مشکوک را بجای آورده و شرح و بطی از وجبات و مستحبات طریقه
مردانی حل جان فرموده که اکثر حوام از فهمیدن آن عاجز بودند بناء علیه السلام
سرا با تقصیر محمد حسین طهرانی را بنی طهر سید که بعضی از وجبات انرا که بر کاتبان
و دانشمندان درج است به فارسی که اصطلاح حوام است انتخاب نماید که مکتوب

۱۱
 از آن متعلق کردند و این خاص را بدیای خبر یا و فرمایند که بکدام از بركات عاقلان
 باعث نجات گردد و این را مستحق برسانه الهی نمود و بعد بنظر نفس منظر آن
 جناب رخصیه و آن مشتمل است بر چند باب **باب اول** در احکام آبها
 و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آب مطلق است یعنی آبی که خیمه آن از
 لفظ آب محتاج به چیزی نباشد مثل آب من و آب چاه و مانند آن و اینها بنفسه
 ظاهرند و ظاهر خود غیر خود اند و این آبها نجس میشوند هر چند کثیر یا جاری یا غیر
 باشند به غلبه کردن عین نجاست یکی از سه صفت آنها که رنگ و بو و طعم باشد
 و الا طهراند و اما آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود تا آنکه یکی از
 اوصاف مذکوره او تغییر نماید هر چند که از کرب باشد یا برافوی و اما آب
 کثیر مراد از آن آبی است که یک گرا باشد یا بیشتر نجس نمیشود نیز
 بحد ملاقات نجاست هر چند ایستاده باشد و هر چند آب ظروف و حوضها
 باشند مگر بخیر یافتن یکی از آن سه صفت مذکوره و حکم آب حوضها یکی است
 حاکم حکم است هرگاه در وقت ملاقات نجاست به آن متصل باشد و هر
 گاه هم گرا باشد و آب باران در حین باریدن حکم آب جاری دارد و اما آب
 منحل

قلیل یعنی کمتر از یک پنجم می شود و ملاقات نجاست بر چند بناسی است که حکم
 در آن آن کند بسبب یکی آن و هر چند آن نجس خون باشد یا آب که بان نجس شسته
 و گرا را پنجم همین نحو اند نظری است که هر یک از طول عرض و عمق آن سه وجب نیم
 باشد و اما آب چاه و نیز بحد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه یکی از رنگ
 و طعم آن بسبب نجاست تغییر شود و در بر صورت باید نفی بکشد که آن تغییر ظرف
 بنا بر افوی و احوط است که نفی بکشد تا آنکه آب چاه را تمام بکشد و اگر
 تمام نکشد ممکن نباشد باید چهار نفی در یک زمان که از طلع صبح صادق تا غروب
 باشد بنوبت بکشد یا بطریقی که دومر آب بکشد و چون خسته شود دومر دیگر
 آب بکشد و هرگاه تغییر خود بخود بر طرف شده است اقرب است که طهر
 نشده است **فصل دوم** در بیان آب مضاف است و آن بخلاف آب
 مطلق است مانند کلاب و عرق میوه و کاسینی و غیره و اینها بملاقات نجاست
 نجس می شود و هر چند کثیر بوده باشند و آب مضاف طهر است لیکن دفع نجاست
 و حدش نجس کننده مطلقا اگر چه در حال ضرورت باشد و هرگاه قدری از آنرا
 در خل آب مطلق نماند بخوبی که باز آنرا آب گویند طهر و مطهر است هر چند

۱۲ تیز و در رنگ را بویا طعم از او آید که رفع حدث صغری را نموده باشد پس با
 و مثل آب مطلق است و حدث صغری از بر جاست و وضو را میگویند و اما آبی
 که رفع حدث اکبر که غسل جنابت باشد بآن نمایند هرگاه خالی از نجاست باشد
 پاکست و پاک کننده از جنس است یعنی از آنکه نجاست میکند و دفع حدث
 می نماید یعنی غسل وضو می تواند سخت و آب غسل حیض و نفاس و مستحاضه نیز همین
 صورت دارد بنا بر احوط و اظهر است که دفع حدث نیز میکند و اما قطره
 که از آن چکد در آبی که غسل بآن میشود مانع رفع حدث بآن نمیشود و اما آبی
 که رفع جنس یعنی از آنکه نجاست بآن نموده باشند نجاست هر چند غیر نجاست
 و حکم آن آب نجس است و است بشستن نجس واجب است و اگر
 رسیدن آن آب نجس بجان دیگر همان طریق است مگر آب استنجاء که
 شستن نجس بول و غایط با آن پاکست و از آنکه نجاست میکند لیکن غسل
 وضو بآن نمیتوان سخت بشرط آنکه ندانند که آن تیره یافته است یا یکی از سه
 صفت و نرسیدن آن آب به نجاست دیگر از طریق یا نجاست که در وضو نشسته
 بیرون آمده باشد و نرسیدن دست بموضع نجاست پس از ریختن آب بآن
 موضع

موضع بول و غایط شرط است بنا بر احوط و این در صورتی است که از موضع
 بول و غایط سوای بول و غایط چیزی دیگر نیاید و الا نجس است مثل خون و عرق و غیره
 و جایز نیست غسل نخون از غایط حمام مگر آنکه یقین اند که خالی از نجاست است
 و اما آب شور یعنی آب قلی که جسم حیوان رسیده باشد بر مجموع پاکست
 سوای آب شور سنگ و خاک و کافرو هرگاه دو آب باشند یکی پاک
 و دیگری نجس نجس شسته شوند واجب است اجتناب یعنی دوری نمودن از هر
 دو یقین آن آبها نجس است و اما آب که شسته بعضی نجس پس دوری
 نمودن از آن آب واجب است اما شسته بضاف پس تنها بآن
 واجب نیست بلکه طهارت از هر دو واجب است و هرگاه یکی از آنها بریزد باید شستن
 با شسته طهارت و شستن و هرگاه طریقی یقینا طهارت یا یقینا نجس نشود
 از دو طرف شسته نجس هستند یا شسته بعضی دوری نمودن از آنها واجب
 و هر آبی که حکم نجاست آن شده باشد شستن جایز نیست طهارت بآن
 مطلقا نه در حال خیار و نه در حال اضطرار و خوردن آن در حال اضطرار جایز
 است

باب دوم در واجبات وضو است و آن چند فصل است **فصل اول** در بیان

۱۳ چنانست که بر حسب یک از آنها وضو واجب شود و آن هشت چیز است **اول**

دوم و **سوم** بیرون آمدن بول و غایط و با دست از موضع طبعی منی **چهارم**

خواستنی که غالب شود بر کوشش چشم بگردان نشود و در گور و گورستان

آن غایب شدن تقدیری که نیست **پنجم** بهوشی است **ششم** دیوانگی است

هفتم مستی که باعث بر طرف شدن عقل باشد **هشتم** استغفار قید است **نهم**

در آداب خلوت است و در آن چند چیز است **اول** در جهت پوشیدن عورت

از ناحیه **دوم** حرمت در حال بول و غایط کردن پشت یا رو بقبضه نمودن

بنام بدن **سوم** شستن مخرج بول با آب و مسح غیر آب مطلقا و یکدوشستن در آب

و واجب شستن موضع غایط نیز با آب هرگاه نجاست آلود شود در ظرف مسح

و شستن را حدیث نیست بلکه خدا آن پاک شدن است بنوعیکه ذره از عین

نجاست باقی نماند و هرگاه نجاست غایط از موضع خود کنده شده باشد با هرگاه

آن نرسیده باشد بسنگ و آب هر کدام خواهد طهارت بگیرد و میتوان

و از سه سنگ که کافی نیست هر چند بکته از سنگ پاک شود و واجب است

بالیدن هر یک از آن سه سنگ بنامی موضع و جایز است عرض سنگ بالیدن

کلیف و کند یا بر چرخه ای دیگر پاک و هرگاه به سنگ نجاست بر طرف نشود

واجب است زیاد کردن تا نجاست بر طرف شود و جایز نیست بالیدن خمره

و چرخه ای حرمت در مثل حق قرآن و کافه بکسر اسم حق تعالی و پند و اندرز

در آن باشد و استخوان و سگین خود را تا چرخش و سنگ نجاست آلوده چرخ

بعضی از آن پاک باشد و بسنگ سه گوشه افکند خود را جایز نیست و هرگاه

از هر یک اینها طهارت نماید طاهر پاک شده و دستش را را بعضی واجب است

فصل سیم در کیفیت وضو است و در آن هفت چیز واجب است **اول** نیت است

و واجب است مقارنه آن نیز بدشستن اول جزوی از رو که آن جزو با لا است

و بر حال نیت باقی بودن تا آخر وضو و بهتر است که بگوید وضو بسیارم از برای

ساج بودن نماز و رفع حدث و واجب تر بجا می آید **دوم** شستن رو است و حد

آن از رسته نگاه موی سر است تا وقتی که چانه باشد طولا و آنچه بر آن بگردد

شست و نکشت میان عرفا و واجب نیست آب زیر موی پیشانی را داخل

بجسته شستن رو تا طاهر پاک باشد شست و دستها را از بالای و تهها بپایین

واجب است **سوم** و شستن است که مراحق تا سر شستن و دستها را

از مرق و زهر با گشتن واجب است و مرقی انجا نیست که دوسرهای سنج
بازو و دست در آن جمع شوند و سما کافیت هر چند مانند روغن مایند
باشد و هر چند با عانت دست و پیر آن باشد **مجموع** مع مقدم سرت هر چند پر
میرشد و بیک گشت دست کافیت **مجموع** مع پا است از گشتن تا
کعبین پاک آن بر آمد کی پشت پا باشد و سما کافیت و باید مع به نقیصه
باشد که در دست است و اگر در دست تری باشد از سایر اعضا شسته
شد بیکد و کفش و کلاه و بانه چرخ یا را که جابل است مع جایز نیست و جایز است
در وقت خطر مثل نقیصه و سرهای بسیار و غیره **مجموع** ترتیب میان اعضا
اول رو و بعد دست سرت و بعد دست چپ و بعد مع سر و بعد مع پای اول
پای سرت و بعد پای چپ **مجموع** موالاة است یعنی نو را تمام کند پیش از آنکه
خشک شود عضو اول از سبب اهاک نخون در وضو نه به سبب گرمی و سردی
هوا و شستن هر یک از رو و دست پا یک دفعه واجب است و گشتن و چرخ زیر
ناخن بسیار و غیره که مانع رسیدن آب به بدن باشد باید دور کند و در دست
کندن جمید یعنی جایی را که گشته یا زخم باشد و بر ختمه و پارچه بسته باشد یا

یا مکرر آب زدن، آب بیدن برسد یا آنکه زدن آن عضو را در آب با آنکه
 و هرگاه هیچ یک ممکن نشود پس سوایه ن بر آن موضع کفایت هر موضع سخن نکریم
 جیره با امکان و جیره و هرگاه ممکن نباشد سخن بر آن وجوب است نه تسامح است
 موضع و بل و جراحت و هرگاه ظاهر آن پاره و یا تخته بخن باشد یا پاره ظاهر روی
 آن بگذارد و سخن بر آن نماید و هرگاه چیزی بر موضع شکسته یا زخم کند
 باشد سخن بر بدن و جنب و جایز نیست و بگری او را وضو دهد اگر چه چوب
 باشد در حال خستیا و در حال خطر از ضرری ندارد و کسیکه سلس البول
 و متصل بول از آن چکند و مصلحت نماز کردن نیابد وضو میبازد و با همان حال
 نماز میکند و در حوط است که برای هر غازی وضو یا بسازد و هم چنین
 کسیکه از آن شکم روشش شده باشد و هم چنین با دلی که نتواند خود را آنکه دارد
 از نای نماز هرگاه اتفاق افتد وضو میبازد در همان مکان و از همان جای
 که قطع نموده است نماز تمام میکند بنا بر سه مورد و بکن حوط اعاده نماز است
 بعد از آن و وجوب است هرگز از رسیدن آن نجاست بجا و بدن بقدر
 ممکن شود **حاشیه** در بیان احکام متعلقه بوضو است هرگاه شخصی یقین در

۱۵ که حدثی از او سرزده و شک کند که آیا بعد از آن طهارت بجا آورد یا نه یا
یقین داند که حدث و طهارت هر دو اتفاق افتاده و ملائکه کدام پیشتر واقع
شده طهارت را در هر دو صورت بجا بیاورد و هرگاه یقین داند که طهارت
بجای آورده و شک کند که حدث بعد از او سرزده است یا نه شک
کند در شستن یکی از اعضای وضو بعد از تمام ساختن وضو هر چند وضو
بر نحو است باشد بنا بر جهت می کند از دو عالم ضرورت می کند که بجا
که پای چپ می کشند و هرگاه تری در دست باشد از موی ریش که
پایین چانه است بکشد و هرگاه شک کند در بین وضو و وضوی که آن عضو را با
بعد عمل می آورد و هرگاه خشک شده باشد اعضای وضو را از سر می کشد و شک
کند که شک را اعتباری نیست و هرگاه طهارت نداده باشد یکی از
موضع بول و غایط را عمدا یا سهوا وضو ساخته تا نکند باطل است پس
با بد طهارت به هر دو عالم را عمدا می کشند چه در وقت و چه در خارج
وقت و وضو را عالم ضرورت است اگر چه احوط است **سوم در**
بیان اغسال و جب است و آن شستن غسل است **اول** غسل جابت است

و در آن شناختن سبب لازم است **اول** خبریکه سبب آن غسل وجب می شود و آن دو است
اول بیرون آمدن بیستی از موضع خود بجای یا خیر آن در خواب یا بیداری از مرد
زن از موضع آن یا خیر آن موضع و هرگاه منی مشبه شود یعنی بجز آن در هیچ وجهی غیر منی
اعتبار با منی و خبریکه بیرون آمدن آن بقوت و یکی شهوت بدون قوت
یکی بستی بدن دون بسیار و صاف و بوی منی مثل بوی شکوفه خرماس است و بنا
بر اظهر است باریان نیز احوط است با آنکه وضو غسل هر دو را بجا می آورد و کفایت
در طریق شستن به تنهایی و هم چنین در زمان و هرگاه کسی از خواب بیدار شود
در بدن یا جا خود منی به بنید غسل بر او واجب است پس هرگاه در جابت شک کند
یا بین دو نفر باشد منی نیست شود و نداند که منی از او است یا از غسل وجب نیست
مستثنی بهر سهامند و خواه شک و خواه در نوبت او یافت شود یا نه بنا بر بولی
ماقوی هر چند احوط احتیاط و وجوب نیست **دوم** جماع است که در جماع باشد هر چند فرج
مرد باشد و جماع که موجب غسل است در جماع اندک در دل شدن سر و گردن تا آن
خطی که دارد و کینه یعنی از گردنش بریده باشند داخل شدن مثل آنست هر چند منی
نیاید و واجب می شود در هر زن و پسرو حیوانات بنا بر احوط بل اظهر و معتدل نیز

۱۶ غسل واجب است اگر چه مرده باشد **سوم** چگونه غسل است و واجب است در آن
چند چیز **اول** نیت است مقدار شستن اول غرض از سر و هرگاه ترتیبی باشد غسل
از تمامی باید نیت را در وقتی نماید که تمامی اعضا را یکباره بدون جهت و نیت
کند و بهتر است که بگوید غسل جنابت میکنم از برای سراج بودن نماز و رفع حدث
واجب قرینا الى الله تعالی و واجب است باینکه بدون نیت رکعتی شستن
ستمی هر چند مانند روغن یا لیدن باشد در ترتیبی و واجب است حرکت دادن آن
از آب مانع باشد از بدن هر چند موی سر و پیش باشد و شستن موی سر
اگر چه احوط است و واجب و غسل ترتیبی است پس اسیر کردن را شستن
و بعد بطرف راست کردن تا ناخن پا و ناف و عورتین را نیز در هر دو
قسمت نمایند و ترتیبی ماقط میشود بغیر و بریدن سر در آب و فقه و آن
از تمامی است و ماقط نمیشود و بپاشیدن زیر باران و نوا و آن غسل آن
هرگاه و غسل از تمامی چیزی از بدن خشک باشد آن غسل باطل است و در غسل
ترتیبی شستن آن عضو با آب بعد آن واجب است مگر آنکه در چپ
باشد پس شستن آن موضع به تنهایی کافیت **چهارم** چنانچه شستن که بر

جنس است

جنب حرام است از آن جمله خواندن سوره های سجده یا بعضی از آنها حتی اللهم
به نیت یکی از آن سوره های سجده چهار است آلم سجده و و انجم و انرا و
حکم سجده و از آن جمله است شستن بقرآن بخبرتی از بدن که نجس
در شستن باشد و دخول ساجد مکر در راه زلفش کند سوای مسجد الحرام و مسجد
خدای تعالی الله علیه که بخود دخول شدن حرام است و هرگاه در یکی از این مسجدین
شود واجب است ابرو و تیمم برای بیرون آمدن و انداختن پا که پیش از آنکه شستن
نیز حرام است و جایز است در آخری از مسجد بر داشتن و هرگاه جنبی که بول
در سبیلش انداخته باشد و غسل نماید و بعد رطوبتی بپسند که مشتبیه بمنی باشد غسل
اعمال میکند و هرگاه در این غسل حدث صغیر سرزدند اعاده غسل واجب است
و با غسل جنابت وضو حرام است و با بر غصه بی وضو جایز نیست مگر در آنرا
و غسل حیض است و واجب است در آن شناختن حیض و احکام آن و اما
حیض در غالب اوقات خونی است سیاه یا سرخ و غلیظ و گرم و تر و زانو
و بیرون می آید بقوت و باین صفات معلوم و جدا میشود از خون استیضه
زیرا که صفتهای او غیر از این است و اگر مشتبیه شود و بخون بکارت پیچیده

۱۷ برسد آرد و بعد لحظه آهسته بیرون می آورد اگر خون دور رسیده را
طواف زده خون بکارت است و اگر منبسط را فرو گرفته حیض است
و خون که قبل از تمام نه سال و بعد از سن یا سینه دیده شود خون حیض
نیست و خون حیض ده روز است و اقل آن سه روز است پس هرگاه
یکروز یا دو روز خون برپیند و دیگر نه پیند تا مدت ده روز از روز اول
آن خون حیض نخواهد بود و اگر درین ده روز روز دیگر نیز به پیند که مجموع
روز شود حیض نخواهد بود و شرط است که سه روز و شب متوالی خون
آید یا بنظر لایق که هر وقت پیند بخود بر داند و ملوث بیرون آید هر چند کم باشد
و آنچه را بعد از سه روز نماند روز اول به پیند مجموع حیض است هر چند یک
صفت نباشد و به صفت خون ستمی خاصه باشد بشرط آنکه علم به پیند
که آن خون زخم است یا خون بکارت است یا نه پس احکام حیض
حرام است بر او و هیچ نیت بر او نماز و روزه و طواف خانه کعبه
واجب و چه سنت مادامی که غسل نکرده باشد و حرام است بر او هر چه
در حکم نیت جماع کردن و فرج او و در بر نیز بنا بر احوط و حرام است
بر عیض

بر عیض داخل شدن در ساجد و سجده و بایستی آنچه بر جنب حرام بود و حیض
طلاق او در حال حیض یا بشیر و چنانکه بطلاق مذکور است واجب است
او را بعد از پاک شدن غسل بکند نماز و روزه و باقی واجبات و هرگاه آنکه اگر
سجده بخواند چند حرام است بر او یا کوشش و هر سجده بر او واجب است اگر
نشود و هر که در حکم نشو است جماع کند و فرج او نکند بر او واجب است بنا
بر احوط و گفتار در اول حیض یک مثال طلای خالص است که در آنکه محال شود
پیدا شود و غیر آن چنان نیست و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر
حیض و مختلف میشود اول و آخر و وسط بسبب اختلاف آیات حیض که در آن
جماع نموده پس روز دوم اول است زیرا که حیض او شش روز باشد و
وسط است کسی را که حیض او سه روز باشد و سیوم اول است کسی را که حیض
او نه یا ده باشد و آخر است کسی را که حیض او سه روز باشد و وسط است کسی که
حیض او شش روز باشد و بر این قیاس فرض باید نمود و بر زن گفتار نیست
هر چند رخی باشد و صحبت کرده است و هرگاه بعد از دخول شدن وقت نماز
حایض شود و نماز را بجا نیاورد با امکان طهارت و حصول شرایط و بجا آوردن

تا زحیف قضای آن نماز بر او واجب است و با عدم امکان در وقت
هر چند مقدار بجا آوردن اکثر نماز او رک کرده باشد و هرگاه در یا بعد
آخر وقت بنقیر که طهارت و سایر شروط و بجا آوردن اقل واجب
از یک رکعت از نماز واجب حال او و وجوب است بر آن نماز و
آن نماز او خواهد بود و هرگاه اتمام نماید قضا واجب است و ایضا
غسل حیض مثل غسل جنابت است در جمیع وجبات سوای آنکه وضو بجهت
نماز واجب است و احکام حیض از ذات العادت و مضطر به و غیره بسیار
بجزیه خاصه رساله اشکال آن مذکور شد هر کس خواهد رجوع نماید بکتاب
اصل که وجبات و مندوبات و مکروهات را دارد **سوم** در غسل حیض
است و خون استیضه در غایب اوقات زرد و سر و نارنگ است و پری
می آید به سستی و بیفتوت و آنچه بعد از عادت و ایام مستطما رسید
استیضه است هر چند به صفت حیض باشد و هم چنین آنچه بعد از ایام
نفاس بعد از سن یا سن پیش از سن سال می بیند و اما خون استیضه
بر قسم است قلیل و کثیر و متوسطه و شناختن آن باین روش است که

پنبه

پنبه بر سیه آرد با نظیر آن که پنبه را مثل تخم مرغ می کنند و می گذارند میان
فرج و بالای پنبه بکنند قرار میدهد و وقت نماز آنرا ملاحظه نماید اگر خون
پنبه را سوراخ نکرده و بطرف دیگر بیرون نیامده آن قلیل است و وجوب است
تغییر پنبه یا شستن آن بطریقیکه دره از خون را باقی نماند و باینکه کثرت
از آن خون عقوبت و هم چنین که هر فرج را بشوید و پنبه تازه بگذارد و کهنه
قرار دهد و از برای هر نمازی وضو می سازد واجب تا هر وقت که آن خون
را می بیند و هرگاه خون پنبه را سوراخ کرده باشد و بیرون رسیده و
به خطی برجا در نموده باشد لیکن خون از پنبه بکنه نرسیده باشد آن استیضه
و متوسطه است و واجب است بر او اضافه بر آنچه گذشت بفرماید و
غسل از برای نماز صبح و بشرط آنکه پیش از نماز خون پنبه را سوراخ کرده
باشد و هرگاه بعد از نماز سوراخ کند قلیل است و اگر خون از پنبه بیرون آید
و بکنه رسیده آن استیضه کثیر است و وجوب است بر او زیاده بر آنچه گذشت
غسل برای نماز ظهر و عصر و غسل برای نماز صبح به تنه یا یا با نماز شب اگر
نماز شب بکنند و وجوب است بر او که نماز را بعد از غسل بلافاصله بکند

و نماز ظهر و عصر را در عقب یکدیگر بکنند بدون فاصله با یک وضو و هم چنین نماز شام
و خفتن را بجا نزنند و او را دو نماز با یک وضو مکرر در احتیاط کثیر و در حجب است
بر او احتیاط نمودن از رسیدن خون به بدن یا جامه بعد از شستن منج
و عوض نمودن پیس و کهنه و جایز نیست او را پیش از وضو یا غسل بدن غوطه
بخشد قرآن برساند و هم چنین جماع کردن با او **چهارم** غسل نفاس است و نفاس
خونیست که بعد از زائیدن به تنهایی بیرون خون دیدن نفاس نیست شرط
است که آن خون همراه طفل یا بعد از تولد بیرون آید هر چند آن طفل
رسیده تمام خلقت نباشد و هرگاه پیش از آمدن طفل خون به پید چسب
با کتبخانه خواهد بود بشرط آنکه و هرگاه طفل زاید بر یکی باشد و بعد از
هر یک یا با هر یک خون به پید برای هر یک نفاس علیحدّه قرار میدهد
هر چند متعلق به یک شنبه و هرگاه یکی را بعد از دیگری بفاصله سه روز
یا کمتر و پیشتر زاید و نفاس قرار میدهد باین طریق که نخست یا آن
روز برای اول قرار میدهد و ساعت یا روز ثانی یا ثالث را برای
دویم و بعد از مدت ده روز اولی به قدری که در میان ایشان فاصله

در روز اول بوده است نفاس بشمار دویم قرار میدهد و هم چنین نفاس ثانی
نیست بلکه یک خطه بر نشود و اگر آن ده روز است پس غسل بعد از قطع شدن
آن واجب است و هرگاه از ده تجاوز کند احتیاط برده روز استیاضه است
از برای یک طفل از جهته دوسه مراعات فاصله را منظور میدارند و بعد از
استیاضه قرار میدهد در دو طریق نخست که پاک شده است یا نه نیست که پیش
بخود برسد آرد و هرگاه پاک برآمد پاک شده است و چنانچه قنوت نشد پاک
نشده چه در روز دوم تمام باشد و چه کمتر از ده روز باشد و احتیاط برده بخوبی
کفایت شده استیاضه است و تفاوت در میان حجب نفاس حیض در آنست
است و هرگاه استیاضه در غسل وضو مثل یکدیگر اندک تفاوت میان آن
نفاس و اقل حیض است و عدم تفاوت جماع **پنجم** غسل میت است و در آن نشان
چهار چیز لازم است **اول** آنچه در حالت خستیا و بعد از آن باید بجا آورد
و واجب است او را رو به قبله خوابانیدن و قبل از موت یا بنظرین که پشت او
بر زمین باشد و چنانچه اشتباه در روئان باشد باید سه روز صبر نماید **دویم**
در کیفیت غسل است و دو جهت است که پیش از غسل نجاست را از او بطرف

نایند و بعد سه غسل واجب است **اول** آب سرد است یعنی آبی که در آن
 سرد باشد و سرد را باید خورد نمایند بدست یا بگویند و اقل شست
 که بگویند که در آن سرد است و اگر آن بقدر است که آب را توان آب
 مطلق گفت **دوم** آب کا فور یا بدست بخورند کور و کا فور را از یکدستم
 نباشد و کامل آن سیزده درم و نصف است **سیوم** آب قراح یعنی آب
 و احوط خالی بخون ظرفیت که آن غسل میدهند از سرد و کا فور یا لکله
 و واجب است ترتیب در هر یک ازین سه غسل بخورند غسل خابت
 گذشت و غسل رتقی نیز جایز است و هرگاه یکی آب ریزد و دیگری او را
 حرکت دهد نیت بر آنکه آب میریزد واجب است و هرگاه سرد و کا فور
 بهم ندهد سه غسل باید داد و او را آب خالص اول عوض آب سرد دوم عوض
 آب کا فور سیوم بجا خود است و هرگاه در غسل دادن بهم پاشند
 گوشت او با ضرری دیگر باشد او را نیت میدهند دو حب است محرمین
 او را از نا محرم بپوشاند و چنانچه مرد ناخن از او جدا شود واجب است
 که با روغن بکشد **سوم** کفن کردن میت است و کفن چوب یا چرم یا
 ...

یکی لنگ که بپوشاند از ناف تا زانو یا و پیراهنی که تا نصف ساق او را بپوشاند
 و یک سر اسیری که جمیع بدن او را بپوشاند هر چند بدوختن باشد لیکن هم طاهر
 که قدری بلند تر و پهن تر باشد که توان هر دو سر او را بستن و یک طرف از هر طرف
 و یکرا انداختن و در جنس کفن باید مروتات به حال او از فقر و غنی نمایند و تحت یک کلاه
 از آن سه پارچه از جنس باشد که در آن نماز جایز است مردان را و از مطلق است دوری
 نماید و چنانچه قادر بر کفن نباشد تمام یک سر اسیری که نیت و الا آنچه بیشتر بود و چنانچه
 مقدار پوشیدن خویش باشد و اگر از جنس ساج یافت شود پوست حیوان یا کول
 التیم مقدم است و بعد از آن حریر و بعد از آن از مو و کرک و پوست غیر ماکول التیم
 ترتیب و واجب است خطوط نمودن بکا فور در موضع مفصل که سجده بکند باشد
 و بر آنجا و حب است یعنی کف و شست و سر را و او دو شست با او پیش از او
 در آن ستمی و حرام است خطوط نمودن محرم بکا فور یعنی کسی که احرام حج یا عمره
 باشد و شستن او نیز آب کا فور و نیت مؤکد است که دو جریده تازه است
 که از زنده باید بقدر استخوان و است باشد و زنده چوبی خوب است و نیت است
 که مان سحی که طول او سه سزم و نیم باشد با یک عامه بجهت مرد و عوض آن متعجب است

۲۱ زن اضافه نماید و سنت است که کفن را برتبرست حضرت امام حسین علیه السلام
 یا خاک دیگر بنویسد بشما و تین و اقرار با محمد و علیهم السلام را و سنت است که پاره
 کفن سفید باشد **پایان** دهن کردن میت است و واجب است بر وجوب کفایت
 در آن دو چیز **اول** پنهان نمودن جسد در زمین بخوبی که او را از جانوران درنده
 حفظ نمایند و بوی او بیرون نیاید **دوم** آنکه او را بر جانب است رو به قبله بخوابانند
 و هرگاه در کشتی باشد و دهن او مقدر باشد بعد از بجا آوردن و جنبه که گذشت
 چیزی سکن بر او بندند و او را در آب می اندازند و حوط آن است که او را
 با امکان در ظرفی مانند صندوق یا خمی یا غیر آن گذارند و در آب اندازند و جان
 نیست دهن کاخر مطلقا در قبرستان مسلمانان مگر زن ذمی که صاحب کتاب
 باشد مثل یهودی و نصاری یا غیر ذمی مثل کاخر عربی که طفلی از مسلمانان
 باشد او را پشت بقبر در آن قبرستان دفن میکنند و ملحق می شود باین مسائل
 چند **مسئله اول** کفن و جوی زن بر شوهر است خواه مغرول بها باشد یعنی شوهر
 او جلع کرده باشد و خواه نه و خواه ضعیف باشد و خواه کبیر باشد هر چند زن مالدار
 باشد و شوهر بها باشد مگر آنکه قادر بر قوت یکروز و یک شب خود و مالک بها

سوی

سواي چنانکه در فرض استثناء شده باشد و هرگاه از زن نیز خبری باشد
 مانند بر دیگری بخش نمودن کفن یا او و جسدیت پس او را عریان دفن میکنند و
 کفن باید استخوانی را بر تنقه سواي ملک و جسدیت و اما کفن بر سر مال
 میت است پیش از دین و پیش از وصیت که کرده باشد **مهرگاه** طفل در شکم
 مادر مرده باشد اگر میتوان بیرون آوردن او را بجای یا در او واجب است
 الا زمان او را پاره پاره میکنند و بیرون می آورند با ساینه و اگر زن بهم رسد
 مردان محارم او مقتول اند و هرگاه محارم نباشد اجانب که مردان خود باشند توجه
 میشوند و هرگاه زن حامله میسر و طفل حیوة داشته باشد شکم او را از طرف چپ شکافتند
 و بچه را بیرون می آورند هر چند زنده نماند و شکم او را میدوزند **سپهیم** هرگاه بعضی
 از اعضایی میت یافت شود اگر پنبه میت باشد یا سینه در آن باشد حکم میت
 تمام در رد در هیچ حکام الا پس اگر استخوان باشد یا استخوان خالی باشد
 یا بر احوط از افضل میدهند و کفن میکنند و هرگاه از موضع حنوط باشد حنوط
 بنماید و نماز نیز بر او واجب است بکند از دهن و هم چنین است عضوی که از زنده جدا
 شود افضلا و هرگاه گوشت خالی باشد از او پاره جی چند و دهن گشاید

۳۳ **باب** طفل که سقط شود در شکم مادر اگر چهار ماه تمام نباشد او را غسل میدهند
 و کفن میکنند و دفن میکنند و منوط نیز میباشد احتیاطی و اگر کمتر از چهار ماه باشد
 در پاچه بی چنند احتیاطی و دفن میکنند **فصل** جایز نیست آنکه مرد از زن غسل
 یا تسبیح کند و هر کرم و یا زمان محرم او و هم چنین زن از غسل نهاده کردن یا مرد
 محرم او و هرگاه اینها یافت نشود غیر اینها که بیکدیگر باشد از روی چانه شود
 احتیاطی هرگاه فعل مرئی واقع نشود و آلابی غسل دفن میکنند مگر آنکه میت
 طفلی باشد سر و دماغ هم نرسد بیکدیگر او را غسل میدهند بابر احوط و در بعد
 سه سال تا پنج خلقت و احوط غسل دادن بیکدیگر است با وجود نه بول
 مثل و احوط است مثل است و غسل دهنده مطلقا حتی محرم مکرر در وضو است
 که مثل در محرم ضرورت نیست **فصل** جایز نیست غسل دادن کافر مطلقا حتی ذمی و هر
 یک که کافر باشد و نه کفن و دفن او و قبرستان مسلمانان و احوط معنی ما نحن فیها
 در مسلم مگر آنکه سعاد باشد **فصل** هرگاه نجاستی بکفن میت برسد پیش از گذاردن
 و در قبر آنرا باید پشت و بعد از گذاردن در قبر آنرا بمقراض یا غیر آن باید چید
 و اگر نجاست بپوشان میت برسد آنرا باید پشت مکرر در شای غسل هرگاه نجاست
 اطلاق شود

بیفتد بابر احوط غسل اعمام نماید **فصل** غسل تسبیح است و واجب میشود غسل
 به تسبیح آدمی بعد از سرد شدن بدن او و پیش از غسل دادن و واجب میشود غسل
 به تسبیح سبیه و هرگاه تسبیح یا عضو بر آن از غسل داده باشند و هنوز غسل تمام
 نشده باشد احوط غسل است و واجب میشود غسل بر تسبیح قطعه از آن که در
 استخوان باشد هر چند از زنده جدا شده باشد و احوط الحاق استخوان تنها
 نیز آن و کیفیت این غسل مانند غسل جفن است حتی در وجوب و نحو قبل از آن با
 از آن و احوط وجوب غسل طفل است در وقت ولادت و هم چنین غسل جسد
 غسل احوط است بپوشیدن و عمو و بهمه قضای نماز کوف و خوف بشرط کفر تمام
 فرض ترک نماز او **باب** چهارم در طهارت است و آن تیمم است و در آن
 چهار امر است **اول** شرط جایز نبودن تیمم چند چیز است یکی نبودن آب است باطل است
 بر وجه شرعی و دیگری ممکن نبودن رسیدن آن است بسبب تنگی وقت که نتوان در آن
 بیک وقت را با وضو نمود یا بسبب خوف مای خود از زدن آن هر چند کم باشد
 و دیگری بهر سبب مانع است بجهت وضو مثل سرمای شدید که شاق باشد یا آلودگی
 آن یا خوف از زیاده از آن یا بطول کشیدن آن یا دشواری شدن علاج آن یا

۲۲ ترس از رسیدن اناری یا بخران نیم و حبس و دیگر فریدن آب هرگاه ممکن باشد
و حبس است هر چند زیاده از قیمة آن باشد بشرطی که مضر بحال او نباشد در آن
وقت و هرگاه آب نباشد و ترسد از تسکین بر خود یا نفس حیات در وی چند
حیوان باشد یا مطلق نفس هرگاه بمردن آن فرزند و برسد نیم بر آورد
هرگاه از قدری که رفع ضرورت نماید بمقدار کمتر از آن چه در پیش آید نباید
هرگاه در بدن او و جائه که غارتام نشود مگر در آن جامه نجاستی باشد که جایز باشد
و آب و نمک نشستن آن و وضو را پس نجاست را بآن میثوبه میسازند
و هرگاه آب و نمک تمام وضو کنند جایز نیست نشستن بعضی از وضو را بیکه نیم
و در صورت لازم است و هرگاه آب بجهت غسل میت بهم نرسد او را نمک میسازند
و آن چیزیکه نیم بآن جایز است خاک خالص است بنا بر احوط هر چه بقیه آن باشد
فیتة التواضع امطلق روی زمین است چنانکه اشهر میان متاخرین است و اما
بسیار چیزهای سائیده و خورد شده مانند اشنان و آرد و بحدن مثل برنج
و سورمه نیم جایز نیست و در حوط منع است در حالتی که خست یا ری باشد بر این
آن که در پیش از سوختن آن و در خطر آری در حوط نیم است و باید آن غار را

لقد اقله

بعد اعاده نماید اما بعد از سوختن جایز نیست مگر مسطر شود پس نیم نموده غار را بکند
و بعد غار را اعاده نماید و در زمین غار نیم مثل سابق است در صورتیکه خاک
غیر حی شک یافت نشود نیم میکند بغیر جار و غار و بیا سبب با بیطریق
که اول دست بزند بر آن بقوت ناخاک که بر آن است نکند نه خوب جمع
و بعد از آن بآن خاک نیم کند هر وقت که غبار نیم ممکن نشود نیم بر این
کل میکند و بعد از دست زدن بر آن هرگاه ممکن باشد و وقت فوت
نشود باید صبر نماید تا آن کل که بر دست میباشد خشک شود و آنرا بکند بعد
نیم نماید و اگر قیصر شود دستها را بهم باله احتیاطا آن کل بر نهد و بعد از آن
نیم نکند و اگر آن هم ممکن نشود به سبب یکی وقت یا بخران نیم بجای آورد و هر
سوء که ممکن نیست و در زمان قط است هر چه خنجر یا برغ یا فستق یا کون
آنرا میسازد و بعضی گفته اند که آنرا با بخل وضع یا غسل باله و بعضی بگوید که وضع
نیم باله وضع مابین هر دو بهتر است یا خا طبع چون از ضرر و بعد قضا نماید پس باز
سوم در کیفیت نیم است بدانکه نیم پیش از دخول شدن وقت نماز جایز نیست
و آخر یکی وقت نماز جایز است هر چند مطلق مانع تا آخر وقت را نباشد و در وقت

وقت احوط تا آخر مطلقه واجب است در نیم سج پیش از و پشت دستها بغیر
از بند دستها تا کشششان لیکن در سج پیش از و بهتر آنست که قدری از
طرف راست و چپ آرا با ابرو باد داخل نماید و در دستها بر زمین زدن
خلافت یک مرتبه عوض وضو غسل وقت دارد و احوط دو مرتبه عوض غسل
و احوط از آن دو مرتبه تیمم است بیکه خود یکی بدو دفعه واجب است در آن
نیت قربت و رفع حدث را ترک بخون احوط است در کار وضو غسل اگر
باشد و تیمم خواهد کرد باید نیت بدلیت هر یک بکند و باید بر حکم نیت باقی
ماندن و ترتیب واجب است با این طریق که اول دستها را با اعتدال تمام بر زمین
گذارد و بعد سج نماید از بالای پیشانی بکف دست با و بعد سج پشت دست
راست نماید از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن
به عکس و فرا گرفتن مجموع عرض سج واجبست تمام کف دست دیگر و اگر کف
دستها بجهت عذری شرعی مکنه نشود به پشت دستها سج میکند و اگر کف یکی
عذری نباشد پشت او را با کف دیگر بر خاک میکند آرد و با اینها
سج مینماید و با قدرت واجبست هر دو دست را با هم بر زمین گذارد و بجز

و ناخوشی یک دست یا بریدن آن یکست و دیگر بر زمین میکند و وضو پیش از
آن مینماید و سج دستها ماقط است و بهتر آنست که پشت آن دستها بر زمین
ماند و بجز پیش از بر زمین نیاید هر که هر دو دست باشد **چهارم** در احکام متعلق به تیمم
و آن نیت خیر است **اول** هر غازی که با تیمم صحیح شرعی کرده باشد اعلم در آن باشد
اما چنانچه بدانند که آب بجهت غسل بخون مکن نیت و دو دست چپ شود اعاده آن لازم
ست **دوم** کسیکه در روز جمعه رسیده باشد بجهت نماز جمعه و حدیثی از
سر زنده بسبب کثرت خلق نتواند برون رود و در جای نماز وضو ممکن نباشد در آنجا
تیمم نموده نماز را بجای آورد و اعلم ضرورت **سیتم** واجبست در صورت نیت
آب طلب کردن آن با امکان و نبودن خوف ضرر احتمالی پیدا شدن آب
در زمین نامحور که پشت و بند باشد و درخت و غیره باشد که مانع از رسیدن آن
باشد به قدریکه بر پر تاب از آنست شخصی هر آید معذل و مقدار و تیر تر تاب
در زمین هموار در چهار طرف و هر که تعیین اند که زیاده بر این قدر آب یافت شود
با وسعت وقت سعی واجبست و هر که که لای در طلب آن نماید و تیمم نموده
نماز کند اعلم واجبست هر که نماز را در وسعت وقت کرده باشد بلکه در

۲۸ تکلیف وقت نیز مطلق بنا بر احوط **چهارم** هرگاه بعد از تیمم و پیش از شستن
 از نماز آب یافت شود غسل باید وضو هر کدام که واجب دارد بجای آورد
 اگر بعد از نماز یافت شود احوط ندارد و هرگاه در میان نماز باشد هیچ
 و احوط قضای است نیز در خارج وقت با احوط در وقت هرگاه بطلان
 آخر وقت نماز کرده باشد **پنجم** هرگاه تیمم عوض غسل نماید و بعد از آن حدث
 اصغر از او سرزند تیمم را اعاد میکند به نیت بدل غسل هر چند آب بعد
 وضو باشد و احوط وضوء است بآنی تیمم **ششم** شستن تیمم را آنچه می
 وضو را ممکن شدن آب در وسعت وقت نیز می کند تیمم را **هفتم** جایز
 تیمم بجهت نماز نیست هر چند آب موجود باشد به نیت مستحب و اهم چنین هر دو
 کردن **هشتم** هرگاه هیچ شود جنب و میت و محذور بحدث صغر یعنی کسیکه
 احتیاج به وضو داشته باشد و آب کفایت یکی از اینها نماید اگر آن آب مختص
 یکی از اینهاست بر وضو واجب است و جایز نیست و در آن آب آن
 بغیر و اگر آن آب مشترک میان پیرسد باشد یا غیر از ایشان اگر نخشد
 بهر یک از اینها اولی تقدیم جنب است به محدث و بر میت نیز بنا بر آنچه
 ظاهر است

ظاهر است **باب پنجم** در نجاسات و طهارات است و در آن فصول است
فصل اول در نجاسات و احکام متعلق با آنهاست و عمدتاً نجاسات سه قسم
 مشهور است **اول** **دوم** بر آن غایب است از حیوان غیر ماکول اللحم که گوشت
 آن را بخورند هر چند پرنده باشد یا بخورند گوشت آن را حیض باشد مانند حیوان
 یا کسیکه غذای آن عذره محض باشد **سوم** و **چهارم** منی مرد است هر چند از حیوان
 حلال گوشت باشد و شرط است در نجاست هر چهار را آنکه از حیوان باشد که
 نفس سائله باشد که هرگاه از آن بریزند خون مجید **پنجم** خون است هرگاه
 از حیوان صاحب نفس سائله باشد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت خواه
 بری و خواه بکری و خواه انسان و خواه حیوان **ششم** و **هفتم** ک و زک و کبر
 و هم چنین اجزاء آنها نجاسی و بکری پاک است **هشتم** که فرست چاه اصلی چه
 مرند مانند خورج و غلات و غایب است آن است که انگار وجود باری تعالی
 یا نبوت یا یکی از این امور دینی که ثابت بودن بدیهی دین است نماید
نهم مسکرت مثل شراب و مافی است کننده که اگر با شد و حکم ندارد
 آب اگر در هرگاه جویش زند پیش از کم شدن و در سید آن بنا بر احوط

۲۶ **درم** تمام است و در بنات عرق جنب از حرام و عرق حیوان نجس
 خود خلالت و حوط بلکه اظہار است اما احکام مستحق با بنیاد است
 بر طرف شدن نجاست هر چند که از سر سوزیا باشد از بدن و با
 از نماز و حی و طواف واجب و اما خون که غیر خون است و خون خوک
 که فرویت و حیض و استیضه و نفاس باشد به قدر که از درام در بدن
 و جامه باشد نجاست و درام آن کودی است که در کف دست است
 و بعضی بندهای گشت شصت و سه میگویند و هرگاه خون متعفن باشد
 و هر چند آن گند از درام باشد و در بنات که جایز باشد هر چند مجموع نجاست
 از درام باشد لیکن حوط اجتناب است و دیگر خون قروح و جروح که
 و قبل و زخم باشد هرگاه قطع نشود جایز است هر چند بسیار باشد چنانچه
 و چه در بدن و بعد از قطع شدن حوط اجتناب است یا نبودن
 و جایز است نماز در چیزیکه به تنهایی یا متر عورت مرد باشد مثل جوراب
 و عرقین و دستمال صغیر هر چند به منی و چون حیض یا نجاست و دیگر آنکه
 باشد و در جیب یا در بغل باشد و دیگر وجوب است شستن بدن با آب

و غیر آن

و غیر آن از بول و دوبر شد و آب قیل خربا و در شیر غریباری بنا بر احوط و در بار
 یک مرتبه که ضیعت کبر بول طفلی که بسیر باشد و چرخور باشد و در آن آب نشستن
 به تنهایی کافیت بدون فشردن هر چند در نجاست فشردن بهتر است بنا بر اقوی
 هرگاه مریض نجاست معلوم نباشد شستن مجموع واجب است و هرگاه یکی از دو جامه باشد
 نجاست لیکن نجاست نباشد که گداسم نماز را در هر یک از اینها یکی آورد و بخت و حوط
 و هرگاه که فریادی از دو برادران او که سک و خوک و تیره باشد بر طوبت نجاست
 بدن شخصی یا چیزی دیگر بر نجاست و شستن آن واجب است و دیگر هرگاه یا نجاست
 که رخت شرعی در نماز کردن با آن نباشد و دست نماز کند باطل است و قضایا
 اعاده واجب است هر چند مستند باشد زیرا که جاهل مسلم مؤذرت و نجاست است
 هرگاه علم نجاست داشته باشد و وقت نماز را فراموش کند و هرگاه علم با ندانسته باشد
 و نماز کند و بعد علم نجاست بهر ساند اعاده است در وقت هر حال و وقت بوقت
 قضایست بلکه در وقت نیز بنا بر شش و اقوی و هرگاه در انسانی نماز نجاستی
 بیند اگر یقین داند که پیش از نماز نجاستی اعاده نماید و اگر نداند که پیش از نماز
 اگر تواند بر طرف میکند یا آنکه چه را میکند هرگاه مبطل بطل نماید تا فعل کثیر

دشت بعبه شدن و صرف زدن و غلظان و الا نماز را ادا میکند و خط
تمام نمودن نماز است و در صورت اول نیز با اعادة آن و هرگاه پیش از نماز
علم داشته و فراموش نموده و در انشای نماز او را به خاطر آید اعاده واجبست
و اعاده نماز در جمیع این صورت ها واجبست بشرط آنکه یک رکعت تمام باشد
را در باید در وقت و الا اگر وقت سنگ باشد مراعات وقت مقدم است و
مراعات بسیاری از شروط و اجزاء دیگر چنانچه زنی که تربیت طفل منقول باشد
و آن طفل پیش از یک ماه پیشتر ندانسته باشد و بخش شود ببول آن پسر پیش از
روزی که گفت بنیاید به شستن آن یک مرتبه و بهتر آن است که در آخر وقت بشوید که نماز
ظهر و عصر و مغرب را و عشاء را نزدیک بیکدیگر بجا آورد بنا بر حوط و هرگاه کسی که یک ماه
پیشتر ندانسته باشد و بخش شود و شستن آن ممکن نباشد جامه را میکند و
بر منته نماز میکند و در صورت بر منته نماز کردن هرگاه ایمن باشد از نظر
نامحرم نباید نماز میکند و الا نشسته هر هر دو صورت بوضو رکوع سجده
ایستاده یعنی شماره بپوشیده میکند با بنطریق که سر را اندکی در رکوع
پائین میکند و چشم را بهم میکند آرد و ذکر میکند و بعد سر را برآورد

و چشم را

و چشم را یکشاید و طایفه بجای آورد پس بجنبه سجده نیز همین طریق میکند و اندک سر را
پائین تر میکند و چنانچه کند چنانکه ممکن نباشد بجهت سر یا چرخان نمیکند و نماز را میکند
و لیکن در حوط اعاده نماز است **فصل دوم** در مظهرات است و انما و اند **اول** است
و حکم آن گذشت **دوم** آفتاب است و آن پاک میکند حیرت را تا که حرکتش ممکن نشود
و دیوار و زمین و درخت و یک و غیر آن هرگاه بخش شود ببول یا غیر آن از بنجاستیکه
جوم ندارند و آفتاب بر آنها تابد و از خشک کند نماز بر آن جایزست خود خشک
باشد و خواهد تر و هرگاه بدون تابیدن آفتاب خشک شود پاک میشود و هرگاه چنانچه آب
بریزند بر آن موضع و آفتاب از آن خشک کند پاک است **سوم** ریش است و آن
پاک میکند هر بخشی را و بخش شده را که بسوزانند یا خاکسپار یا دو یا پنج رکوع و هر
زوال غایب شدن اشکال است **چهارم** آفتاب است یعنی از حالتی بحالی شدن است
بر آنکه پاک نشود و بخش هرگاه تغییر یا بد اسم آن بنوعی که مردم آنرا با اسم اول
تخوانند مثل غایط که گرم شود و سبک که کثیف شود و زمین بخسره هرگاه آجر یا کوزه یا آهک
یا کج نمایند چون محرم نیست که مثل نمک شدن سبک است یا نه اشکال است
پاک شدن آن و در حوط بخش داشتن است **پنجم** آفتاب است مثل شراب

که برگردد و سرگشته شود و مثل آب آشامیده شود و در رسد آن برده و یکسره بیاورد
بماند **ششم** زمین است و آن پاک می کند کف پا و تخت کفش و تخت فلین
را هرگاه عین نجاست آن بر طرف نشود چه برآه رفتن و چه بالیدن آن بر زمین
هفتم انتقال است مانند رفتن خون آدمی بشکم بپند و یک و شش و امان
از نجاست انتقال نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست نجاست
مثل اطفال و بزرگ که از کفر که مسلمان شوند **هفتم** تبعیت است و مثل
مسلمانان **هفتم** غیبت است از آدمی یعنی غایب شدن آدمی است از نظر
به قدریکه ممکن باشد بر طرف نجاست از او بشرط مشغول بودن او بعبادت
پاک بودن آن از نجاست واجب باشد و بعضی گفته اند که غایب شدن او بر
حکم پاک شدن او از نجاست نیست که درین قول احوط است اما حیوان غیر
پس بر طرف شدن عین نجاست نجاست نجاست نجاست در او کما فیست و متفق
باین باب مسأله چند **اول** هر است استعمال ظروف طلا و نقره و غیر خوردن
و آشامیدن غیر آن در آنها و احوط است نجاست نجاست نجاست نجاست
کما فیست و غیر آن **دوم** ظروف منکرین و باقی چیزها که در دست نهان است

پاک است

پاک است و درستی که علم با شربت آنها بر طوبی نباشد برای گوشت و پوستی که کشته
یعنی کشتن شریعتی آن حیوان معلوم نباشد و طعن در نجاست کافی نیست مگر طعن که از
شهادت و دعای دل می رسد و همین حکم دارد و هر چیزی که شک بهر سبب نجاست
و الا در نجاست علم شرط است **سیوم** جایز نیست استعمال پوست هیچ وجه مگر بشرط
اول طهارت آن و در حال حیات دوم ذبح آن و هرگاه علم بهر دو هم رساند پس
استعمال آن جایز است و در شنبه اظهر وجوب نجاست است مگر آنکه او را از بلاد
یا بازار ایشان بگیرد و اگر در بلادی باشد که مسلمان و غیر مسلمان هر دو باشند هرگاه بیشتر
مسلمانند جایز است و چنانچه بیشتر کافرند جایز نیست و حرام نیست استعمال پوست غیر
ماکول اللحم بعد از تزکیه یعنی ذبح شریعتی آن مگر در نماز پس حرام است در نماز مطلقا **چهارم**
مکره است استعمال ظروفی که در آن شراب نجس و نجاست بحکم آن سرتیغ شود
مثل کوزه و کدو که چوبی که یک رخسند نهشته باشد و بعضی حرام نهشته اند و آن
احوط است هر چند از آن نهشته باشند **پنجم** نجاست نجاست نجاست نجاست
نجاست و آن سک چرخ خوردن و چه از لیسیدن و غیر آن و چه افتادن سک در آن
سرتیغ اول نجاست شک بعد دوم سرتیغ نجاست و احوط آن است که دوم سرتیغ نجاست

۲۹
 خالص و دیگری نجاک و آب هر دو با هم بشویند و در مرتبه بآب خالص که چهار مرتبه
 باشد و کمال تر از آن هفت مرتبه است و در رکعت هفت مرتبه بآب شستن
 واجب است و نجاک چنانچه نیت **ششم** شستن طرف و غیر آن از شراب و مرد مرش
 سه مرتبه و چنانچه در حوط هفت مرتبه است و در سایر نجاسات یک مرتبه کافیست
 و در حوط سه مرتبه است **بیشم** در نمازهای واجب است و در آن چند فصل است
فصل اول در عدد نمازهای و جهیت و نمازهای واجب نه تا است **اول** نماز پنجگانه
۱ نماز چهار **۲** نماز عصر یعنی عید یحیی و عید قربان **۳** نماز کسوف و خسوف **۴** نماز زلزله
۵ آیت و **۶** طواف **۷** نمازیت و اینها بر خود واجب کنند **۸** نیت و غیر آن
 و از آن جدا است نماز اجاره بخت و در کعبه سوای اینهاست سنت است آن
 نماز یومیه مقدره رکعت است در حضور ظهر و عصر و غشا هر یک چهار رکعت است و
 صبح و دو رکعت است و شام سه رکعت است و در سفر یا زده رکعت است ظهر
 و غشا هر یک دو رکعت کم میشود و هر یک از نماز یومیه را اول وقت و آخر
 است در ادا نمودن آن و اول وقت نماز ظهر وقتی است که آفتاب وسط
 آسمان برسد و آخر وقت پیش از غروب آفتاب است بقدر ادا نمودن

نماز ظهر

نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز عصر بعد از بجا آوردن نماز ظهر است از اول زوال
 و بعد شترک خواهد بود میان ظهر و عصر یعنی که هر که کسی نماز ظهر را فراموش کند نماز
 عصر بجا آورد و آنرا در وقت کرده خواهد بود صحیح است و آخر وقت آن بایمانند
 روز است بقدر ادا نمودن آن و اول وقت نماز غروب غروب آفتاب است
 آخر وقت آن بقدر ادا نمودن آن است تا نصف شب و اول وقت نماز صبح
 بقدر ادا نمودن نماز غروب است از اول غروب آفتاب و بعد شترک است از اول
 غروب تا پیش از نصف شب بقدر ادا نماز صبح چنانچه که شست و اول وقت
 نماز صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت ادا آن بقدر بجا آوردن آن است
 تا پیش از طلوع آفتاب اما جایزه است سایر نمازهای فریضه مثل نماز آفتاب
 که پیش از غروب نماز در جمیع اوقات بجا آوردن یا در یک وقت نماز یومیه تنگ شود
 و اما نماز قضای یومیه پس واجب است بجا آوردن آن هر وقت که بخاطر اید
 و عقب انداختن نماز یومیه را از اول وقت یا آخر وقت بجهت عذر شرعی
 آئید بر طرف شدن آن عدد تا آخر وقت جمعی از اوجب نیست و خلا
 از جهی نیت و دیگری واجب است علم بهم رسانیدن بدخل شدن وقت نماز هرگاه نماز

بهر ساند که وقت شده و نماز گذارد و بعد معلوم شود که اشتباه کرده نماز را اعاده میکند
 مگر آنکه وقت نماز در میان نماز او داخل شود هر چند پیش از سلام باشد تمام میکند
 از او اعاده واجب نیست مطلقا و لیکن احوط است و هرگاه پیش از وقت نماز
 کند عذر یا جهلا باطل است و هم چنین سهوا هرگاه مجموع نماز او در خارج وقت مقیم
 با بعضی از آن و اگر مجموع در وقت اتفاق افتد معنی نظن خواهد بود **فصل دوم** در شناختن
 قبله است و آن کعبه معظمه است تا ممکن باشد باید رو بخوابد نماز کند و هرگاه ممکن نباشد
 بسته ای نماز میکند و هرگاه در اندرون خانه کعبه نماز کند بهتر است که رو بر کن کند که
 حجر الاسود در آن میباشد و اگر بر بام خانه کعبه نماز کند آتیه نماز میکند و قدری از بوم
 در پیش روی خود اضافه بگذارد و در جمیع حالات نماز و از آن فرقی ندارد و هرگاه
 بعضی از بدن او مسوی بام باز آید بر آن باشد نماز باطل است و اهل هر ایتمی
 رو بر کن آن قیام نماز نماید پس اهل مشرق که مراد از آن اهل عراق است و کینه
 در سمت شمالینند باید رو بر کن عراق نماز کند و هرگاه معلوم شود که عجز از آن که معلوم در اینجا
 نماز کرده باشد یا قرا می باشد یا مثل آن آنگاه بآن نماید و الا بجای آن جمع
 میکند و از آن جهت است که مشرق بر رویش چپ و مغرب را بر رویش راست قرار
 میدهند

میدهند و از آن جهت است که ستاره جدید را بر خلف منکب که گوش راست را بر او میدهند
 و منکب میان بند باز و دو گوش است و علامت اول برای کسی که در طرف غربی
 عراق پیشیند مانند اهل موصل و بلاد جزیره و هم چنین علامت دیگر آنرا بر رویش
 زوال برابر ابروی راست قرار میدهند و علامت دیگری که گشت پس برای کسی
 که در او وسط عراق پیشیند مانند بغداد و کوفه و حر و شام و غیره و چپ منکب است اهل
 مشرق را یعنی اهل نمودن بطرف چپ یعنی قایلند بوجوب و هرگاه علم و ظن بر چپ
 بقدری بهم نرسد بسبب ابر یا باد یا مثل آن هر نماز را باید چپا طرف بجا آورد و
 نماز کردن بچپا طرف ممکن نشود و هر طرف که خواهد نماز کند و احوط آن است
 که هر قدر که از جهات ممکن شود بجا آورد و تقاضا بیک طرف ننماید و هرگاه در وقت
 و صورت عمل نمودن ظن بر جهت قبله و صورت فراموش نمودن معرات یا جهت بعد از
 فراغ معلوم شود که خطا نموده اگر نماز او بیانه مشرق و مغرب اتفاق افتد اعاده نمیکند
 مطلقا و اعاده میکند در وقت آنچه را در مشرق یا مغرب بجا آورده و هم چنین آنچه
 را پشت بقدری که آورده باشد لیکن در هر صورت احوط اعاده است در خارج وقت
 نیز و اگر در آن نماز خطا معلوم شود در صورت اقل رو بقبله نمیکند و نماز را تمام میکنند

در دو صورت دیگر ناز از سر سیکر و مکر آنوقت تنگ شده پس در اقباله
میکنند و ناز را تمام میکنند و جایز نیست نماز و لیاض را بر روی چهار پا یا باغیان
گذارد در حالت بسیار هور حال خطر هور راه رفتن و در حین است و در اقباله
بقدر امکان و هرگاه صحیح ممکن نشود و در حین است اگر چه در تکراره الاحرام باشد
فصل سوم در لباس ناز که است بدانکه ناز در پوست با جایز نیست
هر چند او را باغی کرده باشد و چیزی که عورتان را پوشند نیز جایز نباشد و هم چنین
چیزی که عورتی که از آن سوا شود هر چند نفس سائیکه نهفته باشد مگر پیش
و لیک و پشه و امثال آن و جایز نیست نماز در پوست حیوان که گوشت
آن را شتر عا نتوان خورد و هر چند ذبح و باغی کرده باشد و هم چنین در پوست
و کرک آن و آنچه از آن سوا شود هر چند عرقانی و بند زیر جامه یا مثل آن
با سواد خود آن ناز جایز نیست و هر یک از اینها جایز است در نماز و غیر آن
هر که از حیوانی باشد که گوشت از اشتر عا نتوان خورد و هر چند از مرده باشد سوا
پوست که شرط است یقین در ذبح آن و بدون علم پوشیدن یا استعمال
آن حرام است مطلقا و اگر پیش و مانند او را از حیوان مرده بپوشد یا بکشد و هرگاه

مکلف

مرضی تنگ مرده معلوم باشد ناز با تنه یا میثویند و بعد از آن پاک است مگر اگر خردی
مرده آن چسبیده باشد و نشستن بر طرف نشود پس بر طرف نمودن آن پیش از نشستن
و در حین است در روی خور خالص از پوست آن حوط اجتناب است در پوست و روی
سجده نیز حوط اجتناب است و جایز نیست مرد از ناز در هر محض یا با هم نمودن
آن یا چیزی دیگر که سبب می آن در جنبان هیچ محسوب نشود و هر چند عورتان را بپوشد
مکر در صورت مثل سواد و غیر آن و در حالت جنگ جایز است سواری بر آن و رفتن
نمودن آن و هم چنین با شش لحاف نمودن و حرام است جامه و جامه و غیره نمودن
و غیر ناز پوشیدن مردان از اینها و بختاب قرار دادن زن یا هر چه را که گشت سهم
و چسبیده احوط منع از آن است و در عرقانی و بند زیر جامه و مانند آن از خمر یا نمک
در آن با تنه یا تمام نشود و خلافت و احوط بلکه اظهر اجتناب است از اینهمه چنین
نیز جایز نیست ناز در جامه غصبی هر چند عورتان را بپوشد آنرا بلکه هر چه که پوشیده
باشد هر چند نجس باشد بشرط علم داشتن عرقانی بودن و هر که مانند جایز است
و هر که فراموش کند و ناز کند صحیح است و چیزی که حکم جایز نمودن ناز در پوشش غصبی
ندانند احوط قضای ناز است و بجا و حرام است جامه ناز که نباید رنگد

و حج بدن را یعنی کند یکی از اعضاء بر زمان و بر مردان عورتین را و مردان
حاجت چیز بریدن بستن که مانع از قرائت بنود و هم چنین زمان را نیز
نقاب بپوشان که مانع از سجده بر آنچه سجده میتوان کرد حرام است و همچنین
بر این فصل چند مسئله **اول** جامه که جهت در آن نماز شرط است و در آن طهارت
از نجاست بنوعیکه پیش گذشت در باب طهارت و اینکه مال او باشد
و خود آن یا منفعت آن یا ماندن باشد نماز در آن مجنب با اذن فتوی قاضی
یا اذن شاه طالع یا اذن حاکم که علم حاصل شود که بتواند نماز کردن **دوم** پوشیدن
عورتین واجب است قدری مطلق و در غیر نماز از نا محرم که گاهی که کفایت نماز
را پوشیدن عورتین که در رختها با وضوئی که غایب پروان می آید و واجب است
بر زنان تمام بدن در و دو کف دستها و دو قدم پا با بنا بر اقوی و در حوط و نماز
بیدن نماز و باطن آنها است نیز در نماز و هم چنین در غیر نماز از نا محرم که نظر
کند **سوم** جایز است پوشیدن یا نمودن جامه یا آنچه پوشند از آنجا که
مختلف در رک درخت و کل و احوط مراعات ترتیب است بنحو مذکور و هرگاه
چیزیکه پوشند عورتین را یافت نشود برهنه و ایستاده نماز میکند و عوض رکوع

و سجود ایما و بر جوشیم میکند بشرط خاطر صیح چون از نظر کردن نا محرم و آلا نشسته
نماز میکند یا آنچه **دوم** جایز است نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاست که بر آن
کمند و باید آن ملک ملک او باشد یا اذن داشته باشد بنوعیکه در جائه نماز گذار گذشت
پس کفایت کردن بنظر جایز نیست مگر مثل اجناس و حیوانات جایز است نماز در آنها بنظر
اکثر اند و مکان کند که ملک کرامت دارد لکن احوط جنب است با امکان
وضوح نیست چه در نماز فریضه و چه در نافه در مکانیکه غضب کرده باشد چه نفع آن
منصوب باشد با علم بخصیت در حال خیار نه در حال مضطر و نه در وقت
نه از تن که غضبی است یا در وقت بخود چنانچه در لباس گذشت و یا اذن مالک
صحیح است و احوط منع است از نماز کردن در جاییکه پهلوی او یا پیش روی زنی
نماز کند خواه محرم باشد خواه نا محرم بچانه و هرگاه پرده در میان ایشان باشد یا روج
فاصله میان ایشان باشد یا زن در عقب مرد بایستد منع بر طرف میشود و در وقتیکه
وقت هر دو با هم نماز میکنند بشرط تمییز طهارت موضع بنفکانه مگر
پیشانی بقدریکه سجود بر آن واجب است باید پاک باشد و غیر طست که وضو
مذکور نجاستی نداشته باشد که مبایس یا سایر حضای نماز کند بر سر سکه عیث طبل

۳۳
شدن نماز و ثبوت و **چشم** جنبیت سجود بر چهره که از زمین نباشد و از زمین پرن
نیاید مانند پیشم و پشت و محاذ و طاق و غیره و چهره که از حال کمالی باشد و
از زمین بسبب سوجان یا مثل آن مثل آهک و گچ و آجر و غیره و جایز نیست بر چهره که
خوردن باشد یا پوشیدن باشد و باکی نیست و چهره خوردنی که در مالهای قسط و غلامی خورد
و هم چنین در بنای آن که دو ایستادن مثل در چینی از چوب و غیره و در طمع است و
هم چنین در بنیاد و گمان در حال خطر و باکی نیست سجود بر خاک نموده اگر چه از چوب
و قیاس از خاک غدیر و طوطی است در حال خفت یا در کربس نیست که با و
نمواند سجود بر چهره که سجده بر آن صحیح است نه خون و دروغ گرمی و سردی نیز ممکن باشد
سجده بر جامه خود میکند و اگر ممکن باشد بر پشت دست خود نماز میکند و اگر
جایز باشد یکی پیش **کمر** گمان و دیگری پیشم و غیره اولی مقدم است و جایز است
با نبودن چهره که سجده بر آن صحیح است سجود بر پنج و غیره و غیره از بدن یا بوی
آن بر پشت دست و هرگاه که غذا را به خاک نوشته باشند باکی نیست و شستن
با کف بود و خالی از نجاست بخوبی که در لباس گذشت **فصل چهارم** در بنای
اذان و اوقات و احکام آن بسیار است اما نماز که برای آن شرع است

نمازهای یومیه

نمازهای یومیه و جود است و در باقی نمازها مؤذن سه مرتبه میگوید یا اهلوه و تح
مؤکد است اذان و اقامه مخصوصاً اقامه در نمازهای یومیه پنجگانه و در حوط ترک کردن
اقامه است و در نماز زمان و حالات افراد و جماعت و کسیکه قضای نماز فراموش کند
اذان و اقامه را در اول میگوید و بعد برای هر نمازی آن میگوید و جایز نیست
اذان پیش از داخل شدن وقت نماز و بعد اذان همیده است باین طریق
الله اکبر چهار مرتبه در استمندان لا اله الا الله و استمندان محمد رسول الله و استمندان
ان علی کولی الله و تحی علی الصلوة و تحی علی الفلاح و تحی علی خیر الهمم و الله اکبر
لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و در کلمات غیر مثل اذان است کلمات دیگران **نهی** است
با نظری که دو تکبیر از آدمی انداخته از اول و یک لا اله الا الله از آخر و بعد از تح
علی خیر الهمم در عرض و تکبیر که از اول انداخته بود و در مرتبه قنایات الصلوة میگوید
به ترتیبی گفته شد باید بگوید و فاصه میان اذان و اقامه یک کلام پیش رو گفتن
نماید که سبها و مکرره است کلام در بین اذان یا اقامه مخصوصاً در نماز جماعت نماز
قد قاست الصلوة که کتب بعضی حرف زدن بعد از آن حرام است **فصل اول** در وقتها
نماز است و آن شست است **اول** نیست است و آن رکعت است یا نهی که باطل میشود

ع ۲۴ نماز بر کس آن عذر واجب است و واجب است میت قریب و مبین بخود آن
نماز در صورتیکه میت نباشد و در وقت قصد و وجوب و ادا در وقت و قضا و خارج وقت
با نیت قریب بقرب بخواند که نماز ظهر میکند ادا واجب قریب الی الله باید قریب
نیت را با تکبیر الاحرام که الله اکبر باشد متصل نماید و چندین قدر که بداند از
برای نماز تکبیر میگوید نیز کافیت و واجب است باقی بودن بر حکم نیت تا آخر
نماز **دوم** تکبیر الاحرام است و آن رکعت است در نماز باین معنی که بعد از گفتن
گو یا و دخل چهار نماز شده و نماز بیا و بی و می آن باطل میشود عذر واجب و سبب
و شرط است در تکبیر الاحرام که الله اکبر باشد آنچه شرط است در طهارت و وضو
و پوشیدن عورتین در رو قبله ایستادن بشرط قدرت بر تمامی آنها و الا آنچه ممکن
نمود بجمعی آید و در وقتیکه عذر شرعی داشته باشد **سوم** قیام است یعنی
رست نمودن کمر و برپا ایستادن و آن واجب است در نمازهای واجب در
وقت نیت نماز و تکبیر الاحرام و خواندن حمد و سوره و قیام متصل رکوع
رکعت است و هم چنین قیام در حالت تکبیر الاحرام و شرط است در رکعتن
و بخیر نمیشود در حال قیام در صورت نمودن عذر و الا تکبیر نماید و اگر

ایستادن

ایستادن ممکن نشود بجمعی ایستند هر چند بعد رکوع بر سر و اگر قیام در بعضی اوقات ممکن
باشد و بعضی اوقات ممکن نباشد تکبیر الاحرام میگوید تهلیل و شروع در قرائت
میکند هر وقت که بخیر شود می نشیند و هرگاه ایستد را نتواند و بخیر از رکوع
و سجود باشد ایستادن را بجای آید و عوض رکوع و سجود ایما میکند و هرگاه
یا قیام یا رکوع و سجود بگیرد نتواند بدون دیگری بجا آورد چنین شخص را **اشتبک**
که قیام را اختیار کند و اگر چه صورت های قیام بخیر شود نشسته نماز میکند و اگر
در این نشستن قوت قیام بهرساند برنجید و هر چند قرائت را تمام کرده باشد اگر
نشستن بخیر شود عذر ایستاده نماز میکند و پایوی رست مقدم است و بلند
عجز پایوی چپ و رو قبله میکند مانند رو به نمودن میت و قبر و اگر
بخیر شود بر پشت میخوابد یا را رو قبله میکند مانند وقت حضا و عوض
رکوع و سجود ایما میکند **چهارم** قرائت است و حدیقین است در نمازهای
رکعتی هر رکعت لعل سه رکعتی چهار رکعتی و یکسوره بنزد واجب است در نماز و جمعی
در وقت هر سوره که باشد غیر از سوره مفضل خوانند و نماز باطل میشود
اذا اخش الخوف الزمان عدا اگر چه نشیند و حرکت باشد و اما یکسوره نرفته تا رکعت

و بعد از رکوع نماز باطل است و هرگاه ممکن نباشد که قرائت را درست نماید
واجب است بر او نماز جهات کردن اگر سیرت خوب یا از روی قرآن خواندن
اگر تواند یا همراه دیگری خواند اگر بعد و اگر هیچ ممکن نشود آنچه را دانند از حد
میخواند هر چند بعضی از حد باشد یا بعضی از آیه باشد و عوض باقی جهتی را میخواند
و اگر از قرآن چیزی نداند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و اللَّهُ أَكْبَرُ و اللَّهُ أَكْبَرُ
بقدر صرف قرائت و آنچه بقیمت حق است و اما سوره سافطه شود با نحو و کلام
که لال باشد و هر که مثل او باشد حرکت سید زبان را و در دل نیت نداشت
میکنند و با کلمات اشاره میکنند و جایز نیست خواندن سوره ای بحدی نداشت
و واجب در سوره بندی که هرگاه بخواند سوره وقت فوت شود سوره رزیه
ترک میکند و در رکعت سی و دوم و چهارم مختار است در حد خواندن یا
نه و بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و اللَّهُ أَكْبَرُ و اللَّهُ أَكْبَرُ و بهتر است که خواندن آن
و بعد یعنی بعد از خواندن سوره هر نماز هر رکعت اول مغرب و در رکعت
اول غایت و در جبهه بر مردان و خلفاء یعنی آیه خواندن در نماز ظهر
عصر و در رکعت سی و دوم مغرب هر رکعت آخر غایت هر نماز و در جبهه استخوان

اخفات

اختات بقدر است که قرائت خود را بشنود و هر چند تقریری باشد بهیچیک که هرگاه
جمیعت باشد و فریاد بلند را کسی نشنود چه جای آیه خواندن خود را در صورتی که
میکنند که هرگاه کثرت بنویسیم این قرائت خود را بلند خوانند آیه که شغف
نزدیک او بشنود بدون جوهر صد او دیگر همه که فی نیت آیه خواندن جبریه
انقدر است که شخصی نفیک با او بشنود با جوهر صد او بندی هر جبهه است که بسیار بلند
نخواند که داخل فریاد کند محسوب نشود و زنان بلند خواندن آیه خواندن قرائت
در نماز واجب نیست و قرائت بنابر آنست که آیه بخواند و هرگاه نماز صوم
او را بشنود باید اخفات نماید یعنی آیه بخواند و دیگر هر اتم است آیه گفتن
در نماز و باطل میشود نماز با و دیگر و الضحی و الم نشرح یک سوره اند و الفیل و لا اله الا الله
نیز یک سوره اند و جایز نیست خواندن یکی دون دیگری و احوط خواندن آنست
خمس رکوع است و آن واجب است در هر رکعت از نماز در نصفه و ثلثه
مرتبه مگر در نماز رکعت شام و آفتاب و زلزله و رکوع رکن است هر آن پنج چیز
واجب است **اول** خم شدن مقدار یک ششمان بلکه کف دست را نیز بر زمین
برسد بنا بر احوط **دوم** آرام گرفتن بقدر و کرد واجب **سوم** در وقت قیام

یک مرتبه سبحان و تعالی العظیم و یحیی یا سر مرتبه سبحان الله بگوید و در وقت
یک مرتبه سبحان الله کافیت چهارم سر برداشتن از رکوع است **پنجم** آرام
بعد از رکوع است **ششم** سجود است و واجب است در هر رکعت از زنی
دو سجده و هر دو با هم بکشد و ترک یکی از آنها سهواً نماز باطل میشود و در سجده
هفت چیز واجب است **اول** سجود بر هفت عضو و آن پیشانی و کف و دستها و سر
زانو و دو انگشت شست پا راست و در هر مقدار در هر است و پیشانی
دوم گذاردن پیشانی بر چیزیکه صحیح باشد سجود بر آن **سیوم** موضع سجود است
از جایکه سیه است بلندتر از یک خشت باشد و قدریکه خشت جایز است
و در وسط ساری بودن است و هم چنین محل ایستادن نیز و هرگاه پیشانی بر چیزی
واقع شود که صحیح نیست سجود بر آن واجب است کشیدن آن بمنزله صحیح و سرت
برداشتن جایز نیست و اگر عذری باشد که نتواند خم شود سجده بر او بقدریکه
ممکن است خم شود و موضع سجده را بلند میکند و هرگاه از آن نیز عاجز شود
آب میسکند بسرا مکان و در آنجا دو چشم با و هرگاه در پیشانی و سبلی
باشد که مانع از سجود باشد کوفی میکند از کل یا چوب یا غیره و پیشانی

بر آن میسکند و نماز آن صحیح است بر محل سجود اگر چه در هرگاه و از آن عاجز باشد
بر طرف راست پیشانی سجده میکند و هرگاه از آن هم عاجز باشد بر طرف
پیشانی احتیاطاً و هرگاه آن هم ممکن نشود آب میسکند **چهارم** و در رکعت یک مرتبه سبحان
سری لا علی و یحیی یا سر مرتبه سبحان الله کافیت در وقت و در آن
یکدفعه سبحان الله کافیت **پنجم** آرام کردن از سجده است بعد از رکعت **ششم**
سر برداشتن از سجود است **هفتم** آرام کردن از سجده اول در نشستن **ششم** نشستن
و آن واجب در رکعت دوم هر نمازی و در رکعت سیوم از نماز سرگتی و قدرت
چهارم از نماز چهار رکعتی و در نشستن **اول** نشستن بعد از رکعت
دوم **سیوم** نشستن و در هر حال که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله **چهارم** و **پنجم** صلوات
والا و این نحو بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد **ششم** سلام است
آن واجب است بعد از تشهد از نماز دو رکعتی باید بگوید **التلاوة علیکنا**
و علی عباد الله الصالحین یا التلاوة علیکم و رحمه الله و برکاته
و سجده نماز بسیار است از بخت قدرت در رکعت دوم هر نمازی پیش از
رکوع سنت مؤکده است و باید قنوت بخواند و بجهت تقابل از جهت

گذارنده و بر مستحبات نیز بر ختم **فصل ششم** در بیان آنچه باطل میکند نماز را
 و آن چند چیز است **اول** آنچه باطل میکند وضو را نماز را نیز باطل میکند چند
 بی خستیا را از او سرزند چنانچه در وضو گفته شد **دوم** روگردانیدن از قبله
 بجهتیکه پشت بقبله شود چه عمدا و چه سهوا باشد **سوم** حرف زدن است
 عمدا و در حرف یا بیشتر هرگاه و عموما قرآن نباشد هر یک حرف بیستم نیز حوط
 نسخ است **چهارم** خنده است هر چند بی اختیار آید عمدا و بیستم بطل نیست **فصل**
 فعل کثیر است عمدا یعنی کاری که عمدا کند سهوا مکر سهوا انقدر کاری
 کند که نکونند او نماز میکند **فصل ششم** کریم است برای دنیا و آخرت سهوا
 احوط آنست که آن نماز را تمام کند و اعاده نیز **فصل هفتم** تکبیر است عمدا و آن کذا
 کف دست است بر پشت دست دیگر بطریق سنتها **فصل هشتم** خوردن و آشامیدن
 شامیدن است عمدا بنا بر احوط و بدانکه حرام است نماز و چیزی را قطع کردن
 مگر در خوف ضرر طفل که بخوابد یا افتد یا طلبی از شخصی دارد و هرگاه
 مطهر نباشد آن شخص بر وجهی که رسد استخوانده شود و طلبی میوزد و مانند
 اینها هر بعضی از اوقات واجب میشود شکستن نماز هر یک و واجب است
 بر نماز که از جواب سلام شخصی که سلام بر او کند بمنزل آن سلام و وجوب است
 نشوایند

نشوایند جواب سلام با و اگر چه تقدیر باشد و سلام چهار رنج است یکی نکر
 سلام علیکم یکی سلام علیک یکی السلام علیکم یکی السلام علیک
 و جایز است در خواندن در جمیع حالات نماز بحرانی **فصل نهم** در باب نماز
 و در جمیع است از آنچه نماز جماعت با شرط چند یکی از آن شروط یا حضور تمام
 یا نایب حاضر است یا نبودن هر دو مانند اشک این زبان حوط نسخ
 مطلقا چون جناب مقدس العالی مجتهد آقا زکریا از احوط نهاده ازین جهت است
 کیفیت آن نیز در وقت **فصل دهم** نماز عیدین یعنی عیدین و عید قربان و آن
 واجب است بشروط نماز جمعه و سخت است با ممکن نشدن بعضی از شروط آن لیکن
 با تقوا کردن شاید احوط باشد و وقت آن بعد از طلوع آفتاب است تا ظهر
 و آن در رکعت است مانند نماز صبح با نه تکبیر و نه قنوت که بخت قنوت در رکعت
 اول و چهار قنوت در رکعت دوم باشد با بطریق که نیت میکند دو رکعت نماز
 عید قربان میکند ارم سنت قربان الله و تکبیر میگوید و حمد سوره بخواند در رکعت
 اول تکبیر میگوید و دست را پیش روی کند و قنوت را بخواند و بعد از آن سلام
 و باز تکبیر میگوید و باز دست را بر سینه گذارد و قنوت بخواند و اتم چنین تا پنج تکبیر رکعت

اول بگوید و بختیخت میخواند و بعد از آن رکوع و سجود را بجای آورد و بگوید
رکعت دوم بر سجده و حمد و سوره میخواند و چهار رکعت و چهار قنوت موافق
ضابطه که رکعت اول گذشت میخواند و بعد رکوع و سجود و سوره و نماز را سلام میدهد
و مستحب است که قنوت را ثور را بخواند و مستحب است که این نماز را در زیر آسمان بجا
آورد و محل خطبه در عیدین بعد از نماز عید است و حرام است سفر کردن بعد از خطبه قنوت
و پیش از نماز عید در صورت وجوب او از آن بعد نماز آیات است که
گرفت آفتاب و ماه و زلزله باشد پس وجوب نماز نیست هر یک از آنها ^{حسب}
و وجوب است نیز بجهت هر خوفی که آسمانی مانند تاریکی شدید یا بلا سخت غیر
آن از حوادث که بسبب آن خوف بر اکثر خلق حاضر شود و وقت آن نماز کسوف
گرفت آفتاب و خسوف که گرفت آفتاب باشد از وقتی است که شروع در گرفتن
کند تا وقتی که تمام و آن خوف زلزله تمام عمر است و وجوب است قضا فی نماز
گرفت آفتاب و ماه و زلزله که تعیین نیست باشد و نکرده باشد هر چند قدری
آن گرفته باشد و هر چند با علم اهل ایمان نماید یا فراموش کند قضا واجب است
بر گرفتاری مجموع قرص هر چند بعد از او باشد و قرص بر او کلام شود و این نماز در رکعت است
باده رکوع

باده رکوع و کیفیت این نماز با این نحو است که نیت میکند نماز آیات بکلام ادا و آیت
قربنا الی الله و بعد تکبیر الاحرام میگوید و حمد و سوره میخواند و بگوید بر خود ذکر رکعت
را میگوید و بعد در تکبیر است و حمد و سوره میخواند و بگوید بر خود ذکر رکعت بر خود نیت
طریق نماز رکوع بنابر دو رکعت اول بعد سجده و دو رکعت دوم را بخواند و بعد بر سجده و حمد
سوره میخواند و بعد در رکعت اول بخواند رکوع را بجای آورد و با پنج حمد و پنج سوره و بعد
بر خود و نماز اسلام میدهد و بختیخت و این نماز مستحب است با این طریق که پیش از
رکوع دوم پیش از رکوع چهارم و رکعت اول پیش از رکعت دوم و
پیش از رکوع ششم و پنجم در رکعت فرموده و این نماز را با این طریق که مذکور میشود نیز جایز است
که بعد از نیت و تکبیر الاحرام حمد میخواند و قدری از هر سوره باشد که پنج آیه باشد که غلط
نکند ترتیب آنرا مثل قل هو الله احد یا بنظرین که بعد از حمد در رکعت اول بسم الله الرحمن
الرحیم بگوید و بر رکوع بر خود و ذکر رکوع را میگوید و بعد سر بر میدارد و بگوید الحمد لله رب
قل هو الله احد و بر رکوع بر خود و باز بعد از ذکر رکوع سر بر دارد و بگوید الله الصمد
و بر رکوع بر خود بعد از ذکر رکوع باز سر بر دارد و بگوید له یلله و له یولده و بر رکوع دو
بعد از ذکر رکوع سر بر دارد و بگوید و لکن لا یفوق احد و بعد رکوع و سجده

و بجهت رکعت دوم بر خیزد و حمد بخواند بسم الله الرحمن الرحيم بقصد سوره قل الله
أَحَدٌ یا هر سوره که خواهد و بر کعبه برود و مثل رکعت اول پنج رکوع را بجای آورد یا کمتر
از نه سوره یا پیش از رکوع پنجم سوره تمام شده باشد و بر کعبه و سجود و رفته نماز را
سلام میدهد و وقت نیز بخواند بهمان طریق که گذشت که درین ده رکوع پیش از رکوع
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بار خوانده باشد و هرگاه این نماز وقت
نماز یوتیه اتفاق افتد اختیار دارد با وسعت وقت هر دو که هر که ام خواهد اول
بکند و اگر وقت هر دو تنگ باشد یوتیه را اول بکند و اگر وقت یکی سخت تر باشد
و وقت یکی تنگ باشد از آنکه وقتش تنگ است باید اول بجای آورد و در آنجا است
نمازیت و آن واجب است بعد که اظهار نمازیت نماید و مگر ضروری دین نباشد
مثل پدر و مادر است طفلی که شش ماه تمام داشته باشد و بعد از دهم چنین دیوانه وستی
که در جلادی یافت شود که بعضی از ایشان مسلمان و بعضی از ایشان کافر باشند هر
مسلمان آن بلا و پشرد کفار باشد آنها را و قتل مسلمان حساب بینمایند و نماز برایت
واجب است بر تمامی مسلمانان مکلفین بوجوب کفایا یعنی هرگاه یکی از مسلمان
بر آن میت نماز کند از دیگران واجب ساقط میشود و اولی بر نماز میت کسی

که ارث

که ارث با و میرسد اگر پسر او باشد بقدر الا و دختر او و شوهر اولی است بر زن از شوهر
و جایز نیست پیش از آنکه مگر بر کسی که جامع شرایط امامت باشد و عادل باشد و
نیز اولی از دیگران است و چنانچه هیچ یک قابل امامت نباشد و حبس نباشد و جامع
اشرافیت نباشد و حبس نماز کند از او بقبول آید و میت را پیش روی بکند و از
و این نماز پنجگانه است با تکبیر الاضرام و چهار دعا و همان تکبیر با دعای تین و پنج
و بهتر است که نیت کند که نماز میکنم برای این جنازه حاضر و حبس قبرش الله
و تکبیر میگوید و بعد بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَحَدَّ لَاسُئِكَ لَهُ قَال
أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدًا وَرَسُولَهُ و بخیر دوم را بگوید و بعد بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَتَكْبِيرِ سِتِّمِ را بگوید و بعد بگوید اللَّهُمَّ غُفِّرْ لَهُمْ مَنَافِعَ
و تکبیر چهارم را بگوید و بعد بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُمُ الْبُيُوتَ وَتَكْبِيرِ خَمْرَ را بگوید
فارغ شود و بعد از این نیست که دعای مشهوره را بخواند و نماز میت نمیتوان کرد
اورا غسل نه دهند و کفن نکنند اگر ممکن باشد مگر آنکه ششید باشد و اگر کفن نباشد
بدهند او را و اگر کفن نباشد باشد عریان او را بپوشانند و الا او را داخل قبر گذارند
و بر او نماز کنند و جایز نیست امامت مگر باذن وارث یا ولی و طهارت ط

نیت در نماز نیت جنب و حیض هر یک میتواند بنا نماز کند و بر ما مومن نیز
بگیر و چهار دعا است و هر یک مومن وقتی برسد که امام بعضی از بگیر را گفته
باشد نیت امام میکند و بعد از تمام شدن نماز امام باقی بگیر را میکند
بر چند بنابر بر نوشته باشند **فاته** در بیان دو مقصد است **مقصد اول** در بیان
خلل و قعی نماز است عدا یا سهوا یا شک کردن اما عدا به آنکه هر کس کسی که
احوال کند نیست بوجهی از وجبات نماز او باطل است خواه آن وجبات
شرط نماز باشد مانند طهارت و وضو و پوشیدن عورتین و دخل شدن نیت
نماز و بخواه جزو نماز باشد مانند صدق و ابراء آن حتی نشد به
باشد و خوا کیفیت نماز باشد مانند طینت و جهر و خفات در قرائت و ترتیب
وجبات بر بعضی خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل باشد مکرر جهر و خفات که بلند
و آهسته خواندن باشد که جاهل در آنها معذور است و هم چنین هرگاه در نیت
چیز برای آورد که ترک آن واجب است نماز باطل میشود و باطل میشود نماز
در جهات غصبی یا نجس یا نجس که عضو نشده باشد و در موضع غصبی و نجس
بر موضع نجس یا نجس هر چند بدل انگ باشد و اما کسیکه نداند که غصبی است

و اگر است

صحیح است و هم چنین در علم شائش نجاست در نماز هرگاه در وضو وقت علم به بر نیت
صحیح است هر وقت در نیت است احوط اعاده است در وقت و اما بعد بر موضع نجس یا
ندانش آن مثل حاجت نجاست هر وقت اعاده واجب است و اما سهوا پس اگر در نیت
سهوا نیت و دخل در نیت و یک نیت باشد آن نیت سهوا را با تا بعد بجای آورد
اگر دخل نیت و یک نیت باشد نماز باطل است و هرگاه سهوا از عدد رکعات نماز نیت
کم کند و بعد از سلام بخاطر آورد از برای می آورد هر چند سخن گفته شود و هر چند بطول انجامد
باشد و در وجه سهو میکند و اعاده این نماز احوط است و هرگاه در نیت سهوا باشد یا
فعلی که منافق نماز است عدا و سهوا یا آورده باشد اعاده لازم است و اما سهوا و اگر نیت
پس در آن چند صورت است اما در صورت اول سهو در وجبات است که در هر یک
نیت یعنی بعد از آنکه بخاطرش باید و محل آن که نشد باشد بجای آوردن آن ضرر نیست
و آن در موارد چهار است **اول** سهو در جهر و سوره است یا بعضی از آن تا آنکه به
رکوع رسد **دوم** سهو در جهر و خفات است **ثالث** سهو در رکوع است **چهارم** سهو در
طینت است تا آنکه سر از رکوع بردارد **پنجم** سهو در سر برداشتن از رکوع است **ششم**
در طینت بعد از سر برداشتن از رکوع است **هفتم** سهو در سجود است **هشتم** سهو در سجود

۴۱
 بر یکی از فضای نهضت است سالی پیش از که سوره آن در هر سجده واجب است
 رکعت است و باطل خواهد شد **سوم** سوره طه نیت در سجده است **و سیم** سوره در
 بر پیش از نیت نیت است **و نهم** سوره طه نیت بعد از سوره بر پیش از سجده
 اول است **و نهم** سوره در نیت نیت است اما در صورت دوم سوره
 و حی است که موجب ندارد است و نقل بدون سجده سوره طه نیت نیت نیت نیت نیت
 قیاس نیت و آن است جاست **اول** سوره در خواندن حد است چنانچه سوره را
 خوانده باشد و ما بر کوع نیت است سوره را بخواند **و سیم** سوره در سوره است
 تا بعد از کوع نیت نیت می باشد و سوره را بخواند **و سیم** سوره در کوع است
 تا آنکه بجهت سجده خم شود و هنوز پیش از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 اینست و رکوع را بی می آورد **و چهارم** سوره در سجده است خواه یک سجده باشد خواه
 سجده هر که پیش از رکوع نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 بی می آورد و در سوره یک سجده اگر بعد از سجده اول نیت نیت را بی آورد و سجده تنها
 بجای می آورد و آنگاه نیت نیت نیت را بی می آورد و بعد سجده را بنماید **و سیم** سوره
 در نیت اول است و غیره و رکعتی هر که پیش از رکوع نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت

و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سوره در سجده آخر است **و نهم** سوره در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 بنماید و در صورت اول اعاده نیت لازم است **و سیم** سوره در سجده است نیت نیت نیت نیت نیت
 یا یکی از آنها هر که در نیت اول باشد و پیش از رکوع نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و غیره و در رکوع اعاده میکند و اگر نیت دوم باشد و پیش از سلام نیت نیت نیت نیت نیت
 بجای می آورد و بعد سلام بگوید و اگر در نیت اول بعد از رکوع در نیت نیت نیت نیت نیت
 سلام اگر چه در نماز دو رکعتی باشد نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و حی است که موجب ندارد است با سجده سوره آن در دو سجده است یکی سوره در سجده است
 و دیگری سوره در یک سجده است و هر که بعد از رکوع نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سلام نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و حی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 باشد و هم چنین باطل است نماز هر که نداند که چند رکعت کرده است و هر که نیت نیت
 رکعت اول از نماز چهار رکعتی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 کند در رکعت نماز باطل است و اگر در رکعت نماز نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

۴۲
 بکرکت در رکوع پنجم و ششم که آن نیز شک در رکعت میشود پس نماز باطل است
 و اما شک نمودن در فعل نماز افعال نماز پس هرگاه وقت آن باقی باشد یعنی در فعل
 نماز افعال بیکپوشنده باشد آن فعل با تمام افعال بجای آورد و اگر بعد از آن علم
 به هر شک که آن فعل که شک کرده بود بجای آورده بود مکرر شده است هرگاه آن فعل
 رکعتی بعد نماز باطل است و اما صحیح است و هرگاه بعد از دخول در فعل دیگر شک در
 فعل پیش کند آن شک اعتبار ندارد و نماز صحیح است هر چند آن فعل دوم
 از افعال باشد که با لاصل واجب باشد و هرگاه در انشائی خواندن سوره شک
 کند در هر دو احوط بجز سجده و اعاده سوره مکرر شدن در این وقت ضرر ندارد و هرگاه
 نماز شک کند و میطرف رجحان یا بدیعنی کردن و نکردن آن هر یک در نظرش قوت
 دارد و هر شک از این اطلاق میکنند بنا بر طبق میکند در افعال باشد و غیره
 بعد در رکعت هر یک از نماز یومیه و اما احوط در نماز دو رکعتی که نماز صحیح باشد و نماز
 و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی است که بعد از عمل کردن بطن آن نماز را
 اعاده کند هرگاه آن شک در عدد رکعت باشد و در افعال چندان احتیاج به
 احتیاط ندارد و هرگاه شک در عدد رکعت کند و یکی از دو طرف شک باشد

برو بکری نداشتند باشد در هر دو طرف مساوی باشد آن چهار صورت دارد **اول**
 شک میان دو و سه است بعد از اكمال سجده رکعت دوم و پیش از آن باطل است
 پس بنا بر سه سجده آورد و نماز را تمام میکند و بعد از آن بکرکت بنشیند و اگر
 نشسته نماز احتیاط بجای آورد و اختیار کردن بکرکت بهتر است **دوم**
 کردن میان سه و چهار است و در هر جای نماز بنا بر چهار سجده آورد و بعد از تمام
 نماز نیز دو رکعت نشسته یا بکرکت بنشیند بجای آورد و اختیار دو رکعت نشسته
 در احوط است **سوم** شک میان دو و چهار است بعد از اكمال سجده
 بنا بر چهار سجده آورد و دو رکعت نماز بنشیند بجای آورد **چهارم** شک در میان
 سه و چهار است بعد از اكمال سجده بنا بر چهار سجده آورد و دو رکعت بنشیند
 و دو رکعت نشسته بجای آورد و دو رکعت بنشیند را پیش از دو رکعت نشسته
 کردن واجب است و اما هر جائی که شک بدو یا بیشتر تلقی کرد و شرط آنکه
 بنا بر بیشتر کند آورد و نماز را تمام کند و احوط هر چه تلقی کرد عمل آورد و احوط آنست
 آنست که چنانچه را از سجده دوم از خاک برآورده باشد و اما شک میان
 چهار و پنج و آن نیز دو صورت است دو صورت آن صحیح است یکی آنکه شک کند

در قیام پیش از آنکه بر کعبه نشسته باشد بنا را بر چهار می کند و می نشیند و می نشیند
 میگوید و نماز را سلام میدهد و بعد از آن یک رکعت است یا دو رکعت
 بجای آورد و یکی دیگر آنکه شک کند بعد از سر برداشتن از سجده دوم
 که آیا این چهار بر بوده یا پنج بنا را بر چهار می کند و نماز را سلام میدهد
 و سجده سهو بجای آورد و اما در باره صورت دیگر حوط است که
 بنا را بر پنج می کند و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجای آورد و آن
 نماز را به نیت قربت اعماله میکند اما در رکعات نماز احتیاط و احتیاط
 هر دو اند به تنهایی و تسبیح جایز است و احتیاط است که بعد از سلام
 نماز پیش از فعل منافی بجای آورد و هم چنین اخراخر اموش شده را که
 نشسته و یک سجده باشد و هرگاه در انشای نماز احتیاط علم بهم رسد
 بصحت نماز و عدم احتیاج با آن نماز احتیاط پس آن نافله خواهد بود و
 جایز است قطع نمودن آن و اگر علم بهم رسد بعکس فیت تمام نمودن
 آن مطلقا و کین احوط است آن نماز است در صورتیکه نماز احتیاط را
 مطابق باشد با نیت شده و اما کثیر الشک التفات به شک نمیکند بلکه
 میگذارد

میگذارد و بر واقع شدن آن فعل مکرر آنکه مستند زیاد باشد پس بصحت میگذارد
 و هم چنین است کثیر الشک در چند احوط عدم است و مراد بعد از تفات در اینجا خوب
 بنزدن دو سجده سهو است و اما فعل سهو شده را پس چیست بجای آوردن او اما کثیر
 الشک یک سجده است اعلم نماز بنماید اگر رکعتی باشد و داخل رکعت دیگر شده باشد و کثیر
 الشک است که او را در حرف کثیر الشک بگویند که یک رکعت میکند هرگاه در فعل جاری
 بسیار شک شود و در سایر احوال نیز حکم کثیر الشک دارد و حکم کثیر الشک در کثیر
 نماز احتیاط شک کند پس بنا بر اکثر میگذارد مگر آنکه مستند زیاد باشد پس بنا
 بر اقل میگذارد و هم چنین التفات میگذارد که شک کند که آیا شک کرده ام یا
 و هرگاه یکی از اقامه و ماموم شک کند و دیگری یقین است صاحب شک رجوع میکند به
 یقین و هم چنین هرگاه دیگری یقین داشته باشد و دیگری یقین هرگاه رجوع یقین فوت
 بهم رسد رجوع نماید و الا احتیاط را ترک بنماید و اینکه بنا را رجوع به یقین کند
 بعد از آن نماز را اعماله نماید یا آنکه قصد انفراد نماید و نیت در ماموم بیان
 یکی پیشتر چه دل و چه فاسق باشد رجوع ثانی جایز نیست مگر آنکه موجب یقین باشد
 و هرگاه اقامه و ماموم هر دو منطقه بهم شایع یکدیگر انفراد واجب است و هرگاه

برود در یک نعل شک کنند و چوب است بر سر و عمل کردن بمقتضای آن و اگر محل
 شک مختلف باشد رجوع نماید با پنجه منقش باشند بر آن و ترک مینماید آنچه را
 تنها باشد هر یک از آنها بآن چنان که یکی شک کند میان دو سه و یکی میان
 هر دو بنا بر این می کنند از هرگاه رابطه میان ایشان نباشد آنها را دور
 و هر یک از ایشان عمل میکند بچشم شک خود چنانچه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری
 شک کند میان چهار و پنج و هرگاه ماموم بسیار باشد و مختلف بامام شوند اگر
 رابطه ماموم میان جمیع ایشان باشد رجوع بآن رابطه مینماید و الا قصد تفريق
 و جوباً چنانکه گذشت و هرگاه امام و بعضی یا بخاطر باشد پس نیست نفرات
 بر کسانیکه شک کرده اند واجب است که آنکه از گفتن کسانیکه شک کرده اند
 ظن به هر شکی در حضورت عمل نکند و هرگاه امام یا ماموم کاری میکنند
 که باعث سجده سهو شود بر همان یکی سجده سهو واجب است و بر دیگری خبری
 نیست و اما سجده سهو در پنج جا واجب است **اول** فراموش نمودن یک سجده
دویم فراموش نمودن تشهد است **سیوم** حرف زدن است سهو یا در
 مکانی بیرون رفتن از نماز باشد **چهارم** شک در میان چهار و پنج است

بعد از آنکه از نماز

بعد از آنکه حال سجده تین که سر بر زمین از سجده دوم باشد **پنجم** در سلام و اذان است
 غیر محل نماز احوط آنست که برای هر زیاده و کمی سجده سهو نماید و هم چنین در قیام
 قعود یا بعکس و موضع سجده سهو بعد از نماز است باشد خفیه که در سجده سلام
 آن باین طریق است که بعد از سلام و اذان نازعت میکند دو سجده سهو چنانکه
 واجب قرباً الی الله و سجده میگوید بسم الله و یا الله و یا الله و یا الله و یا الله
 و **ال** محمد یا الله بگوید بسم الله و یا الله التسمی علیک ایها النبی و رحمة الله
 بسم الله و سر از سجده بر میآورد و می نشیند و آرام میگیرد و بعد از سجده میگوید
 هم چنین ذکر میکند و سر بر زمین می نشیند و میگوید **استغفر الله لا اله الا الله**
و استغفر الله ان محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و سر
 بر زمین است که بعد بگوید **السلام علیکم ورحمة الله و بركاته** و از آنچه از برای
 سجده واجب بود از رفتن عضای بنجا که گذاردن و در بقعه بودن و غیره
 و اگر سجده که تغییر یافته از برای سجده سهو نباشد **مقتضی دوم** در میان چهار
 نماز قضا است بدانکه هرگاه کسی نمازی از نمازهای واجب ترک کند خواه عمد
 و خواه سهواً خواه به سبب خوابیدن و خواه بسبب خوردن چیزی که او را می کند

قضا میکند آن نماز را بشرط این که در وقت فوت شدن آن نماز بالغ و
عقل و مسلم و بالغ و حیض و شبه آن باشد و قدرت بر طهارت اختیار نماید یا
و غیره باشد مگر نماز جمعه و عیدین که آنرا قضا نمیکند و کسی که از آنها غایب
باشد یا بیکان یا بکثرت از وجوب آن و ضرورت آن دین میکند
یا حج و خارجی هرگاه غازی از ایشان فوت شود یا نماز باطلی موافق
خود گذارده باشد هرگاه بذهب حق در آید آنرا قضا میکند و آنچه را
اعتقاد و توحید کرده اند قضا ندارد و اگر شخصی در تمام وقت نماز بهیوش نباشد و
آن سبب نماز او فوت شود قضا بر آن واجب نیست مگر آنکه مقدله طهارت
با یک کوفت از نماز دریا بدو هرگاه بهیوشی بسبب فعلی از افعال او باشد قضا
احوط است و هرگاه فوت شدن نماز بسبب قدرت نه پیش بر طهارت
باشد مطلقا احوط قضا است و نماز قضا ترتیب واجب است مانند او
هرگاه ترتیب علم داشته باشد یا بدانشی علم ترتیب مراعات ترتیب
احوط است و واجب است مقدم داشتن نماز فوت شده بر نماز حاضر
که او باشد مگر آنکه وقت ضربه سنگ شود پس در آن وقت و در حین که

نماز فطره را

نماز حاضر را مقدم دارد بر فوت شده و هرگاه نماز حاضر را با وسعت وقت
مقدم دارد بر فوت شده باید آن نماز را اعاده نماید بعد از آنکه فوت شده را
نماید مگر آنکه وقت حاضر سنگ شود و اگر فراموش نموده باشد که نماز فوت شده
بر وقت او است قضای ضربه ضرورت و اگر در این نماز به خاطرش آید که بر وقت او
نماز فوت شده است عدول نماید به بن معنی که نیت را بر این قرار میدهد که این
نماز فوت شده است و باید پیش از آنکه دخل کنی که زیاده تر از آن فوت شده باشد
نشده باشد و اگر در این نماز نافه بخاطرش آید نماز را از سر گرفتن واجبست به
نمازی که در سفر فوت شود قضای آنرا قضا نماید هر چند در حضر باشد و آنچه در
فوت خود نماز قضا نماید هر چند در سفر باشد و اگر در اول وقت در سفر باشد
و آخر وقت در حضر یا بالعکس سبع میان قضا و تمام احوط است اگر چه ظهر است
بقیة حال او است و نماز جهرتیرا جبراً قضا میکند و غفایتیه را انشاء مطلقا
پس هر نمازی که از او فوت شود در آنکه قدرت بر تمام یا رکوع یا سجود یا غیر
آن نداشته باشد قضا میکند آنرا با واجبات مگر در مثل اوقات صحت و جنین
هرگاه وقت قضا کردن قدرت داشته باشد همان و غیر آن در جهل و غفایت در نماز

چهار رکعتی نمکین آن و مرتفعه کند طبق نماز که در زمان ارتداد از آن فوت شده
باشد و هر که یک نماز از غیر همین از نمازهای یومیه در حضور از وی فوت شده
باشد بلکه نماز دو رکعتی بجای آورد به نیت صحیح و یک نماز سه رکعتی به نیت غرض
یک نماز چهار رکعتی بجای آورد به نیت تردید میان ظهر و عصر و یا غیرت مستخدم شدن
هر یک از سه نماز بر دیگری و پنج نماز احوط است و هر که در سفر فوت شده باشد
یک نماز سه رکعتی میکند و در نیت غرض و یک نماز دو رکعتی به نیت تردید و پنج
نماز احوط است و هر که نماز بسیاری از او فوت شده باشد انبساط نماز را
میکند که خاطر جمع شود که دیگر قضا در دست او نباشد و مظنه نیز که نیت و هر که
نماز عت را فراموش کند یا خواب رهو وقت ادای او بگذرد آن نماز قضا
میکند و روزه از روز بر آن واجب است **باب هفتم** در احکام نماز جهات
و نمازهای و جوبی بجماعت کردن مستحب است حضور نماز یومیه و جایز نیست
در نافه مگر در نماز طلب باران و عیدین و شرط است ایمان و عقل و عدالت
با نفع خون و ولد الزنا نمودن در امام و شرط است کفر اگر با امام قهراً
که علم عدالت امام بهم رسانند و بر کسی که قرائت را نداند و گن نباشد که یار

یک دو واجب است که نماز خود را بجماعت نموده باشد و اگر ندانند که بان جماعت است میخوانند
است یکی امام و دیگری ماموم بر چند ماموم زن باشد و یا طفل که بالغ باشد و ماموم
در می آید جماعت را در حال قیام امام قبل از رکوع یا در حال رکوع و جایز نیست که بین
امام و ماموم جایی باشد مانند دیوار یا پرده یا مثل آن که مانع از دیدن امام یا دیدن کسی که
امام را می بیند هر چند ماموم زن باشد اینجا اگر چه ظاهر در زن حواست و در آن
هر که جایی بین صفوف باشد نماز که نیکو در عقب جایی میباشد باطل است و چنانچه جایی
کوته باشد و در وقت ایستادن مانع از مشاهده نباشد ضرر ندارد و در حالیکه مانع از
عبود باشد نباشد مثل حجره و غیره احوط اجتناب است پس هر که ماموم امام را بیند
یا انگشت که امام را می بیند نمازش صحیح است و هر که نه امام را بیند و نه کسی که امام را بیند
نمازش باطل است و جایز نیست بالاتر ایستادن امام بر ماموم در زمین هموار مگر از پیش سر
شیب و بالاتر ایستادن ماموم بر امام جایز است و جایز نیست دوری ماموم از امام با صف
پیش از یاده هر یک کام نماز احوط و باید دوری ماموم تجدیدی باشد که در عرف بگویند عقب
امام نماز نمیکند پس جایز نیست مگر در صورت متصل بودن صفها با یکدیگر هر چند در میان نماز نیست
انفراد کنند یا نماز ایشان تمام شود پس در غیر مرت و جب است قصد انفراد نمودن یا بشتر

۴۷
اگر نزدیک شدن بجهت فعلی بطل می کند و وجایز است صفای دور از امام پیش از آن
نزدیک با تکبیرة الاحرام بگویند و لیکن احوط عدم است و کسیرا که نماز با نماز امام
در رکعت مساوی باشد در رکعت اول حمد و سوره از او ساقط است و باقی نماز
در رکعت را باید بجا آورد با امام و در عقب امام غیر عاقل بر ما سقم قرائت حمد و سوره و اجابت
به قدر امکان و هرگاه امام بر کوع ره پیش از تمام شدن قرائت ما سقم باید ما موم
را ترک کند و متابعت امام نماید و واجب است متابعت امام عادل در احوط
تکبیرة الاحرام و در احوط نیز بنا بر احوط و هرگاه ما موم نیز نطق کند که امام تکبیرة
لاحرام را گفته است او نیز تکبیرة الاحرام را بگوید به نیت جماعت و تکبیر
گفتن امام بر ما موم معلوم شود باید عدول به نیت افراد نماید و باطل نمودن آن
نماز مشکل است و هرگاه ما موم پیش از امام سهوا بر کوع یا سجود بر رویا سر
بر آورد و عود نماید و صورت عمد بر همان حال باقی می ماند لیکن احوط آنکه
این نماز است مگر در سر برداشتن از کوع یا سجود سهوا اگر در صورت اول
عود نکند با صورت دوم عود کند نماز باطل است و جایز نیست ما موم مقدم
بر امام عادل یا بیند و مساوی جایز است لیکن فضل عقب ایستادن است

اگر در فعلی باشد باید که نیت جماعت کند و بقرآن است که در عقب بگذرد که نماز ظهر
یا فلان بکنم و اقدار پیش نماز حاضر واجب قرینه الی الله و هم چنین نیت قضا
با امام همین کند پس اگر نیت اقدار کند یا نیت اقدار با امام غیر محلی کند یا بدو
یا پیشتر اقدار کند یا نیت اقدار برزید کند و بعد معلوم شود که عمره است نماز باطل است
و هرگاه نیت اقدار با امام صحیح کند و کسی که زید است و بعد معلوم کند که عمره است
احوط آنکه بخون است و هرگاه در نماز تمام نماز کند و بعد از نماز هر یک گوید که ما
بودیم نماز مرد باطل است و هرگاه هر دو گویند که امام بودیم نماز هر دو صحیح است بشرط
نیت در نماز جماعت مساوی بودن نماز امام و ما موم در عدد رکعات و نزدیک
فوج بودن در نماز و جایز است اقدار کردن حاضر و مسافر بر یکدیگر و اقدار یکدیگر
نماز واجب میکند و بنا فله گذارد در جای که گذاردن نماز نافله در نماز جایز است
و اقدار آن فله گذارد بنا فله فرضیه گذارد با بشرط آن که شخصی نماز خود را افراده و
و بعد دید که امام همان نماز را میکند اردد و آن نیز آن نماز را اقدار با آن
نماید یا آنکه امام و ما موم هر یک نماز خود را با افراد بخوده بعد جایز است که آن
نماز را مستحب بجماعت نمایند یا آنکه امام نماز خود را افراد و شخصی نماز را بفرموده

بجای آورد امام را و امید از که منتهی نماز خود را اعلان نماید که او نیز در جایی خود را اقامت
نموده باشد و شرط است در مجموع این صورت مساوی بودن نماز امام و مأموم در
کیفیت پس جایز نیست اقتضای نماز بیست و چهار کسوف و خسوف و بعضی در چنین
میت و نماز عیدین و عکس آن و هرگاه مأموم و امام هر دو بر همه باشند پس بیست و یک
می نشیند و امام در میان مأمومین می نشیند و اندکی زانوهای خود را مقدم میدارد و
عوض رکوع و سجود ایستاده و هرگاه زن یا امامت زن باشد پس بیست و یک می نشیند
و پیش نهادن جایز نیست و هرگاه زن یا اقتداء بمرءان کند و عجب اولی اینست
و جایز نیست اقتداء باینکه باشند و کسیکه تمام قرائت را درست بخواند کسی
قرائت را یا بعضی از آن را نداند هر چند کج حرف یا تشدید باشد و هم چنین کسیکه
زبان او عیب داشته باشد و بعضی حرف را بدل کند و جایز نیست اقتداء مرد بزن
یا بجنسی و جنسی بجنسی و جایز نیست اقتداء زن بمرءان در نماز فرضه بنابر
احوط چند جایز بودن طاهر است و اما یک در مسجد امامت میکند و ایستادن
او دیگری و حسب منزل اولی است بر اجنبی و دیگری که مأمور از جانب امام باشد
اولی است از دیگران با شرایط امامت هر چند دیگری از این نفل باشد و اشکی

اولی است از دیگری مگر در صفت مذکور بنا بر سه مورد و هرگاه امام را حدیثی بخواند
جایز است که مأمومین یا بعضی از ایشان نماز را با آن تمام کنند و هرگاه فق امام یا غیر
اوام باشد اثبات طهارت امام یا مثل آن بعد از نماز بر مأموم طاهر و اعمال بر او نیست که
در میان نماز معلوم شود عدول نماید بزیست نفراد و هرگاه کسی دخل شود بر وضو یا عیبت
که اندک و در آن موضع ترسد که پیش از رسیدن نصف رکوع را در دنیا بجا
نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید و بر کوع برود و در ثانی رکوع می برد و بر
انگشت و در از امام باشد بقدریک دوری میان امام و مأموم جایز نیست بنا بر حوط
و هم چنین در این ذکر و حجب راه رفو و فعل کثیر از او سر نرند و حوط است که یا
را بکشند و هرگاه امام در اندرون محراب بایستد و کسیکه بی طرف و آن طرف باشد
او را می نشیند نماز این در صفت اول مجازی او باطل است و نماز سایر خوف صحیح است
هرگاه مأموم در یا بد بعضی از نماز را و بعضی رکعات از آن فوت شود آنچه را دریابد با امام
اول نماز حساب میکند و بعد از سلام دادن امام باقی را بجای آورد و حمد و سوره
بیز در رکعت اول نماید بخواند به قدریکه ممکن شود در جایکه امام تسبیح بخواند و هرگاه
سوره ممکن شود آنرا گفت بپایند آنچه تسبیح خواند از آن و با امام بر کوع میرود و لیکن حوط

۴۹ آنست که در صورت علم بر آن خواندن حضرت ائمه اکملند بکمال در وقت تکبیر
 امام برای رکوع و اگر پیش از آن نیت کرده و چنین صورتی آنچه را حکم شود بخواند
 و با امام رکوع میرود و حیاط آن نماز را اتمام میکند آنگاه خواندن در رکوعی که
 در نماز است واجب است هر چند در نمازی باشد که بلند خواندن واجب باشد
 مگر آنکه امام بجا آورد نماز تمام کند و مأموم باقی را بعد از سلام داد و آن امام بجا
 آورد پس احوط جهیز است در موضع جهیز و تمام در وقت نشستن مخصوص با امام مأموم
 بنشینند بر سر پا بعد از زمین و جو بیا بر احوط نشستن میکنند با او قیام
 و اگر سجد در رکوع معین الله بعض آن بگوید شاید اولی باشد هر وقت نشستن
 خود اقبل واجب را بجای آورد و بحق با امام میشود و قنوت با امام میگوید
 خود را نیز بجای آورد و هر که کسی امام را در یا بعد از رکوع رکعت آخر تکبیر بگوید
 و با امام سجود میرود بدون رکوع بعد از آنکه امام سلام بگوید برخیزد و نماز را
 از سر بگیرد و هر که در این سجود امام را در یا بعد تکبیر الا حرام را میگوید و یک
 سجده آخر با امام درمی آید و می نشیند امام سلام دهد و بعد برخیزد و نماز را
 از سر بگیرد و اگر بعد از سجده تیس رکعت آخر امام را در یا بعد تکبیر الا حرام میگوید

دی نشیند



و می نشیند امام سلام میدهد و بعد برخیزد و قنوت بنماید و چنانچه بر نیت و تکبیر الا حرام
 و نماز تمام میکند و جهیز است مأموم پیش از امام سلام دهد هر که در نماز باشد
 بنیت آنرا در هر که در این نماز باشد جهیز است او را مخالفت امام با جهیز نیست نظر
 در جهیز است اگر چه بعد از قنوت خواندن امام باشد آنگاه بآن بنماید و اگر در نماز
 باشد باقی را تمام میکند و اگر پیش از آن باشد قنوت را بجای آورد و تکبیر احوط
 اولی در دو صورت اول نیز از سر خواندن قنوت است **فصل دوم** در بیان دو فصل
فصل اول در احکام سجده است به آنکه حرام است که بیت الخلا را داخل مسجد کند اگر چه
 اول بر آن باشد و جایز است سجده بر خراب شده را خراب نمودن و جایز است که اگر
 واجب آن را در سجده بر خراب شدن ممکن نبودن ساختن آن بنا بر احوط و حرام است
 نقش نمودن آن بنا بر سجده و بصورت بنا بر احوط و داخل نمودن نجاست یا شستن آن در سجده
 هر چند مسجد و در سجده قنوت نشود بنا بر احوط **فصل دوم** در نماز خوف و نماز استسرا
 آن نماز خوف پس واجب است قصر در چهار رکعتی چون قصر در نماز استسرا خواهد و سفر
 و خواه در قصر و خواه بجماعت و خواه به تنهایی باشد و بعضی گفته اند بشرط آن
 بر امام باشد که نماز تمام کند و خالی از رجب نیست و کسیکه به کل فروخته باشد

و با غرق شده باشد باز میکند به قدریکه ممکن باشد و قصر میکند مگر آنکه برای تمام
غرق شدن و در قصر امتداد سلامت باشد گنن احوط است قضای بعد از آن
و احوط است باریکی وقت است و مطلق قصر تا نماز قصر واجب است
فرنج و در چهار فرنج یا بیشتر که کمتر از هشت فرنج باشد هرگاه اراده کنش
در آن روز یا آن شب داشته باشد و هرگاه اراده برگشتن در آن روز یا در آن
شب نداشته باشد و قاطع سفر از شب آقامه و مانند آن بعمل نیاید و در هر
اثنای آن سفر مختصر است میان قصر و تمام و جمع میان هر دو احوط است مگر
بودن و اگر ممکن نباشد تمام احوط است و شرط است و قصر چند چیز **اول**
اگر قصد هشت فرنج داشته باشد هر چند به بیعت باشد مانند علامه و غیره
و زوجه و سایر هرگاه قصد برگشتن نداشته باشد یا ممکن نباشد ایشانرا که
برگردند و باید قصد هشت فرنج یا انتهایی هشت فرنج داشته باشد یکی که
قصد هشت فرنج نموده بعد از گذشتن از محلی که خفت شرعی و قصر نماز و خود
روزه باشد در جای نظر نفسی بشود و بدون قیوم سفر بهرمانند نماز تمام
میکند و اگر خرم بهم رساند سفر یا اگر شطرنج رفتن بعد از رفتن هشت فرنج

منقول است

شرعی باشد تا مدت سی روز نماز قصر میکند و اگر کمتر و باشد میان رفتن و ماندن
ما و یک قصد آن روزه روز نموده قصر میکند و اگر پیش از گذشتن از حد ترخیص متوجه
و شطرنج رفتن باشد نماز تمام میکند **دوم** آنکه در بین رفتن قصد آن روزه روز یا گذشتن
بلکی که کشش یا بیشتر در آن بقصد وطن مانده باشد کند هر چند آن مدت متفرق باشد
و اگر قصد اقامه یا گذشتن بلک فرج نماید در آن راه رفتن قصر میکند و در منزل تمام میکند
هر قدر که ماند و هرگاه قصد سفر تازه نموده که هشت فرنج باشد باز بنا بر قصر میکند
و هرگاه در هتداء سفر قصد نداشته باشد که در بین آن قصد اقامه نماید و از
قصر نموده باشد و بعد از آن قصد نماید بجز را قصر کرده قصر میکند هر چند کمتر از هشت فرنج
باشد و اگر در جاز نود و بیست قصر در آن بین قصد اقامه نماید یا تمام میکند
سیتم آنکه سفر حرام نباشد مانند سفر تابع حاکم ظالم در ظلم او و غیره صید
و لعب و زنی نیست بماند خود و غیر حرام باشد نه است مقصود از آن حرام باشد
قصر سفر صید بجهت حاجت قصر میکند و هرگاه صید بجهت تجارت باشد در روز قصر
میعین است اما در نماز احوط جمع میان قصر و تمام است و اگر در اثنای سفر صید
میعین کند خصص بر طرف میشود و اگر در اثنای سفر معصیت قصد طاعت کند قصر

بشرط اینکه بقیه سفر به قدر است فرسخ باشد **شرط چهارم** آنکه شغل و عمل او نباشد
مثل عرب صحرائین و چار و ادار و علاج سفوف و تاجیک از شهر بشهر میگردد و برای
تجارت و شبانها که همیشه در پی آب و علف است و قاصدیک از شهر بشهر برای امر
قاصدی میرود و همیشه این شغل و عمل اوست و امثال ایشان اما انفرادی که در
بعد از سه سفر تمام میکنند نماز و روزه را و غیر ایشان تمام نمیکنند نماز و روزه را
تا آنکه در عرف بگویند شغل و عمل و پیشه ایشان است و هر که بیشتر از این یعنی کمی
بسیار سفر کند و در بلدی قصد اقامت کند بعد بنا به سفر نماز و روزه را در جمیع بقع میکند
در سفر اول و دوم چنین اگر در بلد خود روز بماند یا در بلدی بعد از تردد دسی روز
ده روز بماند و اگر در بلد خود یا بلد دیگری پنج روز بماند نماز و روزه را تمام میکند
و بعضی گفته اند که نماز و روزه را قصر میکنند و نماز شب را تمام میکنند و روزه را با یک
را یکبار و جمیع شروط است **شرط پنجم** حد ترخص است یعنی منوی که بعد از آنکه شغل از
موضع موقوف است که روزه را افطار نماید و نماز را قصر کند و آن پنهان شدن آخر دیوار
شهر است که از آن بیرون برود و شنیدن اذان آن آخر شهر است و شنیدن
اذان و ندیدن دیوار هر دو قصر میکنند و افطار رخصت و هم چنین است به پنهان
شدن را

شدن یک از آن دو یا با ندیدن یا شنیدن و دیگری اما در صورت شنیدن یا پنهان
یکی بدون دیگری پس حقیقا میکند به کردن افطار و نماز را یا جمیع میان قصر
و تمام اما اعتبار و شنیدن اذان و ندیدن دیوار هر یک در سطح است که و اعتبار
بهمار است بلکه و نماز و با غیبات و خواب نیست و هم چنانکه حد ترخص شرط است
در ابتدا سفر هم چنین بشرط است در انتهایی آن پس بدیدن دیوار شهر یا شنیدن
اذان نماز را تمام میکند هر چند داخل شده باشد و حوط جمیع است و سفر مختصر است
قصر و تمام نماز و روزه در چهار موضع یک مظهر مدینه شریف و مسجد کوفه و حایرین
اما همین نماز باشد و تمام فضل است و احوط و ادلی در مسجد کوفه مدینه شریف قصر
و هرگاه در سفری که قصر نماز در آن واجب است حد تمام کند تمام باطل است و علم
وقت و غرض وقت واجب است و هرگاه جاهل شد باشد ضرر ندارد و اعلم میکنند
و در صورت فراموشی اعلم میکنند در وقت نه در خارج وقت و هرگاه کسی بعد از دخول
شدن وقت نماز پیش از آنکه نماز را بجا آورد و سفر کند و وقت بایده باشد به قدریک
رکعت نماز یا بیشتر دریا قصر میکنند و اگر در سفر باشد و وقت نماز دخول شود پیش از
آنکه نماز را بجا آورد و نماز را تمام میکند و هرگاه نماز او فوت شود نظر نکند

فوت شده میکند و هرگاه آن ناز و حشر از او فوت شده باشد چه در حشر چه
سفر باشد آن ناز را تمام میکند و اگر در سفر فوت شود چه در حشر چه در سفر باشد قصر
میکند و هرگاه مسافر در جای قصد اقامه ده روز نماید هر چند آن ده روز قصد بای
طریق باشد که قدری از روز اول و قدری از روز یازدهم را حساب کند بقدریکه از
روز اول گذشته بود نماز را تمام میکند و هرگاه قصد آن کمتر از آن باشد نماز
را قصر میکند و اما بهمین نحو در اقامه به پرون رفتن از آن موضع آن مسافر را
که باغی من مصل آن و مثل اندازش ای اقامه به قدریکه در عرف بگویند هنوز در آن
موضع است و اگر در عرف بگویند که از آن موضع پرون رفته اقامه بهمین نحو در دیگر
در موضعی متر و باشد میان رفتن و ماندن تا مسی روز نماز را قصر میکند و بعد از آن
تمام میکند هر چند یک ناز باشد و هرگاه در موضعی قصد اقامه کند و بعد از آن نیت
را تغییر یا بد رجوع بقصر میکند مگر آنکه بعد از نیت اقامه یک ناز و رجوعی بجای نماند
باشد پس تمام میکند تا وقتیکه سفر شرعی پرون رود و کمتر از نیت فرسخ
تمام میکند اما احوط جمع بای قصر و تمام است و هم چنین هرگاه غرم بر کشی
اکتسه باشد اما غرم اقامه دیگر نه اشته باشد تمام میکند و احتیاطا نیز در نجای

داکر غم ماندن

داکر غم ماندن نه اشته باشد اما غرم اقامه در روزه نه اشته باشد در غیر روزه تمام میکند
و احوط جمع بای قصر و تمام است چون سابق **باب نهم** در بیان روزه است و
آن چند فصل است **فصل اول** در دانستن نیت روزه است و کفایت در روزه ماه مبارک
و رمضان نیت قریبه باین طریق که هرگاه بگوید روزه ماه مبارک رمضان یک کرم ادا و
قرینه الی الله بهتر است و هرگاه کسی در رمضان نیت و نیت غیر رمضان کند احوط قصد است
پس هرگاه یوم اشک نیت شعبان کند و بعد معلوم شود که رمضان است خیر نیست و چنین
است واجب چنین هرگاه نیت سنت کند در آن باشد ان شاء الله یا غیره
یقین ضرر در است هر چند روزه سنتی باشد بنا بر احوط و هم چنین است روزه نذر عین
وقت نیت است و جایز است در روزه تعیین چهر رمضان و چه غیر رمضان باشد و
سنت تا ظهر در صورت عذر فراموشی هر چند احوط آنست که جایز نیست و نیت
جبارک رمضان و نذر عین تا غیر نیت تا ظهر عذر جایز است هرگاه فعلی که بطل
میشود بجای آورده باشد در روزه سنتی وقت نیت باقیست تا پیش از غروب
اقاب هرگاه در یوم اشک نیت افطار روزه باشد و پیش از ظهر معلوم شود که
است و فعل مبطلی بجای آورده باشد نیت روزه میکند و جایز است در روزه

۵۴ و اگر غسل مبطلی بجا آورده باشد یا بعد از ظهر معلوم شود اسماک یا بعد از وقت آن
 واجب است **فصل دوم** در چیزهایی که واجب است بر روزه دار اسماک
 آنها و آنها ده چیزند **اول** خوردن و آشامیدن است مطلق **سوم** جماع
 چه در فرج و چه در مقعد زنانه و چه در حیوانات و چه در پسر و روزه مفسوخ از غیر طاهر
 در جمیع این چهارم هر که اطمینان کند که طلب پروا کردن منی است یا نه
 آمدن آن هر چند باری کردن یا بوسیدن باشد **چهارم** رسیدن بخار غلیظ است بخلق
 و هم چنین غریغیظ یا بر احوط **ششم** بایه ماندن در جنابت است بعد از طلوع صبح
 و روزه ماه مبارک رمضان قضای آن در سایر روزهای و جمعی بنا بر احوط و اگر اشت
 که صلیف و سترحه و نفسا نیز مثل جنب است الا در وجوب گفته بر تقدیر
 مخالف که محل نظرات بلکه هر عدم وجوب او است که احوط باشد **هفتم** خوابیدن
 جنب است در روزه **دوم** طلوع صبح و خواب اول اهرام نیست مگر در صورتیکه خواب
 و نیت غسل نداشته باشد پس حکم بایه بودن در جنابت بعد از آن **هشتم** دروغ گفتن
 برخدا در سبب یا یکی از آنکه علیه السلام **نهم** سر زدن در آب است **دهم** حلقه
 کردن است بجز نایع و روان نه شاف و هر که کسی نداشته مبطلی بجا آورده باشد روزه

ادب بطریق

ادب بطریق نحو مبطلی باشد و هم چنین است هر که کسی را اگر آه نماند بنا بر مشهور و احوط
 مکروه قضا است و هم چنین است حکم افطار بسبب قیقه و طهارت و قیقه بخوردن طهارت
 که نیست و هر که کسی را ممکن باشد تحصیل سیل و جمعی خود نماید و بجهت اندیش سیل مبطلی
 آوردن قضا بر او واجب است و گفته اند نیز بنا بر احوط و به چکانیدن چیزی در بینی هر که بجنس
 روزه باطل میشود و هم چنین بخایدن چیزی از برای طهارت یا غیر آن هر که به حق نرسد
 نشستن زنانه در آب حرمت است **فصل سوم** در چیزهایی که جهت قضا و کفاره است
 و باقصای تنها غنث شود **اول** در چیزهایی که قضا و کفاره هر دو واجب میشود و آن آب
 است چنانچه است **اول** خوردن و آشامیدن است مطلق **سوم** جماع در فرج
 مقعد است **چهارم** آمدن منی است بر رسیدن یا دست باییدن یا باری کردن یا غیر آن چنانچه
 قصداً ترال نداشته باشد **پنجم** رسیدن بخار غلیظ است بخلق **ششم** دروغ گفتن بخدا یا رسول
 یا یکی از آنکه علیه السلام **هفتم** سر زدن در آب است **هشتم** خوابیدن در جنابت بایه ماندن
 و این حکم اگر در خواب کردن تا صبح بایه ماندن باشد و هر که بخوابد یا قصد غسل است
 نداشته باشد و بیدار نشود تا صبح بر او قضا و کفاره هیچ یک نیست و هر که خواب کند یا
 در امرش کردن نیت کردن یا بکندون غسل احوط قضا است و کفاره و هر که از خواب بیدار

بیدار شود و مرتبه دوم بخوابد بخت بیدار شدن از برای غسل پیش از صبح و بیدار
 باز مرتبه سوم بخوابد تا آنکه صبح شود قضا و کفاره هر دو واجب است **دوم** فرما
 که در آن قضای تنها واجب است و آن هفت است **اول** خواب کردن و دوم جنب
 هرگاه بخت غسل نکرده باشد بیدار نشود و تا صبح **دوم** بطلان بخوردن است با منظره
 بودن شب و با قدرت بر ملاحظه وقت و هم چنین است و تمام بر خبر کردن
 دیگری بنبایه بودن شب هر چند دو عادل خبر داده باشند یا بر احوط و خانی
 است هرگاه کسی اعلام کند بطلوع صبح و عمل بقول او کند بجهت منظره و رفع بر
 او و طلوع نموده باشد قضا واجب است و هرگاه دو عادل خبر داده باشند قضا واجب
 و احوط کفاره است هر روز و عین هرگاه شک بطلوع صبح بهم رساند احوط آنست
 که چیزی نخورد و هرگاه بخورد و بعد از آن شک بطلوع صبح بوده احوط قضا است و هم چنین
 هرگاه اعتقاد بقول دیگری کند در داخل شدن شب و اعتقاد نماید و معلوم
 شود که دروغ بوده با قدرت بر احوط و وقت غوازه منظره حاصل شود از آن
 او خواه نشود و خواه بخورد و عادل باشد و خواه نباشد و بعضی گفته اند
 کفاره نیز واجب است و آن احوط است و در قدرت مداومت بر عبادت
 هرگاه یقین

هرگاه یقین یا ظن حاصل نموده باشد از قول خبر بر او چیزی نیست و در صورت حاصل شدن
 منظره مشکلی است بلکه احوط است کفاره نیز میوه **سیدم** بطلان بخوردن است بجهت
 نماندن یکی روز که منظره کند بسبب آن شب و قیل شده است و خلاف آن معلوم قضا و
 کفاره هر دو احوط است و اولی خود قضا که جمعی او را واجب دانسته اند و اگر اشتباه
 بر طرف نشود کفاره بر او نیست بلکه قضایت و عمل بطنه در وقتی جایز است که تحصیل
 نتوان نمود و الا قضا واجب است بلکه احوط کفاره نیز میوه هرگاه خلاف ظن او معلوم
چهارم فی کردن است عمدا بشرط آنکه چیزی از آن با خیار بختی برنگردد و الا کفاره
 نیز واجب است **پنجم** اگر کسی مضطرب کند بجهت شک یا عیب و آب بختی او در وقت
 یا بی خبری یا بر او قضا واجب است و احوط طحی یا حاشی صغری یا طحی است آن و اگر
 در دفع کردن است بضمضه اگر بضمضه بجهت وضوی واجب یا سوا که یا شستن یا
 باشد بر او چیزی نیست **ششم** حقنه کردن است بجهت نماندن یا بیع و درین بار احوط آنست
هفتم نظر کردن بر زنان یا مثل آن است یا قصد آن و عادت و نهش پروان آمدن
 منی بعد از آن از نظر کفاره است نیز با قضا و احوط و واجب قضا و کفاره است و اگر
 منی بسبب نظر کردن بر ناحیه و مکر نظر کردن اگر چه مجرم باشد هر چند قصد منی آمدن

یا عادت نیزند آفته باشد **فصل چهارم** در مکرر شدن کفاره و اقسام آن آنکه
 مکرر شود مکرر شدن مبطلی که باعث آن کفاره میشود در روزهای متعدد
 اگر چه از یک رمضان باشد یا بنظرین که اگر هرگاه ده روز در یک رمضان فطرا
 کند یا ده روز جماع کند یا تمام یک رمضان را هر روزی بیک چیزی که مبطل روز
 و باعث کفاره میشود اگر چه از یک جنس یا مختلف باشد بعمل آورد به عدد هر
 روزی یک کفاره بر او واجب است و احوط مکرر شدن کفاره است مطلقا هر چند
 یک روز یک جنس باشد یا مختلف بشود یا بنظرین که در یک روز یک فوج جماع کرده و
 چیزی خورده یا یک فوج مبطل دیگر عمل آورده و بعد هر مبطلی که بجا آورده کفاره حوط
 و هرگاه کسی همگام روزی واجب معین را باطل نماید قضا و کفاره هر دو بر او واجب است
 و چاکم شرع نیز باید او را تعدیر نماید و چنانچه فوج مبطل عمل آورده باشد چاکم
 شرع او را تعدیر نموده باشد فوج چهارم بر حاکم شرع واجبست که او را قبل
 برساند و کسی که اگر نماید روزه خود را بر جماع کفاره بر او واجبست و بر روزه
 قضا و کفاره هیچ یک نیست و اگر روزه اطمینان نماید هر چند در زمانی
 جماع باشد هر یک یک کفاره و قضا خواهد بود و احوط متحمل شدن کفاره است
 از کثرت

از کثرت و کسی که بیک ذنب باشد و کسی که در خواب باشد و هم چنین است زن هرگاه مرد را
 اگر آید کند و بیکانه هرگاه زن را یا مرد را اگر آید کند بر جماع بنا بر احوط و در جمیع موارد
 خیر است در کفاره میان آنرا و کرون بنده و دو ماه بیایی روزه گرفتن نیست مگر بطن
 دادن و آید در افطار بجماع یا هر نوع که مبطلی که بجماع باشد احوط جمیع میان هر سه کفاره است
 و آن کفاره واجب میشود و مبطل بجا آوردن همگام در روزه ماه رمضان و در آن روز
 معین قضای ماه رمضان هرگاه بعد از ظهر باشد و در روزه اعتکاف و حبس غیر
 اینها قضا و کفاره هیچ یک واجب نیست **فصل پنجم** در شرایط روزه است و
 شرایط است در روزه عقل و اسلام و پاک بودن زن از حیض و نفاس در تمام روز و ایام
 ده روز و خواب از شر و چنانچه معتبرست در تمام کردن نماز چنانچه اشاره بآن نمودیم
 آنکه کسی که عقل باشد و که دیوانه هرگاه تمام روزی قتل باشد روزه آن روز صحیح است
 و روزه بیوشن صحیح نیست هر چند نیت کرده باشد و روزه طفلی که نمیرنیکه بزرگ
 صحیح است و روزه زنی که استیضه بشیرد باشد هرگاه غسل را بجا آورده باشد
 منوط به هرگاه بیک فعل بجا آورده باشد صحیح است روزه نذر معین از سفر هرگاه شرط
 کرده باشد سفر و حضر را یا سفر تنها را یا بر قوی که آن قول مشهورست و با نیت

هر چند احوط آن است که چنان نذر را کند و صحیح است روزه مسافر در سه روز و عرض
تبرای که در منا واجب است و از بجهده روز بدل نحر شسته در کاهه کیسکه پیش از غروب
آفتاب عداً بیرون نرفته باشد از عرفات و غیر مواضع مذکوره روزه واجب است و چنانچه
مکرر در کثرت کیسکه در جای اقامه روز زکوة باشد و در روزه مریض بطنه خوف
ضرر صحیح نیست و هم چنین با خوف از زیاده یا مرض یا طول کشیدن آن و حاصل
مشقتی که تحمل آن نتواند شد و یا عارض شدن مرض دیگر و یا خاطر جمع بودن از حج
مکروه شد روزه اوجیح است و نشاءش پسیدن و نرسیدن فرموده است بخود آن
مريض هر چند بخیر دادن طبیب باشد و هر چند آن طبیب کافر باشد هرگاه از من او
حاصل شود این نطفه محض بپوشد و او افطار نماید **فصل ششم** در تمام روزه است
روزه و چنانچه شش است **اول** روزه ماه مبارک رمضان است **دوم** روزه کتاره
سپتم روزه عوض قربانی است و منا **چهارم** روزه نذر و شب آن که روزه
حد قسم خوردن باشد **پنجم** روزه اعتکاف و **ششم** قضای روزه
واجب می بیند و اما روزه ماه مبارک رمضان واجب می شود و هر کیسکه ماه را بیند
و دیده باشد هر چند به تنهایی آن دیده باشد و لیکن آن حاصل شده باشد و نام
می شود

می شود و نیز شایع می بینی که جمعی خبر دهند و از خبر ایشان علم حاصل شود یا نطفه نزدیک بپوشد
برقوی و بکشد شش می روز از ماه شعبان پیش نهاد است و دوی دل مکرر آنکه از شهادت ایشان
تتمتی معلوم شود و اما کیسکه عذر داشته باشد از شناختن ماه رمضان و تحصیل علم بآن بپوشد
مجبور مثل آن هر که بطنه بهر شش بدخل شدن آن ماه کفایت در روزه و چنانچه
بر صبح احکام رمضان بر آن ماه جاری خواهد بود و اگر علوم شود که پیش از ماه رمضان نذر
کرده اعاده واجب است و هرگاه نطفه نذر حاصل نماید هر سال یکبار روزه میگیرد
و نذر که خواهد اگر قدری از ماهی و قدری از ماه دیگر باشد که از هر دو ماه بپوشد و در
شغل بکشد بیک روز بگذرد یا بنظر حق که بعد از روزه حساب از او داشته باشد تا یا روزه
دیگر و بعد یکبار بر او واجب است **فصل هفتم** در وقت اساک کران از بطلات روز است
بدانکه بعد از طلوع صبح اساک از هر چه روزه را باطل میکند واجب است و اما در وقت
افطار پس بر طرف شدن سرخی که از طرف مشرق است که بعد از غروب آفتاب
ظاهر می شود و هرگاه تا بالغ در ثنای روز بالغ شود یا دوانه بهوش آید و حال شود
و بهوشی که بهوش آید روزه آن روز برایشان واجب نیست و در حوطه و چنانچه
در تا بالغ هرگاه پیش از ظهر بالغ شود و در آن شب نیت روزه نموده باشد

۵۷ و هرگاه در میان روز پیش از ظهر عذری که باعث افسار است مانند مرض و سفر
طرف شود و چونکه باعث باطل شدن روزه میشود بجا نیامده باشد روزه آن روز
بر آن واجب است و اگر سبطل بجا آورده باشد یا بر طرف شدن عذر بعد از ظهر
باشد قضا واجب است و نمی‌تواند که پیش از آن باشد احوط قضا است و اگر قضا
قضائیت و هرگاه کسی خود سبب بهمیشی شده باشد غیر احوط قضا است
و بر روزه قضا واجب است خواه قطری و خواه طی و هرگاه بسبب بیماری از روزه
از او فوت شود و بیماری را داشته باشد تا ماه رمضان دیگر قضا بر او
واجب نیست لکن قضا احوط است و تصدق واجب است عمن
روزه رمضان گذشته از هر روزی یک مد از طعم و هرگاه بسبب دیگر غیر
از بیماری مثل سفر یا نحو آن روزه او فوت شود و آن سبب بماند
قضا واجب است و هرگاه ماهین دو رمضان از مرض شها یا بد و روزه را
بجسته و سمت وقت تا خیر اندازد و در آخر وقت یا نیمی رود و هرگاه
او فوت شود روزه رمضان حاضر را میگیرد و سابق را بعد از رمضان
قضا میکند و احتیاط کفار می دهد یک مد از طعم و هرگاه در نیت ترک قضا
باشد

باشد و غوم روزه گرفتن نداشت باشد تا رمضان دیگر آید قضا و کفار یک مد از طعم
با هم واجب است و هرگاه در آن مرض که روزه از او فوت شده بپزد و ممکن نشود که قضا
نماید قضا ساقط است و هرگاه از شخصی اوزه فوت شود بسبب عذری خواه بیماری
و غیر آن هر چند آن شخص زن باشد بنا بر احوط و هرگاه پیش از قضا و بعد از آن
شدن آن بپزد قضا واجب است بر وی یعنی پسر بزرگ آن اگر چه پسر آن متعدد
داشت باشد و اگر یک پسر داشته باشد بر همان قضا واجب است و احوط قضا
است بر هر چند روزه را عمدتاً ترک کرده باشد و هرگاه او یکا و متعدد باشند
یعنی پسران یک سن داشته باشند بر هر یک بقدر حصه خود قضا واجب است و اگر
یک از ایشان احوط یا بد جایز است و هرگاه دلی خواهد یا بد قرار بد بپزد
می تواند و هرگاه بزرگ او را بد بپزد احوط واجب قضا است بر او هر چند
آنست که واجب نیست و هرگاه بریت دو ماه متوالی روزه باشد احوط و خوب
قضا است بر وی مطلق هر چند در کفاره باشد که بخار باشد میان آزاد کردن بنده
و اطعام شصت میکنی یا دو ماه متوالی روزه گرفتن و اما آن روزه که در کفاره
آن بخیر است میان بنده آزاد کردن یا اطعام شصت میکنی یا دو ماه متوالی

۵۸ **کرفش** آن اوزه رمضان و روزه نذر محرم و روزه اعتکاف و حبس و
 روزه قضای ماه رمضان یا دوستی و غنا است میان روزه کرفش و نذر
 نمودن تا پیش از ظهر هر چند احوط افطار نکردن است و بعد از ظهر جایز نیست و
 افطار نماید حرام کرده و اطعام ده میکند بر او و حبس و هرگاه عجز باشد از اطعام
 سه روز روزه بگیرد و اما در افطار روزه واجب غیر محرمین بعد از ظهر خلاف است
 احوط حرمت است و کفاره ندارد و یکیک غسل جنابت را در ماه رمضان فراموش
 نموده باشد تا آخر ماه قضای نماز روزه هر دو بر او واجب است بنا بر اولی احوط
 اگر از ظهر باشد و اما سایر اقسام روزه و حبس و مکروهات در کتاب مستقر
 نافع و سایر کتب متوسط مذکور است و این رساله کفایش در آن آمده و اما از جمله
 روزهای حرام روز عید رمضان و روز عید قربان و روزه سه روز بعد از عید قربان که یکیک
 در نما باشد و روزه یوم الکلی بابت ماه رمضان و بریت تریه که اگر رمضان است
 رمضان و اگر شعبان است شعبان و روزه حتم یعنی نیت کند که روزه بگیرم ساکن
 روزه و حال و حال و آن بنا بر سه مرتبه است که بگرداند افطار را بخورد و این
 اظهر است و بعضی گفته اند که روزه در روزه است با یک شب بدون افطار چنانچه

در روزه نذر

در روزه نذر محبت و روزه واجب از هر یک قصر بر او واجب است و ای آنکه اگر اشتغال
 شده و هرگاه روزه بگذرد و در سفر یک قصر بر او واجب است یا علم و حبس و
 باطل است و قضا بر او واجب است و یا نذر افطار بر او واجب است و اگر حج بر او
 قضیت و احوط در فراموش نمودن مثل یکیک عمدتاً روزه بگیرد و هرگاه جاهل باشد
 و یکیک فراموش کرده باشد در آن نای او علم بهم رساند افطار بر او واجب است قضا و
 جمیع شر و یک روزه نذر نکرد شد در قصر روزه نیز معتبر است و اضاف بر آن نذر نکرد
 پیش از ظهر است به چند پیش از آن نیت نذر داشته باشد و احوط آنست که نیت
 یکیش از ظهر بابت نذر افطار و شب و اما در هر روز هرگاه عجز باشد از
 روزه روزی کفارش یا تواند گرفت یا شقت بسیار افطار نماید و تصدق میکند
 هر روزی که از طعام کم که رنج کمین تریز باشد و دو احوط است و احوط قضا است نیز
 هرگاه ممکن نشود آن نذر او هم چنین یکیک عطر بسیار رفته باشد و متصل آن نذر
 ریز آب نشود یا آنکه بگذرد تمام نتواند صبر کند و آب بخورد پس افطار میکند
 و تصدق میدهد عرض هر روزی یک تا از طعام و بعد هرگاه چاق شود از این
 مرض قضا بر او واجب است با ممکن شدن در صورت استمرار مرض و نتوانش کفارش

قضا کند گفته سید پد و با و دحوظ گفته است مطلقا و هم چنین زن پنهان
 که نزدیک برآید زن باشد و زن شیرده که شیر او کم باشد و نیز است که اگر
 ناپدید هرگاه خوف ضرر خود را آورد یا دل و تصدق میکند عوض هر روزی
 از طهر م و بعد قضا میکند و غریقه نیست در شیرده میان مادر و دایه و کسیکه برنگ
 شیر دهد و هرگاه دیگری یافت نشود یا غرضی داشته باشد که تواند طفل را ببرد
 به هودا روزه که در آن گرفتاری در پی شرط است هرگاه در شش ماهی آن
 یا نحو آن افطار نماید بعد از برطرف شدن عذر بنا را میکند و روزه را
 تمام میکند و احوط آنست که مخصوص است این روزه هر روزه دو ماه در پی
 گفته در غیر آن از شیر بکشد و اگر در سه روز عوض قربانی که در نما باشد و اگر
 دو روز روزه گرفته و روز سیوم عید اتفاق افتد و هرگاه مبطلی عمل آورد در سه روز
 روزه که واجب است متوالی گرفتن آن از شیر بکشد البته مکرر صورت
 یکی آنکه کسی که روزه دو ماه پی در پی بر او واجب است و یک ماه تمام
 یک روز دیگر روزه گرفته باشد و یکی دیگر کسی است که یک ماه متوالی با و روزه
 واجب باشد به سبب نزدی باشد آن هرگاه پانزده روز متوالی
 اگر پانزده

گرفته باشد یکی دیگر کسی است که در سه روز بدل هدیه قربانی که در نما باشد روزه
 بگیرد و هرگاه روز سیوم عید قربان باشد افطار نماید و بعد از ایام تشریق روزه
 بگیرد اگر در نما باشد و احوط آن است که این شخص با خطار باشد و احوط آن
 که روز سیوم را تاخیر ننهد از و بعد از ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و نهم
 باشد زیرا که این سه روز بر کسی که در نما باشد روزه گرفتن حرام است و الله اعلم

بالحکام و مریه و اهل بیت محمد
و خیرتی و خیرتکم الا طهارا
مرحمه الله و بس کاتر السلام
 علیکم عشه و تسه

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقي

شکر و سپاس مالک الملکی ما رواست که انعام عام او ثانی خاص می است و ثانی
و ستایش بر پا و ثانی بر است که خوان احسان او کافل از اراق کافران است
و در روز نماز و صلوات و ایم الکره بر خواجہ دوسرا و شفیع روز جزا حضرت محمد
صطفی زکی و بر الاطهار و عشره ابرار آنحضرت که هر یک در درایمی جزو حال
باغ وجود اند **و بعد** این رساله است مختصر مرتب بر مقتضای دود نظر در بیان شخص
زکوة مستنبط از کلام حضرت اعلی نقی اما می تدریس الله اسرار هم امید که اگر
استخراج آن خطای واقع باشد بقیم عضو اصلاح فرمایند و الله الموفق للصواب و الیه
المرجع و الثائب **مقدمه** در بیان مایه که زکوة و حسن تعلق بدان گیر و شرط این
بطریق اجمال و تقصیر بدان و فعلک الله الخیرات که زکوة با متعلق شود متغیر که از
زکوة فطر گویند و یا متعلق شود بحال اما بهر مایه تعلق گیرد بلکه خاص باشد بحال
انسان یا قیل یا یخ از او تا در تصرف در آن بخلاف شخص که در اکثر آن تکلیف
و حریت مالک شرط نباشد پس زکوة واجب نشود در مال طفل و مجنون و
بنده و در مایه که در دست مالک نباشد خواه از دست او غصب پران

رفته باشد

رفته باشد و خواه بقرض و خواه بغیر اینها مگر اینکه در دست وکیل او باشد که زکوة
بر آن هم مترتب شود و بدانکه خبر مایه زکوة بدان مایه تعلق گیرد از حیث اوقات شریک
و گویند نیست و از مودعیات طلا و نقره و از حیث اوقات کندم و جو و خرم و سوزنا با سحر
چند **اول** آنکه سال خبر اینها بگذرد و آن بگذشتن مایه ماه تمام و شروع در ماه دوازدهم
محرم الحرام می شوند و اگر چه در ایام مال تمام نشود پس اگر یکی از شرائط واجب در ثنای سال قایل
باشد زکوة واجب نباشد **دوم** بخودی چرا نمودن چهار پایان است و در مایه پس اگر یکی
از سال معلوفه شوند بآنکه مالک ایشان را علف دهد یا ایشان از مال مالک علف خود
و واجب زکوة ساقط گردد و در توجیه مذکور است که به علف خوردن یکم و از مال مالک نشود
می شوند لیکن علف خوردن خطا اعتبار ندارد و چون معلوفه شوند اعتبار سال از آن
زمان نمی آید که باز بخودی کنند **سیستم** آنکه چهار پایان کار کنند و نباشند زیرا که بر
چهار پایان کار کنند زکوة نباشد که بخودی چرا نمایند و در اطلاق کار کنند کی جمع
بعرف است و این شرائط نیستند در غیر حیوانات است اگر چه مودعیات مخصوص اند بشرط
اول و شرط چهارم نصاب است و مجموع درین شرط شمر کند اگر چه مطعومات مخصوص
برین آیه خبری که تعلق بخشن دارند بعضی از آنها نصاب بهتر است و تفصیل آن در

حضرت خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نصاب حدی را که مذکور است چون مال بدان حد رسد زکوة
 بدان قس تقسیم کرد و چون آن مختلف بود با اختلاف جناس زکوی بیان آن در تحت
 هر یک از جناس این نمود و التوکل علی المعبود **فصل اول** در بیان زکوة و جزی
 و سنی مال و کیفیت افراج آن و تفضیل مضب و بیان مستحقین و نحوه پرداخت
 در آن و در وی چند فصل است **فصل اول** در بیان زکوة هر شتر و نصاب آن بدان شکل است
 یعنی آن که نصاب شتر در زده است پنج نصاب آن پنج شتر است و در آن پنج گو
 باشد که هر پنج را یک گو سفند باشد و نصاب ششم است شش شتر است زکوة
 آن شتر یک است که در سال دوم داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در آن شتر دو سال است که شروع در سال سوم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی شتر سه سال است که شروع در چهارم کرده باشد پس شش شتر است
 و در آن شتر است که در پنج سال داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در وی دو شتر دو سال است که شروع در ششم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی دو شتر سه سال است که در چهارم در آورده باشد پس شش شتر است
 و چون بهین حد رسد و با لاف مالک نمی ترست که از هر پنج و یک شتر که در چهار سال

در هر یک از این موارد که در این کتاب مذکور است
 باید که مالک را در هر یک از این موارد که در این کتاب مذکور است
 باید که مالک را در هر یک از این موارد که در این کتاب مذکور است
 باید که مالک را در هر یک از این موارد که در این کتاب مذکور است

در آمده باشد و بدین هر چهل شتر که شروع در سال یکی نموده باشد آه باشد
 که اختیار مالک به مطلق است بلکه در جزی که پنجاه یا چهل چهل عدد مجموع شتر
 در هر یک از شتر است که اگر پنجاه یا چهل باشد و اگر چهل چهل که از دویست چتری باقی
 ماند و اما اگر یکی از این دو عدد مجموع را فراموش کرد آن دیگری را عمل بفراموش کرده باید و شتر
 صد و پنجاه که پنجاه یا چهل یا یک در صد و شتر که چهل چهل باید آورد **فصل دوم** در
 بیان زکوة که نصاب آن بدان شکل است یعنی آن که در دو نصاب باشد اول
 سی که دویست و زکوة آن که یک است که شروع در سال دوم کرده باشد خواه شتر
 و خواه ماه دوم چهل است و در وی که دو سال که شروع در سال سوم کرده باشد
 و برین شتر است هر چند با لاف **فصل سوم** در بیان زکوة که سفند و نصاب آن
 و تفکیک شتر است که سفند پنج نصاب است **فصل اول** چهل که سفند است و در آن یک گو سفند
دوم صد و یک است و در آن دو گو سفند است **سوم** دویست و یک است و در
 سه گو سفند است چهارم سیصد و یک است و در آن چهار گو سفند است بقول
 اصح **پنجم** چهار صد است و چون بدین رسد و هر چند با لاف در هر صد گو سفند که سفند
 و باید دانست که آن عددی که بیان در نصاب واقع است خواه در گو سفند خواه

در شتر و خواد درگاه و در غیر اینها از طلا و نقره زکوة ملازم و پوشیده ماند
که در حیوان که بواسطه زکوة اخراج می نماید شیت مجزاست نظر باصل
از کوفته شدن صحیح فریب کوفته شدن محمول لا غیر اخراج نمایند بکدام از این نوع اخراج
کنند اما اینها از مثل خود جدا نمایند و داخل نیست در حساب زکوة کوفته شدن
حیث خوردن تعیین نموده باشند و نه قوی که از برای تخم باشند و مخفی نباشند
و اعتبار بفضای یکی بودن مالک است نه یکی بودن مکان چرا پس اگر مالک و شخص
که هر دو با هم یک نصاب باشد در یک مکان چنانچه بر هیچیک زکوة نباشد
و اگر مالک شخص دیگری که مجموع یک نصاب باشد در دو مکان چنانچه زکوة بر آن
تعلق گیرد **فصل چهارم** در بیان زکوة طلا و نقره و شرائط آن بدان **فصل** الله
لشخص است که زکوة در طلا و نقره واجب گردید بحد شرط اول آنکه مالک بر آن کفایت
بطریق که در مقدمه مذکور شد **دوم** آنکه مسکوک باشند خواه بیکه یا مدخلی خواه
بیکه یا طه زمان بانی **سوم** آنکه بفضای رسد و نصاب اول طلا است
مشتاق است و زکوة آن نیم مثقال طلا است پس چهار مثقال که بر آن زکوة
و درین دو قیاطه طلا است که عبارت از ده یک مثقال باشد **و چهارم** چنان

در چند بالا و نصاب اول نقره **دو ستم** است و در وی پنج درهم نقره است
باشد پس چهل درهم که بر آن زکوة در آن یکدر هم است و هم چنین است چند
بالا و در کمتر از اینها زکوة نباشد و بنا بر شرط مسکوک بودن زکوة نباشد در
زیرینها و زکوة خواه حلال باشد و مثل دست بر بخش از برای زمان و خواه حرام
که از برای مردان و زنان و خفای از برای مردان و ظروف مطلق بدان **فصل** که در
شش آنکه است و در آنکه شش جبهه متوسط پس در هر یک شش جبهه متوسط
باشد و هر دو در هم هفت مثقال است پس هر مثقال شش جبهه متوسط
و چهار سیم آن باشد **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات ارج و آنچه متعلق است بدان
بدان و فقهک الله الخیر است که در غلات زکوة نباشد مگر در چهار چیز که در مقدمه
مذکور شد که **کندم** وجود خوا و موز است اما بحد شرط یکی آنکه بدو صلاح آن درین
ملکیت باشد پس اگر بعد از بدو صلاح فویده شود زکوة آن برزد و نشده باشد مگر
آنکه هر یک از اینها بفضای رسد و غلات را یک نصاب باشد که آن پنج و سق
در و سق عبارت از شصت صاع است و در هجری چهار صد است پس هر سق و سق
چهل مد باشد و هر مد و در طل ربع رطل و نیت پس در سق باشد و چهل رطل و سق

و مضایب که پنج و شصت و دو هزار و هفتصد و هشتاد و سه در هر طایفه صد و سی در هر طایفه
پس مضایب سیصد و پنجاه و یک هزار و در هر طایفه سیصد و هشتاد و سه در هر طایفه
پس چون غرض از این است که اگر اینها آب خوردن باشد از رویه و یا چاه یا از باران
یا از چشمه از هر ده نیکین زکوة واجب باشد و اگر آب خورده باشد بدو لایق
و در آن آنگاه که هر سبب من یکن لازم باشد و بهر تقدیر زکوة که هر کس کند بگذرد
آنست که اخراجات زراعت را هر کس کند مثل حصه سلطان و مزارع و غیر اینها
از اخراجات دیگر دفع شده باشد و تقوی و جوب زکوة بر اینها و نسبت که به صلاح میکند
و به صلاح در کندم و جوخت شدن دانه است و هر قدر فرا سرخ شدن و در آن کور میگردان
عوزه اما وقت اخراج کاه نیست که جو کندم صایه شده باشد و خرما و انگور از آن
بریده شده و واجب باشد بعد از دادن زکوة در اینها دیگر زکوة اگر چه بگذرد
در اینها چند سال صفت مضایب باقی باشد بخلاف غیر اینها از اجناس زکوی که صفت
مضایب در ایشان باقی در هر سالی زکوة بر ایشان تقوی **فصل ششم** در بیان خیرات
در آن زکوة سنت باشد بدانکه **فصل اول** زکوة خیرات اموالی که زکوة در ایشان سنت
پنج است اول مال تجارت و آن مال است که مالک شود آن را بوقت ماضی غیر خیری

و مانند در عوض ماضی شده و این مال با هر جهت اکتساب باشد نزد مالک شدن یعنی خیر
بجارت و فایده یا شده از برای نگاه داشتن و زکوة درین مال بشمار می آید
آن منع نیست شغال طلا یا دوست در هر طایفه باشد و تمام سال بهین قیمت یا زاید
خود ارباب نماید پس اگر بعضی از مال قیمت آن کمتر شود اگر چه یک جبهه باشد استجاب ظرف
شود و دوم هر چیزی که از زمین حاصل شود و بوزن و کیل و رایج و زکوة و چینی نهفته باشد مثل
برنج و ماش و عدس و باقلا و غیر اینها بشمار و کیل در غلات اربع مذکور شد غیر از برنج و کدو
نواعه صریح است که زکوة ندانند سیم پیمان مالیه را که گفته در تمامی مال پس اگر عتیق
باشد که عبارت از اسب عربیت و هر یک زکوة دو دینار است و اگر پروان باشد
که غیر عربیت در هر یکی یک دینار است چهارم زیور و زین و نعل و اموال غایبه که بعد از
چند سال پیدا شوند که زکوة یک دینار است باشد تا نوزده حضرت خاتم المجتهدین شیخ
علی علی الهی رضی الله عنه در زیور زکوة نیست بلکه زکوة آنها عاریت دادن آنهاست
پنجم زین و اسب و اخشی که چندان دیده خرید شده باشد پس پروان کرده شود استجاب با آن
حاصل آنها ربع خیرات است که مضایب نرسد که اگر مضایب رسد و سال بر آن نگذرد
و زکوی باشد زکوة واجب باشد اما در سنگها و تمهات و رخسار که جهت نگاه داشتن

خریداری نمایند زکوة سنت نباشد **فصل ششم** در بیان مستحقین زکوة بدان وقت که الله
 بجزای آن که مستحقین زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مسکین و ایشان که بی ثمن
 که مال ایشان بقدر نفقه یکا ایشان و عیال ایشان نباشد و ثانی در برکت بسیار باشد
 که اگر ثمن در برکت آن باشند و دخل اغنیاء باشند و زکوة برایشان روا نباشد و بعضی
 گفته اند که فقیر و مسکین که یا نه که مال ایشان یکی از قبض زکوة **سوم**
 عاملان زکوة و ایشان که بی اند که از قبل حاکم شرع جمع کننده زکوة باشند چهارم
 مؤلفه قلوب و این که فرایا باشند که مسلمانان از ایشان طلب امداد نمایند و جنگ
 گفتار و ایشان مدد مسلمانان شوند **چشم** فی الترقب و ایشان سه قسم اند اول آنکه یا
 با خواجه خود قرار داده باشند از ادی بمبستی و آن مسیح مذمت باشد و ثانی در برکت
 نباشند **دوم** مذکاتی که در سختی باشند و مالکان برایشان زجر نمایند **سوم** مذکاتی
 مطلقا اگر چه در سختی نباشند بشرط آنکه مستحق زکوة پیدا نشود یعنی کاهنی که مستحق جبهه
 زکوة پیدا نشود از مال زکوة مذکاتی میتوان خرید و از او کرد **ششم** غریبان
 و ایشان که بی اند که در زیر قرض باشند و قرض بواسطه معصیت کرده باشد **فصل ششم** فی
 سبیل الله و این بقول اصح جهاد است و هر صحتی که مستقر باشد بخیر و علای
 مثل مثل

مثل ساختن دیوار مسجد یا و کما در آن سزا دارد و کردن جهان و زیر آن و کفن کردن
 و موات و غیر اینها هر چند که در آن تفرقه نباشد **فصل ششم** انباء البیبل و ایشان که بی ثمن
 که از وطن تا کوف خود دور اند و ثانی باشند و ثانی در برکت و ثانی نباشد اگر چه خود
 مالدار باشند پس در این حال زکوة بقدر بدیشان باید و آنکه که بی ثمن خود باشند
 آنکه سفر ایشان حلال باشد و باید نیست که در سختی زکوة ایان شرط است و ثانی
 قدوب و عدالت در عامل زکوة با تفاق و هر ثمن شرط است با تفاق و ثانی
 شرط است بقول بعضی از مجتهدین و شرط نیست بقول بعضی دیگر و حضرت خاتم المجتهدین
 علیه السلام فرموده است که غیر این قول را که عدم اشراط است در حاشیه ارشاد و آنچه در
 و هم در اینجا هر که در که اعتبار عدالت احوط است و ناکند در چهار دوری از یکا بیشتر
 و باید که مستحق و حبس نفقه زکوة و بنده نباشد و ثانی نباشد کاهنی زکوة از غیر ثمنی باشد
 و در حقیقت بشرط آنکه خمس زکوة با ثمنی نباشد و ثانی نباشد که در آن بقدر احتیاج از زکوة غیر ثمن
 توان با ثمن داد و ثانی اولاد بی طلب و عیال و عیال و ثانی لب اند **فصل ششم**
 در کیفیت اخراج جان و هک الله بجزای آن که مستحق اخراج میتواند بود که مالک باشد یا کس
 او یا امام یا عاقل زکوة کاهنی که امام او را اذن کرده باشد اما سنت است مستحق

کند و نام برند تا آن حضرت علیه السلام بمسئولین برنهد و بقول دیگر و جب انما اگر امام
عبد الله علیه السلام بطلب نماید برون بوی ایشان و جبست فوراً غیبت است بود که زکوة
نزد فقیر جامع بشر الطریق از نعمای اما تیره برند تا بمصرف رسانند و مستحق است که یک
از خرافات ثانی چندی از زکوة دهد و جایز است که یک طایفه دهد بیکه بر احدی
طایفه و جایز باشد برون برون زکوة از یکانش با وجود مستحق پس اگر برون برند با
مستحق و تلف شود ضمان لازم است و در خلاف این همان نیست و هم چنین اگر مستحق حاضر
باشد و بیکه در زند تلف شود نیز مستحق در دفع زکوة و باید که مستحق باشد بدان
زکوة بمسئول و الله اعلم بحقیقت الکاف و غیره للعالم **فصل نهم** در بیان زکوة فطره
و نفقه و نفقه بقرات که واجب کرد و نزد دیدن ملال شوال بر هر مکلف آزاد قادر
بر نفق خود و عیال آن یکصد از غلبه قوت مثل گندم و جو و قمح و برنج و میوه و غیره
از جهت خود و از هر یکی از عیال آن و آن را بمسئول زکوة باید داد و عیال که در آن
النفقه او باشد خواه باصل شرع نفقه ایشان و جب باشد مثل مادر و پدر و زن و زن
و زوج و خواه مکلف نفقه ایشان را بر خود لازم کرده باشد مثل برادر و خواهر و غیره ایشان
و عیال آن بر نفق و عیال عام تر است از آنکه فقیر باشد یا غنی خواه طریقی باشد خواه بیکانه

توجه از زکوة و نفقه

خواه بزرگ باشد خواه خرد خواه آزاد باشد خواه بنده خواه مسلمان باشد خواه کافر
و درین حکم دخل است همان گاهی که پیش از نمودن ملال همان شده باشد و هم چنین نفق اگر قبل
پیدا شدن ماه تولد شود و چون جب خان زکوة فطره را نداد پدر از وی ساقط کرد و اگر پیش
جنسیت مستحق آزاد باشد جایز باشد و باید که نزد دیدن ملال اخراج نماید و تا خبر کردن از
ایصال بمسئول تا نزدیک بوقت نه زعید بهتر است پس اگر برون رها وقت زکوة
تا وقت نه زعید است و اگر بمسئول نرسانیده باشند پس اگر از مال خود برون کرده باشند
بمسئول نرسد او آن را و اگر برون نکرده باشند قضاء شرع واجب باشد علی الخلاف و در
در زکوة فطریت و غیره در نفق و نفقه عیال که از قبل او میدهند و در جب است
و قریب پس اگر نفق کنند درست باشد و بقی احکام از مستحق و متولی شدن خود
یا دفع بر امام یا نائب امام یا مجتهد مثل زکوة هاست و الله اعلم بالصواب العلی
و الحاکم **فصل دهم** در بیان نفق و متعلقات آن نفق و نفقه است **فصل اول**
بیان چیزهایی که در این ضمن واجب باشد و متعلقات آن بدان و نفقه الله بقرات
که چیزهایی که در این ضمن واجب باشد نفق است **اول** مالهای که از مال و جب
گرفته باشند خواه لشکری آنها را راجع کرده باشد خواه نه مثل زمین و غیر آن بشرط آنکه

از مسلمانان یا از اهل جریه بستم گرفته باشند خواه اندک و خواه بسیار باشد **دوم** بعد از آن
مثل طلاق و نفقه و یا فوت و زجر و جوار و زجر و نفقه و انساب ذلک بشرط آنکه بعد از آن
افراجی که جهت تحصیل آن کرده باشند باقی بر سبب شغال طلا یا دلبست در تقیم
یا به قیمت آن رسد **سوم** کجما و انما اموالی که در زمین چنان باشند که در ایشان
و شر اسلام نباشد خواه اثر کفر باشد خواه آن نیز نباشد پس اگر در انما اثر اسلام باشد
و در و یا اسلام باشد حکم نقطه در و بقولی و بنا برین قول که در زمین یا شکم جود باشد
باشد که از آن فریده باشند صاحب را در اعلام باید کرد اگر قبول نماید و الا از فریدار باشد
بعد از افراج ضمن شرط آنکه در و یا اسلام باشد جهت آنست که اگر در و یا کفر باشد
با وجه آنکه در و یا اسلام باشد به افراج باقی بر یا بنده اش حلال باشد و در و یا
اسلام آنست که در انما مسلمانان باشند خواه رسم شریف حضرت رست پناهی
سقی الله علیه و آله و سلم و کتب و کتب باشند خواه اسم یکی از پادشاهان اسلام **چهارم** آنکه
هر چه را که از دریا یا بنوعی پرور آورند بشرط آنکه بعد از افراج ثبوت باقی بقید
یک شغال طلا باشد پس اگر بغیر غرض از در و یا چیزی گیرند در آن ضمن نباشد سودی
عبره که اگر او را به غرضی پرور آورند بشرط آنست که قبضه آن بیک شغال طلا رسد

و اگر از دریا

و اگر از در و یا آب گیرند حکم معادن و آرد پس بطریق معادن جنس از آن باید افراج نمود
پنجم نیز به بنی رست و ندرت و کشت که فاضل آید از احتیاج سابق آن شخص
عیال او **ششم** هر زبانی که اهل فتنه از اهل اسلام فریده باشند **هفتم** مال حلال که از
شده باشد مال حرام و نیز ممکن نباشد و صاحب و قدام معلوم نباشد که اگر چه بکس
با در مساله باید نمود و اگر قدام معلوم نباشد به آن تصدیق باید کرد اما ضمن اعتقاد باید کرد
که مطلق آن شود که از مال حرام چیزی باقی نماند و باید نیست که با بنده کجما و انما و غیره
بهر خواه کوچک باشد و خواه بزرگ خواه آزاد باشند و خواه بنده که ضمن در آن مال و غیره
و گذشتن مال و غیره شرط نیست الا آنکه جنسی که از فتنه بخت و غیر آن دهند اگر غیر فتنه
تا آخر مال باقی باقی است زیرا که شاید تا آخر سال دیگر فتنه نشود و تمام آن
بجهت ضروریات او و عیالان در کار باشد **فصل دوم** در قیمت نمودن شخص بدان قیمت
لیغیرات که ضمن تقیم شود بیش از سهم قسم سهم الله و سهم الرسول و سهم الامام و سهم
سهم با هم عدیه هم متعلق است بیک سهم با حالت باقی بورا نیست و سهم دیگر
یتیمان و مسکینان و ابناء البیت اولاد ششم است که مؤمن باشند و مرد و با و اولاد
کسانی که مکتوب باشند یا ششم از باب پدر خلاف مرعوم الله و رضی الله عنه

که کسب از که از قبل عا در نیز مشوب باشند بخیر نفس فرموده و در بیتم شرط است خود
ابن السبیل احتیاج اگر چه در شهر خود غنی باشد و باید که خسران از شهری بشهری نبرد
با وجه مستحق و اگر در خیال بر ند و تلف شود مالک خانه است تمت بخیرین الله تعالی

علی بن ابی طالب علی مرتضی

این رساله است بسم الله الرحمن الرحیم **مستحب عقاید و مباحثات**

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و اهل بیته الطاهین **این رساله**
گوید این فقره خانی ضیاء الدین سدید البحر یا تاب الله علیه و غیره و اولادیه که این
رساله است مختصر در بیان و احیای عقلیه که انرا جمع کردم جهت انما بعضی از
علوم دینی تقریباً الی الله العزیز و طلب انوار بحسبم بر ترتیب سؤال و جواب
ویرا مرتب کرده اندم تا فهم و حفظ آن آسان تر بود و عقاید دینی تا فهم نام
و دانستن این قدر بر جبهه مکلفان واجبست هر که این بدانند در آخره فی زیور سحر شود
و هر که این ندانند خاسر و زبان کار بود و در عذاب عذای گرفتار اگر گویند که این
داری گویم مذهب امامیه اگر گویند این مذهب فتنه بر گردی و دیگر مذاهب
اختیار کنند می گویم زیرا که مذهب امامیه مذهب اهل بیت رسول است
و مذهب

و هر که مذهب اهل بیت اختیار کنند یقین نابی است که با شد و بد که مذاهب فتنه
یقین حاصل شود زیرا که بوضیفه گوید مذهب حقست و مذهب نافع و ماکلی و جنلی
احمد نیز اجماع حقست دارد و شافعی گوید مذهب حقست و مذهب بوجیفه و ماکلی
جنلی نیز اجماعست که حق باشد و جنلی نیز گوید مذهب بر مذاهب پیشان رفتن بجایه یقین حاصل
اگر گویند پیروی از هر که مذهب اهل بیت اختیار کرد یقین نابی درستی باشد گویم
و حدیث که از رسول الله منقولست حدیث اول آنکه فرمود مثل اهل بیتی مثل سفینه
نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل و در میان اهل بیت من چون مثل کشتی
کشتی نوحست هر که در کشتی نوح نشست از غرق و هلاکت نجات یافت و هر که تخلف کرد و نشست
غرق و هلاک شد هم چنین هر که دست در اهل بیت زند و بر مذاهب پیشان ره و تسک بدینان جو
نجات یابد و از عذاب آفره این گردد و هر که تخلف کند و بر مذاهب پیشان ره و تسک بدینان
بنویسد هلاک و خاسر باشد و در عذاب آفره گرفتارست حدیث دوم آنکه فرموده شفرق
المتقی علی ثلاثه و سبعین فرقة و اجد منها ما حبه و الباقیه ماله یعنی زود باشد که
است من بهتار دوسه کرده شوند یکی از این نابی درستی کار باشد و دیگران تده که
زبان کار و تسک نیست که کرده ناجیه از گردان است که مذهب اهل بیت اختیار کرده

بنا بر حدیث اول چون کرده ناجی ایشان باشند گردان دیگر که اختیار مذمب اهل
 بیت نموده اند مالک و زریان کار باشند بنا بر هر دو حدیث پس این مذمب اختیار
 کردم تا بقیان ناجی در شکار بشم و دیگر مذمبها اختیار کردم تا مالک و زریان کار
 باشم اگر گویند اهل بیت کدامند گوئیم حضرت امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین
 و علی ابن الحسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی ابن موسی الرضا
 و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله
 علیهم اجمعین اگر گویند بنا و مذمب نبین بر حسب کونیم بر ایمان و اسلام و نماز
 و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد اگر گویند ایمان حسب کونیم ایمان تصدیق است
 یعنی باور داشتن بدل اگر گویند اسلام حسب کونیم اسلام باور داشتن بدل با اقرار
 بران اگر گویند کلمه اسلام حسب کونیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آلی الله اکبر
 گویند بجهت تصدیق کنی و بجهت ایمان داری کونیم ایمان دارم بخدای عزوجل یا بکنه وی موجود است
 و مستی ندارد و واجب الوجود و قدیم و ازل و باقی و ابدی و سرمدی و قادر و عالم
 و متقی و سمیع و بصیر و مدبر و مکرر و مستقام و عادل و یکی است و ایما دارم یا بکنه
 خدای تعالی جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و مرکب نیست و محتاج و درکار

و جهه نیست

و جهه نیست و دیدنی نیست و حلول بر وی نیست و ایمان دارم بفراشتن خدای تعالی
 و کتابهای وی و بر رسولان و پیغمبران وی و ایمان دارم یا بکنه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 بر حق است و فرستاده خداست و ایمان دارم بعد از نبوت محمد بولایت و امامت امیرالمؤمنین
 علی ابن ابی طالب و بعد از وی بولایت و امامت حسن بن علی و بعد از وی بولایت و امامت حسین
 ابن علی و بعد از وی بولایت و امامت زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از وی بامامت و ولایت
 محمد باقر و بعد از وی بولایت و امامت جعفر صادق و بعد از وی بولایت و امامت موسی کاظم و بعد از وی
 بولایت و امامت علی ابن موسی الرضا و بعد از وی بولایت و امامت محمد تقی و بعد از وی بولایت
 و امامت علی نقی و بعد از وی بولایت و امامت حسن عسکری و بعد از وی بولایت و امامت
 محمد بن الحسن المهدی الهادی صلوات الله علیهم اجمعین و ایمان دارم یا بکنه این محمد مهدی
 که پسر و بن حسن عسکری است امام زمان است و زنده است از زمان موت پدر خود تا زمان
 ظهور و بی هر خواهد شد و سبب غیبت وی از خلقان بوده از خدا ای تو و نه از وی و ایمان
 دارم یا بکنه که محضت و معاد و مشرایی و یعنی زنده گردنیدن مردگان را بعد از آنکه
 ریزیده شده باشند حق است و ملاط و میزان و بریدن نامها و انفاق و جوارح نیست و
 دفع و ثواب مرثیه نماز و عقاب مرعی جبار از جوارح نیست و ایمان بجهت شریعت

بودی زیرا که واجب الوجود آن بود که ذات وی متقنی و مجودی بود و هر چه ذاتی
مقنی و مجودی بود عدم بودی و نیز چون زیرا که متقنی ذات که آن وجود است
از ذات زایل نکرد و اگر گویند خدا در حقیقت گوئیم قادر آن بود که فعل از وی بختیار
وی صادر شود و هم چنین ترک فعل از وی بختیار وی و این را قادر خدا نیز گویند
اگر گویند که خدا موجب حقیقت گوئیم موجب آن بود که فعل از وی بی اختیار وی صادر شود چون
کسب آتش از آتش خدا و قلا قادر خدا بر جود موجب اگر گویند بجهت دلیل خدای قادر
مختار بود گوئیم زیرا که اگر قادر خدا بر جود موجب بودی پس قدیم بودن عالم لازم آندی زیرا که
موجب فعلی هرگز از وی جدا نمیشود و عالم فعل خدای تعالی است و خدای تعالی قدیم است
پس لازم آندی که عالم نیز که فعل وی است قدیم بودی و قدیم بودن عالم عاقل بود بر موجب
بودن خدای تعالی عاقل بود پس قادر باشد اگر گویند علم خدای تعالی بجهت بی گوئیم عبارت
از کیفیت و طور نام یعنی چه نزد وی مستغنی و ظاهر اند و عاقل نیستند اگر گویند
بجهت دلیل خدای تعالی عالم است گوئیم زیرا که افعال متقنه حکم کرده است یعنی افعال فاعل
بسیار کرده است و هر که وی افعال حکم متقنه کند عالم باشد پس خدای تعالی عالم باشد که
گویند بجهت اعتبار خدای تعالی را جمیع و بعیر و مددک خوانند گوئیم باعتبار آنکه چون علم خدای
فعلی کرد

فعلی کرد و بسبب عاقل و جمیع خوانند چون فعلی کرد و بسبب عاقل و جمیع خوانند و چون
فعلی کرد و بسبب عاقل و جمیع خوانند اگر گویند دلیل برین که خدای تعالی این صفات
ثابت حقیقت گوئیم قرآن دلیل است بر آن زیرا که در قرآن مذکور است و هر چه
الابصار و هواللطیف انچه اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی بود گوئیم زیرا که قادر و عاقل بود
قادر و عالم بود و بفروردی نیز می بود که اگر گویند بجهت خدای تعالی مرید است گوئیم زیرا که
مکلفه از ابطاعات و عبادات فرموده و فرمودن وی ابطاعات و عبادات نیست
بر آنکه مرید است و خواننده آنرا اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که راست گوئیم
زیرا که مکلفان را مقرر کرده است از ماضی و ماضی کردن وی از ماضی و نیست بر آنکه
کار و نه خواننده است آنرا اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی مستحکم است گوئیم زیرا که
کلام عبارتست از حروف و اصوات درجه و این امور معلوم است
و خدای تعالی برین قادر است و ایضا و آن کرده است برای موسی و نوح و
برین ناطق است که و گوئیم انچه موسی گفت که اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی عالم است
گوئیم زیرا که اگر عاقل بودی علم بودی و ظلم قبیح بود و بر خدای تعالی قبیح است
حکیم است و حکیم نشاید که قبیح کند اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که گوئیم زیرا که اگر

محال لازم آمدی زیرا که ممکنست که یکی خواهد که جسمی ساکن و آن دیگر خواهد که همان جسم
در همان حال متحرک باشد پس اگر فرض کنیم که مراد هر دو برآید لازم آید که جسم در یک حال
بهم متحرک باشد و هم ساکن باشد و این محالست و اگر فرض کنیم که مراد هر دو بر نیاید
لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد هر دو
برآید لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد
یکی برآید و مراد دیگری بر نیاید ترجیح بی سرچ لازم آید و این هم محال بود پس خواهی
یکی بود و بداند که صفات خدای تعالی ذات است نه ذات بر ذات چنانچه تجربه
گفته اند زیرا که صفات خدای تعالی صفات کلی است پس اگر ذات بر ذات بود پس
هر آینه خبر ذات بود پس لازم آید که کلیات خدای تعالی از غیر بود و این روا نبود و در بعضی
از اشاعره گفته اند که صفات نه عین بودند نه غیر باطلست زیرا که این صفت مقول نبود
اگر گویند که جسم چیست و جد جوهر چیست و جد عرض چیست گوئیم جسم هر مکانی که گویی
که نیند که در اطلال بعضی و عین بود و جوهر هر مکانی که گویی که در اجزاء بود و عرض
از آن گویند که وی قائم بجسم یا قائم بجوهر باشد چون سفیدی و سیاهی و سبزی
و زردی و حرکت و غیر آن اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که جسم و جوهر و عرض نیست گوئیم

نیز که اگر جسم با جوهر باشد محتاج به مکان باشد و اگر عرض باشد محتاج محل خود باشد که آن
جسم است با جوهر و مکان محل هر دو خبر نیند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج به غیر باشد
و این روا نبود اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که حرکت نیست گوئیم زیرا که اگر مرکب باشد محتاج
به اجزاء خود بود و اجزای وی خبر و نیست پس محتاج به غیر باشد پس لازم آید که خدای تعالی حرکت
باشد محتاج به غیر بود و این روا نبود اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که محتاج به غیر نیست گوئیم زیرا که
محتاج به غیر باشد ممکن باشد پس لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود گردد و این روا نبود
اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که در مکان و جهت نیست گوئیم که اگر باشد لازم آید که محتاج آن مکان
و آن جهت باشد و ممکن و جهت خبر و نیست پس لازم آید که خدای تعالی محتاج به جوهر و این روا نبود
اگر گویند حلول چیست گوئیم حلول خبر و آن در محل اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که حلول بود
گوئیم زیرا که لازم آید که محتاج به آن خبر بود و این روا نبود و قول نصاری و قول بعضی از مشرکین
که گفته اند که خدای تعالی حلول کند در دل عارفان باطل است اگر گویند اتحاد چیست گوئیم
آن بود که دو شئی یکی گردد بی زیاده و نقصان اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی که اتحاد نیست گوئیم
زیرا که بضرورت عقل سیدانیم که از نفس مقول نیست و نیز اگر خدای تعالی بغير خود متحد بود هر آینه آن خبر
و واجب بود و اتحاد واجب لازم بود و این محالست و اگر ممکن بود پس حاصل اتحاد تمام اجزاء بود

یا ممکنه اگر واجب بود لازم آید که ممکنه واجب گردد و این باطل بود و اگر ممکنه بود لازم آید
که درجب ممکنه بود و این نیز باطل بود پس بخود بودن محال باشد اگر کونیند بچرا دلیل خدا
دیدنی نیست گوئیم زیرا که هر چه برایشند باید که در مقابل یا در حکم مقابل و هر چه مقابل
یا در حکم مقابل بود ایستد در جنبه باشد پس معنی آن جهت باشد و جهت غرض است پس
لازم آید که خداوند تعالی معنی و خبر خود را این و آن باشد اگر کونیند بچرا دلیل محمد بن عبد الله بن عبد الله
پیغمبر و فرستاده خداست گوئیم زیرا که دعوی پیغمبری کرد و بر دینی دعوی خود اظهار مجزات کرد
هر که دعوی پیغمبری کند و بر دینی دعوی خود اظهار مجزات کند پیغمبر و فرستاده خدا باشد اگر کونیند بچرا
دلیل که محمد بن عبد الله دعوی پیغمبری کرد گوئیم بدلیل آنکه او پیغمبر و فرستاده خدا باشد اگر کونیند بچرا
که شخصی نام دی محمد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله در مکه ظاهر شد و دعوی پیغمبری کرد و بر دینی دعوی
خود اظهار مجزات کرد و یکی از آن مجزات قرآن است که در میان است اگر کونیند بچرا
است که پیغمبر موصوم باشد یا نه گوئیم بی واجب بود که پیغمبر موصوم باشد از آنکه صفات و
وسو و نیات پیش از بعثت و بعد از بعثت جدا و سهوا که اگر موصوم باشد نیز
الخط باشد پس رد باشد که خلفان و برانصدین کنند و او را در دین علی مطیع و متعبدی باشد
پس بیهوش منقح گردد و این روا شود اگر کونیند بچرا دلیل حضرت علی ابن ابی طالب بود

پیغمبر باطل افضل امام است گوئیم نفس خدا و نفس رسول خدا و انکیزی موصوم بود اما نفس خدای نمی آید
در قرآن مجید مذکور است که انما ولیکم الله و رسول الله الذین آمنوا الذین یقبولون الصلوة و یؤتوا
الزکوة و هم را کونیند یعنی انبیا و خراسین است که اول شما خداست و رسول خدا انکیزی که ناز کرد
خود را بر کوع صدقه و دینی انکیزی خود را سائل داد و با اتفاق همه هیچ کس دیگر این حق
نیفتاد و حضرت علی پس ولایت و امامت بعد از رسول خدا بقول خدای تعالی یا ایها
علی لا تبیت باشد اما بعضی پیغمبر انکیزی نتوانند معلوم شده که چون رسول صلوات
علیه از حجة الوداع باز گردید چون بموضع غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام آمد و آید و در که یا ایها
الرسول بلغ ما ارسل الیک من ربک و ان لم تفعل فما یبلیک رسالت و الله یعصمک
انما س و پیغمبر و اولیای آن بود که جبرئیل پیغمبر از آن آیه انما ولیکم الله آورده بود
امامت و ولایت حضرت علی ابن ابی طالب و رسول الله را از جنبه خوف بعضی دشمنان
ایستاد و او را نمیکرد و خدای تعالی از آن حال خبر داد و گفت ای رسول برسان و اولاد کن
از آنچه تو مأمور شده است از خدای تعالی آیه انما ولیکم الله در آن زمانی و اولاد کنی آن
پس تبلیغ و اولاد رسالت مکرره باشی و قرآن که خدای تعالی عاظم و بکلام در آن وقت
پس رسول انجا فرمود و فرمود آمد و صحابه نیز انجا حاضر شدند و از جهات شش بزرگ خدای

رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر آن مبر برفت گفت یا ایها الناس من اولی بکم
 انفسکم یعنی ای مردمان کینست اولی تر از نفسهای شما یعنی دلی شما و حسب تقرب
 در امور شما جدا گشتند خدا و رسول خدا پس رسول و است هر که موافقین ع را گرفت گفت
 من کنت مولاه فعلي مولاه انتم هم و آل من و عباد من و اولاد من
 نصرة و اخذل من خذل یعنی هر که بوی اولی ترم بر این علی امام و هجرت نصرت است
 بار خدا یا او را دوست دارد که علی را دوست دارد و دشمن دارد زیرا که علی را دشمن دارد
 و یاری ده زیرا که علی را یاری دهد و فرود گذارد و خذلان کن زیرا که فرود گذارد و خذلان
 کند علی را پس حق هر تنبیه گفتند اینک موافقین را و اولی کسی که هر که موافقین را تنبیه
محمد ابن الخطاب بگو گفت هیچ بیخ لگ یا ایها الناس حضرت مولای من و مولای کل مومن
 و مؤمنه یعنی خوش گوارنده یا ایها احسن کشتی مولای من و مولای هر مومن و مؤمنه
 اما هر که موافقین معصوم بود بهتر از آنست شعله و غیر علی از آن که آن که دعوی است
 کردند معصوم نبودند باقی همه پس بدین دلیلند امام حق و خلیفه طایف بعد از رسول
 مرتضی علی باشد اگر گویند امامت باقی همان است آنچه ثابت شود گویند معصوم
 و بعضی همراهی ما بعد از او و باینکه ایشان در زمان خود معصوم بودند و غیر ایشان

ازان گیتی

ازان گیتی که دعوی امامت کردند معصوم نبودند اما بعضی پیغمبر است که از حجت
 بر گفت استی هذا امام ابن امام اخوانهم ابو ائمه تسعة تا تسعم قیسم گفت پیرین
 ابن حسین امام است و پس از امام است و برادر امام است و پسر امام است که نهم ایشان
 قائم ایشان باشد بدین حدیث امامت دوازده امام ثابت میشود و بعد از آن
 از قبل پیغمبر دهم چنین عهده ایشان نیز ثابت شده اگر گویند واجب است که این امام
 معصوم باشد باینکه گویند علی زیرا که سبب جنایان جور خطا و عصیانست پس
 امام معصوم نباشد از غیر محتاج باشد با یکدیگر دیگر باشد و هم چنین اگر پیش از او
 دو و هر دو محل پس امام باید که معصوم باشد اگر گویند بچه دلیل است یعنی خیر اجباری یعنی
 زنده گردانیدن خلفان بعد از وفای ایشان حق است و واقع خواهد شد گویند زیرا که خدا
 مکلفان را بطاعت و عبادت فرموده است و تکلیف کرده پس واجب بود بر خدا
 که خدای خود را بایشان برساند تا ظلم نکرده باشد و بدین پیش از دست مکلفان
 مکلفی نباشد زیرا که بنا بر این است و تکلیف شقت در پنج است و ثواب رحمت
 و تنعم دائمیست و درین هر دو باید یکدیگر در یک حال و یکی جمع نشود پس واجب بود بر خدا
 که بعد از وفای ایشان ایشان را زنده گرداند و ثواب اعمال ایشان بدین

رسانه و نیز خدای عز و جل از آن خبر داده است که در قرآن فرموده کما بدانا انا اول خلقی نفیة
 یعنی هم چنانکه خلقان را آفریدیم از اول ما هم چنان اعاکس کنیم و ما فرستیم و اویم با خبر
 خدای تعالی حق است و شکست در آن مقرر نیست اگر کوسید بچه دلیل هر اهل میزان و
 پریدن نامه باو انفاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب همه حق است
 و واقع خواهد شدن گوئیم زیرا که این همه امر ممکنه اند و غیره و حق القول بوقوع اینها
 خبر داده است و هر امر ممکنی را که پیغمبر بوقوع آن خبر دهد و وقوع آن واجب بپوش
 و وقوع این همه واجب بود و الله اعلم بالصواب و ایلله المرجع و المآب تسبیح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی افضل المرسلین محمد و آله الطاهین اما بعد خیر کویا
 عباد الله در بانی ضیاء الدین سید البرهان کمالین رساله است مختصر در بیان احکام
 نماز و آنچه پیشتر نداشت از مقدمات و توابع و لواحق آن و در بیان زکوة و صوم
 روزه و این شملت بر سبب هفت باب **باب اول** در بیان فضل و ثواب نماز
باب دوم در بیان احکام آنها **باب سوم** در بیان نجاسات و زاری آن **باب**
چهارم در ادعای خنوع و استسرا و استنجی **باب پنجم** در بیان مبطلات و منوطات

و مذکورات

و مذکورات وی **باب ششم** در بیان جنابت و غسل وی **باب هفتم** در بیان حیض و عیال
 وی **باب هشتم** در بیان نهی غلبه غسل وی **باب نهم** در بیان نفاس و مثل وی **باب دهم**
 کیفیت احکام تبت بر این نماز وی **باب یازدهم** در بیان غسل مرتبت **باب دوازدهم**
 در بیان بتم و احکام وی **باب سیزدهم** در بیان لبس مقفی **باب چهاردهم** در بیان کفایت
 مقفی **باب پانزدهم** در بیان قبول و احکام وی **باب شانزدهم** در بیان بانک نماز و نماز
باب هجدهم در بیان تعدد رکعت و فرائض و فرائض و فرائض **باب نهمین** در بیان و قضا و کفایت
 و فرائض و فرائض **باب نوزدهم** در بیان کیفیت شروع در نماز و سوره **باب بیستم** در بیان و سجده
 فرائض و مذکورات و سوره **باب بیست و یکم** در بیان سهو و شک و در نماز **باب بیست و دوم**
 در بیان کیفیت است نماز زمان **باب بیست و سوم** در بیان نماز و شرایط نماز **باب بیست و چهارم**
چهارم در بیان کیفیت نماز عید و نماز قربان **باب بیست و پنجم** در بیان نماز کسوف و خسوف و زلزله
 و آیات **باب بیست و ششم** در کیفیت نماز سفر و شرایط تقصیر **باب بیست و هفتم** در بیان قضا
 نماز فرائض و فرائض و سوره **باب بیست و هشتم** در بیان نماز خوف و کیفیت آن **باب بیست و نهم** در
 بیان نماز غدر و عهد و میثاق و کیفیت آن **باب سی و ام** در بیان نماز استسقاء و کیفیت آن **باب سی و یکم**
 در بیان نماز کفایت و نماز و کیفیت آن **باب سی و دوم** در بیان نماز جماعت و کیفیت آن

باب سی و نهم در بیان نیات **باب سی و چهارم** در بیان ذکوة مال **باب سی و پنجم** در بیان
 ذکوة فطر **باب سی و ششم** در بیان غسل و تقسیم دینی **باب سی و هفتم** در بیان روزه و احکام و اقسام آن
باب اول در بیان فضل و ثواب نماز به آنکه نماز افضل و ثواب بسیار است در اوقات از اهل
 عیسم است که رسول الله علیه و آله و سلم فرمود: مَنْ قَامَ فَرَضَهُ عَشْرِينَ مِائَةَ حَجَّةٍ وَ عَشْرِينَ مِائَةَ
مَكَّةَ وَ اَمَّا يَصْدُقُ بِهِ حَقِّي يَمْنِي بِكَ نَارُ فَوْضَلِي بهتر است از میت حج و یک حج بهتر است
 از خانه بر آن زکوة اگر اصدقه دهند تا تمام شود و نهم از اهل بیت است در روایت که رسول الله
 علیه و آله فرمود: مَنْ تَقَرَّبَ اَتَقْبَدُ اِلَى اللَّهِ بِشَيْءٍ مِمَّا مَحَرَّمَهُ افضل من القنوة یعنی بنده نزدیک
 شود بخداوند با بجز آنست که ای که آن از نماز فطر بود و نماز واجب است بر هر که بالغ و
 عاقل بود بجز بزرگان حایق و انفس و آن کس که در تمام وقت نماز پیشانی باشد که نماز
 نماز واجب نبود ما دام که ایام عیدین در آنان باقی بود و بر هر که نماز واجب است از وی
 صحیح نباشد تا نماز بود و هر مکلف که نماز را ترک نماید و حلال داند و وی از ایام ندانند
 باشد مرتد شود و قتل وی واجب بود و اگر در کفر باشد یا از وی طلب توبه کند پس اگر
 توبه نکند و برگردد و اگر نماز را ترک کند و حلال نداند او را تا توبه نکند توبه غیرش کند پس اگر
 دیگران ترک کند در ذکوة چهارم و بر او بگشند و باید که کفایت را در آن وقت سالکی بخاز

ترغیب

ترغیب و تحریص کنند و در نماز سالکی نماز فرمایند و بعد نمایند که ایشان در نماز نیست و جب کنند
 تا اول پیش از نماز و غیرت قرار گیرد **باب دوم** در بیان احکام آنها بدانکه آب
 بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق است که هم آب بروی واقع شود بی قیدی و ضمیر
 و مضاف آن بود که هم آب بروی واقع شود بی قیدی و اضافی چون آب کحل و باقی
 و انکسور و غیر آن و آب مطلق بر قسم است اول آب روان چون آب جویها و غیر آن
 دوم آب ایستاده چون حوضها و برکنها و نانا و حفران **سوم** آب چاه و آب روان مطلق
 پاک و پاک کننده است ما دام که در وی نجاست واقع نشود و اگر نجاستی در وی واقع
 پیدا شود پاک یا بوی یا طعم آن نجاست تغییر کند و چون رنگ یا بوی یا طعم وی
 نجاست تغییر کند آنچه تغییر کرده باشد طیب بود و باقی و با بوی پاک بود و آب تسبیح نیز
 پاک و پاک کننده است ما دام که در وی نجاستی واقع نشود و چون نجاست در وی واقع
 شود اگر مقدار وی کمتر از گزتری بود طیب شود و اگر چه رنگ یا بوی یا طعم وی مکرر دیده باشد
 و مقدار کمتر از رو و دست رطل بود زن عراق یا چیزی که مقدار آن سه شبر است
 بر راز او سه شبر و نیم بهشت و سه شبر و نیم بمق و آن آب که کم از گز طیب است پاک میشود
 چون گزی آب پاک را در وی افکند تا تغییر وی زایل شود و اگر تغییر وی بدین نایل نشود

کری دیگر بیک در روی زنده هم چنین کری دیگر تا نایب شود آب چاه پاک و پاک کنند
مادام که در روی نجاست واقع نشود و چون نجاست در روی واقع شود پس اگر رنگ بالوی
باطم و بی نجاست قیصر شود پس چنان از آن آب بپایند کشید تا بغیر زایل شود
و اگر پاک نشود اگر قیصر کرده باشد پس نشود و بیشتر فقط و اما یک کف انداخته
چاه بخورد و نجاست در روی پسند خود و اگر هر یک بالوی باطم و بی نگذیده باشد
و گفته اند که اگر شتری در چاه افتد و بمیرد و همچنین اگر خون حیوان استخوانها
مسکون شود مانند آن دروی انداخته تمام بپایند کشید و از برای مردن آدمی
در بپایند کشید و برای مردن گاو و خرو مانند آن یک که بپایند کشید و پنجاه دلو برای
آدمی که کشته باشد و خون بسیار چون خون گشتن کوفته و غرآن سر خون که بزبان
فتق انداخته و در بپایند کشید برای مردن یک و کره و گوشت و در بپایند کشید و اول آدمی
دلو برای سر کین خشک آدمی و خون اندک چون کشتن مرغ و غرآن سر خون و نفت دلو برای
مردی مرغ و آتش مرغ یا بکوتر و بکوتر میان برده بود و نفت دلو برای مرش چون مرده
باشد و از هم زنده یا آهیده باشد و از برای غسل کردن جنب چون تن و بی خالی
نجاست عینیه باشد و برای مسکون زنده بیرون آید و پنج دلو برای سر کین مرغ غائی

و سه دلو از برای مرش که از هم زنده و یا آهیده باشد و برای مردن باریک دلو برای کشتن
آن و برای بول غل شیر خواره که خور غذا نخورده باشد و به آنکه استعمال آب پسند و طهارت
روا شود و یا بخوارده نه با خطار و هم چنین شرب وی نیز روا شود و مکرر حال ضربه آب
مضاف پاک بود و کین پاک کشته شود پس لوی و خور و غسل و از آن نجاست روا شود پس
خورده و حیوانات به پاک بود مگر پس خورده سگ و گاو و کافرا باب بیستم در بیان
نجاست سه از آن بعد از آنکه نجاست ده دلو اول بول دوم غایط از هر چهار که گشت
دی بخورند و او را خون روان بود سیوم منی از هر حیوانی که او را خون روان بود و اگر چه
کشت وی خورند چهارم خون زنده حیوانی که او را خون روان بود و اگر چه کشت وی خورند
و اگر نه خون پنجم مرد در هر حیوانی که او را خون روان بود و خواه کشت وی خورند و خواه نخورند
ششم یک ششم گوشت ششم که فرو برد آنکه خارجی و غالی مرند پاک فراحی در نجاست
مسواوی باشد ششم مسکرات چون خر و غیر آن و به آنکه بشرد آنکه زهر بشرد چون شیش
آن زنده باشد با مسکرات مساوی باشد در نجاست و هم نفع و واجب از آن
این نجاست آب پاک و پاک کشته از جامه تن تا روا شود ناز کردن و طواف کردن
و در مسجد رفتن و اگر چه نجاستی که تربیت صبی کند و از آن یک چهارم شیش نبوده آن جائز است

بهر غایط آن پس مرتب این صبی را بجا بود که درین چهار نماز کند چون در شب زودی
 آن را یکبار بشوید و هم چنین اگر کسی نماز کند در لباسی که نماز تنها بانی بی نام شود
 و آن لباس چید باشد نماز وی روا بود چون جوراب و کلاه و بند زیر جگر و هر یک یک
 از اینها را بخل خود باشند و در سجده و در آنکه خون بر قسم است اول آنکه اندک بسیار
 از آن از جامه دست نکند اگر در آن شش خون بود و آن شش خون بود چون حیض و سینه
 و نفاس خون سک و خون خوک و خون کافر و قسم دوم آنکه از آن در آن در آن
 اگر اندک بود و اگر بسیار آن خون را بشوید و اگر آنها بود که در آن بود و خون یک
 بیشتر و مانند آن از هر حیوانی که از او خون روان بود و قسم سوم آنکه چنانچه در دم
 یعنی برسد یا بیشتر از آن واجب بود و اگر کمتر ازین بود از آن واجب نبود و اگر
 بآن درست بود و آن غایط بود که غیر این خونها که ذکر کرده اند از سایر حیوانات شرط
 آنکه آب بوی نرسیده باشد اما اگر آب بوی نرسیده باشد نماز بان درست باشد
 و هم چنین اگر خون که از دم بی باوی باشد و در سجده نماز کند نماز درست بود
 و مظهر است ده باشد آب و زمین و شکر و عسل و آب و انقلاب و آب و
 زکوة و تقویان و اسلام و الله اعلم **باب چهارم** در آداب خلوت و استراحت

از رسول روایت فرمود که اگر کسی بگوید که عذاب القبر من الله القیمة و سواها
 و الاستخفاف بالبول یعنی بیشتر عذاب کور از سه چیز بود از سخن جنبی و از خلق بدو
 استخفاف کردن ببول یعنی چون بول کند و مخرج را نشود و پاک کند و تن و جامه را بول
 و نجاست غایط نگاه ندارد و هم از رسول روایت که فرمود استتر حوا ببول
 حال عاصه عذاب القبر من الله یعنی خود را منزه و پاک دارد و بول را بر سبک عاصه
 بپوشاند یا شستن بول غایط و از بی طهارتی بود و اگر طهارت و پاک کند نماز وی
 نباشد پس چون کسی بول کند یا غایط واجب بود که استنجی کند و استنجان بود که مخرج
 بول را اگر بول کرده باشد آب پاک پاک کند و بنویسد و بول جز آب پاک نشود زیرا که
 بول آب است و آب زایل نمیشود و الله اعلم **باب پنجم** در آداب نماز و ایستادن
 یعنی زایل نمیشود و الله اعلم آب را اگر آب و زمین شستن آن بود که در چندان تری که مخرج بول
 بواجب بر مخرج بول ریزد و اگر غایط کرده باشد و از مخرج تعدی کرده باشد مخرج غایط را
 آب پاک پاک کند و بنویسد یا عین نجاست و اثر وی برود و اگر از مخرج تعدی
 کرده باشد نیز بوی میان آنکه آب بپوشد یا به سنگ یا به کلاف پاک و غیر آن مخرج پاک
 اما آب شستن یا خنجر و اگر استنجی کند و بعد از آن آب بنویسد و اگر استنجی

باطل کند وضو واجب کند در او هم جنبه و جنبه وضو باطل کند یکبار وضو واجب کند
زیرا که چون غسل کند بروی واجب بود که دیگر بار وضو سازد و باید که بآب پاک پاک کند
وضو کند پس اگر بآب چسبیده وضو سازد باطل بود اگر انداخته و اگر ندانند که آب چسبیده و اگر ناز
بدین وضو نگذاشته باشد با سر گیرد و اگر بآب عقیقی وضو سازد و نداند که آن آب عقیقی است
وضو باطل بود و اگر ناز بدین وضو نگذاشته با سر گیرد اما اگر بآب عقیقی وضو سازد و نداند
که این آب عقیقی است و بدان وضو ناز نگذاشته باشد و نداند نازی در است بود و باید
که مکان وضو را چسبیده پس اگر در مکان عقیقی وضو سازد و عالم باشد بخصیت آن و ناز
نگذارد نازی در است بود و اگر جاهل بخصیت آن و ناز نگذارد نازی در است
بود و اگر آب سباج در کوزه یا در شیشه عقیقی کند و بدان وضو سازد وضو درست بود
اگر بآب مصاف وضو سازد چون آب کل و سرود و باطل و اگر در مانتا آن روا
بنود و اگر چه آب مصاف پاک بود زیرا که پاک کننده بنود و باید که آب را بر وضو
که آنرا باید بپوشانید جاری کرد پس اگر در موضع شستن می کند روا بنود و اگر در مکان
وضو شک کند یکی از عقیقی وضو را پس اگر وضو شستن باشد بشوید از او اگر
سج کردنی باشد سج کند و بعد از آن با بعد از آن بجای آورد و اگر شک می بعد از آن باشد

که در وضو

که وضو را تمام کرده باشد و منفرد گشته به آن اتفاقات کند وضوی وی درست بود
وضو در زینها پیش از دخول وقت نیست و واجب روا بنود اما اگر جنب تھا بود پیش از دخول
وقت نیست و واجب درست باشد و در وضوی که نیست سنت کرده باشد روا بود که چون وقت
فریضه در آنکه بدان وضو ناز فریضه کند یا بر آن قول که رفع حدث یا استنجاء در وضو
بود و باید آنکه در وضو ناز فریضه چنانچه واجب بود پنج فعل و در آنکه کیفیت آنچه فعل است
نیست کردن دوم روی شستن میوم با لهما شستن چهارم سج کردن پنجم سج باید کردن که
کیفیت است اول نیست و شستن باینده شستن روی دوم روی شستن از دستهای میوم بر شستن
اگر در بار دستگاه بود و اگر نبود از آنجا که در حکم دستگاه بود بشوید بدرا آنچه آنکه شستن همین است
بیا بن بر روی بگردید پس چون انگشتان دست خلقت نبندد و اگر دست خلقت نباشد
حوادث آن بر دست خلقت بود و اگر می سن از حد روی پروان باشد شستن آن واجب بنود
و اگر می سن ننگ بود تخلیل واجب بود و حد شستن آن بود که پنج میوم یا باید و اگر می سن پنج میوم
تخلیل واجب بنود سیم است و شستن اول روی کند پس اگر ابتدا بمبانه روی یا باغ
روی کند روا بنود چهارم بر حکم نیست بدان تا فارغ شدن و حکم نیست در وضو چیز است
و واجب در رفع حدث و فریضه یعنی چنانچه بر اینست باطل کند و رفع حدث را بنابر آن که در آن حرکت غیر

۸۰
بدل کند و قریبه را برید بکند پنجم با لهما را از وارن نامشستن شستن چنانکه
وارن نیز شسته شود و انگشتی هرگاه یا موی یا چیزی آن را مانع شود از رسیدن
با اعضای وضو واجب بود که آن را بجنباند و تحیل کند تا آب به تمام اعضا وضو
و اگر بعضی از اعضای وضو شسته باشد و چیزی را بر آنجا بسته باشند اگر سرخ آن
ممکن بود آنرا از آنجا دور کنند و آن موضع را بشویند و اگر ممکن نبود بر بالای آن آب
شستن عوض آن مسح کند و اگر بعضی از دست وی بریده باشد باقی را شستن واجب
بوده اگر از آنجای بریده باشد شستن آن دست از وی ساقط شود و اگر در دست
زاید بود پس اگر بر آلتا، مرغی بود شستن آن واجب بود و اگر از هر طرف دو دست
اصلی بود شستن هر دو واجب بود و اگر دست زاید از اصلی تفرقه نشاید کردن
هر چه بپای شستن و هم چنین اگر انگشتان زاید بود شستن واجب بود ششم ابتدا
بگردن کند و اگر تهه از سر انگشتان کند رو به او هفتم در شستن هر دو با لهما
باز پس انگشت ششم بر پیش گردن یا بر روی که خاص بود بر پیش مقدار
انکه نام مسح بروی فیه و اگر چه یک انگشت باشد پس اگر مسح از زیر سیال باشد
بود لیکن احوط آن است که لا با لهما بر کشد نهم مسح بر پشت پاهای گردن از سر
انگشتان

انگشتان تا به کعبین مقدار انکه نام مسح بروی فیه و کعب آن جایگاه بود که
ساق و قدم بهم رسند و اگر از کعبین استبدان کند اگر او بود لیکن احوط آن است که ابتدا
از سر انگشتان کند و اگر اول پای چپ را مسح کند رو بود لیکن اولی بود که ابتدا
بنمای دست کند و هفتم تربت نکند پیش یعنی اولی باشد و بعد از آن با لهما
پس با چپ پس مسح سر کند پس مسح پاهای دهم باقی تری که بر دست مانده باشد
مسح کردن پس اگر آب نوبت گیرد از برای مسح باطل بود و اگر بر دستهای وی تری باشد
مانده از ریش و پیکهای چشم فرا گیرد و بدان مسح کند و اگر هیچ تری باقی نماند باطل
نمود و وضو از سر باید گرفت و دوازدهم موالاه نگاه داشتن بعضی اعضا را پیش شستن
چنانچه از پیش شسته باشد تا به یکری رسیدن شک نشود در حالت چهار تا که
که ساخت بجز آب که در اعضا زد و خشک نشود وضو درست بود و چون خواهد که
وضو سازد دست است که جایگاه آب از دست دست بپند و هر دو دست
بشوید پس اگر در عقب آب یا در عقب بول بویکبار بشوید و اگر در عقب خط
بود دو بار بشوید و اگر در عقب جنابت بود سه بار بشوید پس نگاه دست
راست در جایگاه آب کند و آب بر گیرد و وضو وضو است شستن کعبین

۸۱ آب در دهن و پستی کند هر یکی سه بار و هر عضو را یکبار شستن است
 بود و دوم باری شستن سنت بود و سوم باری مردان را بخت بود و شست
 بود که آب را در شستن قول بر لب است باب نهفته و زنان بر شکم آب نمهند
 و در دهان دوم بیکبار می کنند و اعضا و وضو بر و مال خشک کردن مکروه
 بود و هم چنین مکروه بود و خواستن برای وضو و توبه حرام بود یعنی
 دیگری و بر وضو دهد اما در حال ضرورت جایز بود و سنت است که
 نزدیک نفسی از افعال وضو و می بخواند و چون خواهد که وضو بکشد
 چون نظرش بر آب افتد ایندی را باید بخواند الحمد لله الذی جعل الماء
 طهورا و الاسلام نورا و لم يجعله حرجا و چون آب در دهن کند باید
 بگوید اللهم لی غفرتی یوم القیامه و اطلق لیسانی بذرک و یتبرک و یجزم
 یعنی را بشوید باید بگوید اللهم رایحی رایحی رایحی رایحی و اجعلهم من یشم روحتما
 و یجما و یجما و چون روی بشوید بگوید اللهم بیض لی وجهی یوم بیض فیهِ
 الوجوه و لا تسود وجهی یوم تسود فیهِ الوجوه و چون مال برست
 شوی باید که همدل متواتر دعا باشد که از برای شستن عرض کند بگوید اللهم

اعطنی

اعطنی کما فی عینی و اخلد فی انجان عیسای و حائنی چایا بایر و صوفی من
 یغلب فی الیه سرور و چون آب چوب شوی بگوید اللهم لا تعطنی کما فی عینی
 من وراة طری و لا یجعله من وراة الاعطی و عود یک من سطلت استبران و چون
 سج سر کند بگوید اللهم عینی بر حجت برکاتک و عینک و چون سج پای کند بگوید
 اللهم عینک قدیمی علی القیامه یوم ترک فی الاقدام و جعل سعی فیما بر حجت عینی
 و الاکرام و چون فوت نام کند بگوید اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المنظرین و اجعلنی
 من عبداک الصالحین الذین لا یخلف عیدهم و لا تم یحزنون **نهم** در بیان جنبه
 و غسل وی به آنکه جنبه به و چرخ حاصل شود اول جامع در فرج کردن و اگر چرب از مال کند
 دوم پروان آمدن می اگر در خواب بود و اگر در بیداری و اگر نداند که آنچه بر بدن آمده
 است می است یا غیر می است بگوید بچین آب و بشوید و بستی تن و اگر چرب شود
 بشوید و بستی تن کافی بود و اگر شورت و جندکی نبود و بقیان دانند که می است
 غسل واجب شود می مرد غیظ و غیظ و می زن زرد و تنگ بود چون جنبه
 حاصل شود غسل واجب بود اگر مسلمان بود و اگر کافر اما از کافر هیچ غسل صحیح نیست و اما
 که کافر بود و غسل جنبه با کعبه چرخ واجب بود و غسل و شست و کیفیت آنکه غسل

اول نیت کردن دوم نیت شستن و آنچه کیفیت است اول نیت پورته پیش
شستن چنانچه اول از سر بر رختن و اگر راستی می نمود حوزان واجب بود
نیت پورته در و شستن صحیح بدن دوم بر حکم نیت چون تا فرغ شدن و نیت
در غسل جنابت سه چیز بود وجوب و رفع حدث و قربة یعنی وجوب بر اینست بدل
کند و رفع حدث را برای آنکه بپوشیدن چو کس و غیر آن بدل کند و قربة را بر بدل
کند سوم سر را بگردان بنویسد و آنچه طاهر بود از کوفته ها چهارم شستن جانب برت
پنج شستن جانب چپ و در شستن عورتین و ناف غیر بود و اگر خواهد بجانب راست بکشد
و اگر خواهد بجانب چپ شستن غسل کردن جای که آب بر نیندیشد و چون کوش
روی روی من و ناف و غراف اگر زانرا آب به پنج سویها ریختن نیکو شستن
موی و وجوب نهم تخم نموده غسل کردن اگر دیگری و بر اغسل و در حالت تنه یا در رختها
و حال نظیر جایز بود نهم ترین نگاه داشتن چنانکه ذکر کرده شد نهم آنکه آب
پاک پاک کنند و از نجاست عینیه و اتم ساج چون آب پس اگر آب غلیظ
کند روا نباشد باز دهم جاری کردن و ایندن آب بر چنانی غسل و در دهم ساج چون
مکان پس اگر در مکان نجس غسل کند روا بود یازدهم آنکه در میان غسل حدث

کند

کند و در آنچه وضو را باطل کند غسل را نیز باطل کند پس اگر در میان غسل سنگ کند بعضی از افاضل
آنرا مکروه گشته اند و است بنویسد پس آنکه ما بعد آن بنویسد و حرام بود جنب را سورتن و سجده
خواندن و آن چهار سرور است آنکه تریل و سجده و التیم و اقراء و حرام بود دست بر نهد
قرآن ننهد و بران چیزی که نام خدا یا نام پیغمبر یا نام امامان بر آن نوشته باشد
و حرام بود در آنک در سجده و حرام بود چیزی در سجده ننهد و در حال غسل اگر در آن چپ بود
و کیفیت است از نو گفته شد و اگر بعد از غسل تری چند و یقین داند که مٹی است غسل پاکیزد
و اگر پند بول است غسل درست بود و کین و کین و اگر یقین داند که و ذی یا نیت
غسل درست بود و بروی مسح و وجوب بود و اگر شنبه بود و داند که حیث طافاتی بود
آنکه بول نموده و استرا کرده یا بول کرده و استرا نکرده یا بچکله نموده و چون بول نموده باشد
که کف بول کردن یا ممکن نبود در این جلد سرخ قسم بود اول آنکه بول و استرا هر دو کرده بود
اینجا چیزی بروی و وجوب بود دوم آنکه نه بول کرده بود نه استرا اینجا غسل پاکیزد سوم
آنکه بول کرده بود و استرا نکرده اینجا وضو کند چهارم آنکه استرا کرده و بول نکرده بود و بول کردن
مکن نبود اینجا نیز چیزی بروی و وجوب نبود چهارم آنکه استرا کرده بود و بول نکرده بود و بول کردن
مکن بود اینجا غسل پاکیزد و دست بود که در حال غسل کردن اینده بخواند اللهم طهرنی طهر

۸۴ و حرام بود خواندن سوره های غریبه چنانکه گفته شد دست بر نوشته قرآن کردن
و حرام بود بر شوهر و طی کردن و حرام بود لورا بسودن بر چیزی که بروی نام از برای
خدا یا رسول یا احمد باشد و رو او بود او را روزه و نیت نماز گذاردن و طواف
کردن و نیت رفع حدث کردن و واجب باشد بروی روزه نیت گذاشتن لیکن
نماز واجب نبود و نیت است ویرا وضو و نیت است و اگر کند وقت
فریضه در مصی نشستن و بعد از نماز و اگر در وقت کفایت و الله اعلم و حکم **هفتم**
بیان استیضه در اغلب اوقات حیاتی باشد زرد و خشک و تنگ که زن آن را
پسند بعد از عادت مستقره یا بعد از ایام نفاس یا بعد از ایام که نمیدهد و در بعض
اگر قریش یا نبی بعد از بیجا ساکنی نماید و بنویسد آن بود که ازها در قریشی و از
بر ریفریشی یا عکس و گویند بنی قبیله سرور بود در عراق و حونی که پیش از بیجا
پسندیم حتی ضعیف و مستیضه را سه حالت بود اول آنکه خون بر قطن می ریختند
قطنه فراگرد پس واجب بود ویرا که تغییر قطنه کند و بعد بدو وضو کند برای نماز
دوم آنکه قطنه را فراگرد و لیکن سیلان نکند پس واجب بود بروی یا اینها که
گفتیم تغییر قطنه کردن و یک غسل کردن برای نماز با مداومت **سوم** آنکه خون سیلان

کند

کند پس واجب بود بروی یا اینها که گفتیم و غسل دیگر کردن یکی برای نماز و یکی دیگر
و این هر دو با هم جمع کند و یکی برای شام و غنیمت و این نیز با هم جمع کند و باید که بصر
تا وقت هر دو نماز مشترک شود و اگر غسل کند و برای هر نمازی وضو کند و کیفیت
ری چون غسل با وضو باشد چون این احوال بجای آورد در حکم پاکان بود و
در روزه وی درست بود و الله اعلم **باب هشتم** در بیان نفاس و غسل وی بدو نفاس
خون بود که زن پسند بعد از ولادت یا با ولاده اگر درین دو حال پسند نفاس نبود
و بیشتر وی ده روز بود و اندک ویرا حدی بود پس اگر یک لحظه باشد نفاس بود و اگر
ویرا و حیض عاده مستقره بوده باشد ایام عاده نفاس بود و باقی اگر از ده روز
بگذرد درستی ضعیف بود و اگر از ده روز بگذرد در هیچ نفاس پسند و وی در غسل و حیض
چون حیض باشد لا اندکی باشد و اگر یکبار در روز زنده بیاید ایام نفاس از ولادت
اول باشد و انتهای وی از ولادت و حیض **باب نهم** در بیان احکام
و کیفیت نماز وی بدو آنکه درین باب پنج بحث بود بحث اول در حقارت
یعنی حاضر شدن موت و درین حال واجب بود که روی میت و شکم با پیشانی
فراشته کند و تلقین نماید و این را در باب نهم و کلمات الفیج درین حال است

برین کیفیت که استشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و استشهدان محمد عبده
و رسوله و رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر علی الدین کلمه و لو کره المشرکون و استشهد
ان علی ابن ابی طالب امام حق معصوم نفس من قبل الله و قبل رسوله و جده و اولاد
الحسن و الحسین و ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و جعفر
علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم
اجمعین هم ائمه اهل بیت الهدی الابرار و ان الموت حق و البصر حق و السؤال مکتوب
یکبر فی البصر حق و البعث حق و الله حق و الحساب حق و میزان حق و الصراط
حق و الجنة حق و النار حق و ان الله لا یرب فیها و ان الله یموت من
فی القبر و کلمات فزع نیست لا اله الا الله العظیم الکریم لا اله الا الله العظیم
لا اله الا الله الحق البین سبحانه الله رب السموات السبع و رب الارض السبع
فمن یدع عن الله حق و یؤثر رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
یا الله یا الله کتب کتب شیء و هو تسبیح البصیر نعم المولی نعم الذی یرب غفرانکم
و تجوز عما فعلتم انکم انت الاعز الاجل الاکرم و انت ارحم الراحمین رب لا تنذنی
فروا و انت بصر الوارثین و سنت که سورتی نیز از قرآن بخواند چون میگویند

و غفران و چون حیات منقطع شود چنانچه میمیرند و منتهی برینند و دستها و
پایها پیش کشند و بزهری بپاشند و میگویند بحث دوم در غسل میت و بدانکه غسل
واجب بر کفایت بود و کیفیت غسل وی آنست که اول اگر نجاست عینیه بود ازین رو ^{زایل}
که نهد پس نیت کند و سه کثرت و ابر بشوید و واجب است که اول بآب سرد بشوید
و ابتدا بشستن سر وی کند پس جانب راست بشوید پس جانب چپ بشوید و دوم
بآب که فور بشوید بر ترتیب اول و سیوم با آب فاضل بشوید هم ترتیب اول
و یکسخت برای هر غسل کافی بود و اگر سرد رو که فزایفت شود و با آب فاضل
بشوید و ترتیب درین غسل واجب بود و هم چنین نیت نیز واجب بود و اگر
میت شهید باشد و برانوشوید و کفن نیز نکند بکن بروی نهان کند و همان
جمله خون آلوده و برافتن کند و شهیدانرا گویند که در کمر که جدا گشته نخود و اگر میت
آلوده باشد یا شفته یا کهنه گشته باشد و خوف بود که بشستن از هم فرویزد یا
آب یافت نشود و واجبست که درینمواضع ویرایتم دهند سه تیمم و کیفیت این کیفیت
ششم زندگان است سیوم در کفن میت واجب بر کفایت و کفن میت از این که
وی بگیرند و کفن زن بر شوهر واجب بود اگر چه زن تو اگر بود و واجبست که

ورسوله پس بخیر دوم بگوید و این دعا بخواند اللهم صل على
 محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمد وآل محمد
 کا فضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم ائمت
 حمید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
 الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک
 مجیب الدعوات پس بخیر چهارم بگوید و این دعا بخواند اللهم
 ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امک ترکک و انت جبرئیل به اللهم انما
 نعلم منه الا غیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محبت فردی حیاته
 و ان کان سببا فتمم و غفر له اللهم اجعله عندک فی اعلیٰ مرتبه
 و اخلفه علی اهلته فی الغاربین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر
 زن باشد در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امک و انت عبدک
 و انت ترکک و انت جبرئیل بها اللهم ان کان
 محبت فردی حیاته و ان کان سببا فتمم و غفر لها اللهم
 اجعلها عندک فی اعلیٰ مرتبه و اخلفها علی اهلها فی الغاربین وارحمها

اللهم

برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر طفل بود در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذا طفل
 فکما خلقت نادرا و قبضت طایرا فاجعله کن و لا یوبیه نورا و افرقه
 از دنیا احره و لا تقبضه و اگر مستضعف باشد در بخیر چهارم بگوید ربنا اغفر
 الذین تابوا و اتبعوا سبیلک و هم هذا سبیلک و اگر مذمت نداند در بخیر چهارم
 بگوید اللهم ان هذه نفس انت احیيتها و انت امسيتها و انت تعلم سرها
 و عملها فینها قولنا ما نولت و غفرنا من کان احب و اگر میت مانعی باشد
 و میماند باشد در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک انما نعلم
 منه الا شرا فخذ فی عبادک و عبادک اجد علیه عذابک و هو انک و علیه
 نازک اللهم انی انی اعدا لک و عبادی اولیاءک و یسئرون اهل بیت
 نبیک فاجعلهم فی قبره اخیار و اعدا لک و عبادک و عبادک و عبادک و عبادک
 و سلط علیه فی قبره اخیار و اعدا لک و عبادک و عبادک و عبادک و عبادک
 و از رخا فرار تر ز نو تا خرازه بر دارند و دین نماز رکوع و سجود و قرائت نشیند
 و سلام نیت و طهاره در وی شرط نمود بکس سنت بود پس اگر جنب باشد یا حیض
 یا نفاس این نماز گذارد و بود بخت پنجم در دفن میت و بداند دفن میت

واجب بر کفایت بود و کمترین دفن آن بود که میت را در زمین پنهان کند چنانچه
 سباع ویرا که در نزد وی بودی وی کس نرزد و واجب است که میت را بر پهلوی
 راست خوابانند روی به قبله و قبر باید قدر قامت مرد و بعد از شستن با وضو بود
 سنت است که بعد از غسل بود و بعد از آنکه نشینند در وی بنشینند و جنازه را
 بر پائین قبر کنند و بر ابرقچه و جنازه را سه دفعه بردارند و بنهند و آنکه بفرموده
 پس اگر مرد بود و از طرف سر به قبر فرود برد و اگر زن بود به پهن و منته است که
 بنه قبا و نیکه بکشد و پای بر سر نه بفرود روند و وی بخواند و بندهای کفن را ز سرین
 و پائین بکشد و در تریه ام حسن نامی بنهند و بنشیند بخواند بر این کیفیت الحمد لله
 الذي لا اله الا هو جل جلاله و الله ترجمون يا عبد الله هذا آخر يوم من ايام الدنيا
 و اول يوم من ايام العقبى اذكر العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا الى دار
 شما و ان لا اله الا الله و هذه لآخر نيكه و ان محمد عبده و رسوله و ان محمدا
 صلى بن ابي طالب و وليه و حتى رسوله و الحق بن علي بن الحسين و محمد بن علي
 و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن محمد و علي بن محمد و علي بن محمد و علي بن محمد
 علي و محمد بن الحسن المهدى صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين اتمم الله

الهدى الى البراءة يا عبد الله اذ جاءك الملك المقرب ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 يشهدك عن ربك و عن بيتك و عن دينك و عن كنك و عن قبلك و عن اهلك
 لا تحق و لا تحزن فقال الله ربي و محمد بن علي و الاسلام و النبي و القرآن و بي و الكعبة و بيتي و
 علي و ابي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن محمد
 و محمد بن علي بن محمد و محمد بن علي بن محمد بن الحسن المهدى صاحب الزمان صلوات الله عليهم
 اجمعين هم النبي و سادتي و قادي و كبرائي و شفعاي بهم تولى و ان اعدائهم اشرارهم اعلم بان الله
 نعم الرب و ان نعم الرسول و ان علي نعم الامام و نعم الوصي و ان الموت حق و العقبى
 و سؤال سكر و كبر حق و البعث حق و النشور حق و الحجاب و الميزان حق و القدر و الحشر
 حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور هذا
 ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما اللهم صل على محمد
 و محمدته و اهل بيته و خنته و اهل بيته و خنته مع ما كان بمرأته من الائمة الطاهرة
 اجعل قبرهم روضة من رياض الجنة و لا تجعلهم غرة من غر النار ان بركت يا ارحم الراحمين
 بر خشت بر قبر عبيد و در مابین قبر بر دل آید و حاضر است باشد که به نیست است
 هر که اندکی خاک در آن قبر بریزد و بگوید انا لله و انا اليه راجعون و قبر را بجا آورد

۱۹۹ از زمین برآورند و سر تیغ کنند و آب که در بر کرد و می بریزند و حاضر از است بگوید که
دست بر فرو می نهند و بروی ترجم کنند و بعد از آن که حاضران بر وند و می ت
منت بود که بار دیگر با و از بلند تلقین کند **باید** در میان غسل مستقیم بگوید
هر که دست بیاید بر میت آدمی بعد از آنکه سرد شده باشد و نه شسته و بگوید که غسل
و اگر هم چنین بیاید بر پاره گوشت آدمی که در وی استخوان باشد و اگر چه از آدمی نباشد
چه اگر ده باشند غسل واجب شود و اگر بیاید بر پاره گوشت که در وی استخوان باشد
و از آدمی باشد یا استخوان نباشد باشد و از غیر آدمی باشد از سایر حیوانات غسل واجب
نمیشود بلكه آن موضع که سوده باشد شستن واجب بود **و الله اعلم** **باب دوم** در بیان
ترجم و احکام وی به آنکه چون آب یافت نشود یا اگر یافت شود بکینه حری بنزد که آب
رسد چون اتصالات دور رسن و غیر آن یا آب بهیا بود و بهیا نبود از استعمال
آب غیر بنفس یا با لای رسد درین صورتها که گفته شد ترجم واجب بود و چون آب
نیاید طلب آب واجب بود پس اگر زمین کامون و نرم بود و تر تر تاب بر نود
اگر از زمین درست و فزاد و نیش بود یک پرتاب از چهار جانب بیاید
و رفتی پس اگر طلب نمکند و ترجم کند و نماز کند و تا بیرون نماند و وقت نماز آب
بر آید

بر آید و نشود محلی بود بکین نماز وی درست بود و اگر تا خروج وقت این نماز آب
یافت نشود واجب بود که آن نماز را اعاده کند بعد از آنکه وضو کند و اگر آب بهیا بود
و بهیا نبود بود و خریدن واجب بود و اگر چه آب زیاد از شستن مثل باشد و ترجم رو آورد
آلایه آن چیزی که هم زمین بروی حادق آید چون خاک و گل و مانند آن چون خاک
نمود و بر سنگ ترجم کردن روا بود و رو نمودیم بر چوبیات چون نمد و فزاد و نقره و یا تو
و زبرجد و سنگ و مانند آن در رو نمود بر خاکستر و ایشان و اگر در رو نمود بر زین
عنصبی و زین بید و اگر خاک یافت نشود روا بود بر غبار یا بر نمد زین یا با لای
استیم ترجم کند و در ترجم هفت چیز واجب بود چهار نعل و سیزده کیفیت آنچه غسل
اولی قیت کردن دوم دست بر زمین زدن **سوم** مسح پیشانی کردن **چهارم** مسح
دستها کردن و پنجم کیفیت است **اول** نیت بر دست و نهش بحال دست زدن
بر زمین دوم بر یک نیت بودن تا فارغ شدن **سوم** هر دو دست با هم بر روی
خون چهارم مسح بر پیشانی کردن از رستگاه روی سیر تا کناره بغنی **پنجم** طهیم است
چپ پشت دست را مسح کردن از بند انگشتان تا سر انگشتان ششم بگفت
راست پشت دست چپ را مسح کردن از بند دست تا سر انگشتان هفتم

بایستد روا بود و سنت بود که نماز فریضه را در سجده کنند و نافه را در منزل خود
باب پنجم در بیان قبله و احکام وی بدانکه در جهت بر نماز گذارنده
 که در حال نماز وی خود را فراموش کند اگر کعبه را پند روی فراموش کند و اگر از
 کعبه دور بود مردمان روی بجهت کعبه گذارند از چهار جانب پس رکن عراقی قبله اهل عراق
 بود و شای قبله اهل شام بود و رکن غربی قبله اهل مغرب باشد و رکن یافعی قبله اهل
 یمن باشد و اگر جنبه قبله پوشیده باشد چنانچه در عکالت وی کند و علامات عراقی است
 که صبح را بر پشت چپ گیرد و مغرب را بر پشت راست و جدی را بر پشت چپ و شنبه را بر پشت
 و خیمه انتاب را بر پشت یک زوال برابر بر روی است گیرد و اگر این علامات بر وی نباشد
 شود هر یک فریضه را بجهت بر جانب بگذارد **باب ششم** در بیان بایک نماز وقت
 بدانکه بایک نماز وقت در فریضه ای یومیه سنت بود اگر او بود و اگر قصداً کرد
 جماعت کند از دو اگر تنها اگر بود و اگر زن لیکن راسته گوید و در نماز خیره
 پیش بود خصوصاً نماز با دعا و شام و در غیر نماز یومیه بایک نماز وقت نبود
 و کیفیت بایک نماز آن بود که اول چهار بار را الله اکبر گوید پس دوبار بگوید
 استغفران لا اله الا الله پس دوبار بگوید استغفران محمد رسول الله پس دوبار بگوید
 قیوم القدره

قیوم القدره پس دوبار بگوید قیوم القدره پس دوبار بگوید قیوم القدره پس دوبار بگوید
 اگر الله اکبر لا اله الا الله و قنات نیز هم چنین بود مگر کعبه و تا در اول دوبار بگوید الله
 اگر بگوید لا اله الا الله بگوید تا دوبار قنات الله بگوید بعد از قیوم القدره
 پس هیچ فصلی در بایک نماز وقت نمی بیند بود بجهت فصل بایک نماز بود و وقت
 و ترتیب در بایک نماز وقت واجب بود و سنت است که مؤذن عادل بخواند
 آواز بود و وقت های نماز شناسد و با طهارت بود و بایستد بر بلندای روی بقبله در
 اگر فصلها وقف کند و بایک نماز را که ده گناه گوید و قنات نیز بگوید و بخواند
 میان بایک نماز وقت و نماز کند میان بایک نماز قنات سه رکعت نماز با سجده
 یا نه نشستی یا کای فراموش کند و اگر نماز شام بود کای فراموش کند یا نه نشستی
 نه حرام بود و القدره غیر من انوم کفشی زیرا که بدست بود **باب هفتم** در بیان عدد
 رکعات فریض و نوافل یومیه بدانکه در شب نماز یومیه هفده رکعت نماز فریض بود
 حضور و یا زده رکعت بود و سفر و نماز شبانی چهار رکعت بود و حضور و دور که بود و سفر
 و نماز شام سه رکعت بود و حضور و سفر و نماز شبانی چهار رکعت بود و حضور و دور که بود
 و سفر و نماز با دعا دو رکعت بود در هر دو حال و نوافل سی چهار رکعت بود و حضور

۹۲
 نیست گفت نافه پیش بود بعد از زوال و پیش از فرض نافه دیگر است گفت
 پیش از فرض و نافه نماز شام چهار رکعه بود بعد از فرض شام و در رکعه نافه نماز
 خفت بود ششم بعد از فرض و در شمار یک رکعه بود و آنرا ویره خوانند و
 هشت رکعه نافه شب بود و در رکعه شصت و یک رکعه و تر بود و نافه باید ادراک
 بود و این فوافل هر دو رکعت بیک ششم و یک سلام بود غیر و نیز یک رکعه
 بود و ششمی و سلامی هر دو فوافل هفده رکعت بود زیرا که نافه پیش از یک
 و خفت پیش از **باب هشتم** در بیان فستهای فوافل و فوافل یوسف
 بدانکه هر وقت نماز اولی و آخری است اول وقت نماز پیش از زوال
 آفتاب است و آن معلوم شود زیرا که سایه بعد از نقص تا از زمان که ادای
 وی ممکن بود و الوقت خاص نماز پیش از ظهر وقت مشترک میان پیش
 و دیگر تا آنکه که باقی ماند تا فرو شدن آفتاب ان مقدار که نماز دیگر در آن وقت
 ادا شود و اگر وقت خاص نماز دیگر بود یعنی نماز عصر و اول وقت نماز شام
 وقتی که آفتاب فرو رود و علامت فرو رفتن آفتاب آنست که سرخی زردی
 غایب شود تا ان مقدار از زمان که ادای وی ممکن بود پس وقت مشترک بود

پانجم

پانجم و خفت تا آنکه که باقی ماند تا نیم شب ان مقدار از زمان که نماز خفت را
 ادا توان کرد پس آن وقت خاص خفت بود و اول نماز با ملاطع صبح دوم بود و آخر
 وی طلوع آفتاب باشد و وقت نافه نماز پیش از زوال آفتاب بود تا آنکه سایه
 هر چیزی بهم چندان سایه پیشین بود پس اگر وقت بیرون دوی شروع کرده باشد فرضیه
 مشغول شود و وقت نافه شام بعد از نماز فرض شام بود تا فرو شدن سرخی مغرب پس اگر
 سرخی غایب شود و او نماز کرده باشد نماز خفت مشغول شود و وقت ویره بعد از نماز
 خفت بود و وقت دوی نیز کشیده بود تا نیم شب و وقت نافه نیم شب بعد از نیم
 بود تا طلوع صبح اول و اگر صبح طلوع کند دوی شروع کرده باشد چهار رکعه یا بیشتر تمام
 کند و الا بعد از نماز صبح اعمار کند و وقت نماز نافه صبح بعد از آن بود که از خانه
 شب فارغ شود و اگر تا آخر کند تا صبح اول طلوع کند و خفته بود و اگر صبح اول طلوع
 خفته بود و آنرا ادا کرده باشد تا طلوع صبح مشرقیه ادا شود و اگر در آن وقت
باب نهم در کیفیت شروع در نماز یوسف چون کسی خواهد که نماز کند اول و دوم
 و لباس پاک در پوشد و با جای نماز رود و روی به قبله آید و دست کند و با یک نماز
 وقت بگوید و چون از بابت وقت فارغ شود دست راست که هفت بجز بگوید و پان

آن سه روی بخواند و کیفیت آن چنین بود که اول نیت و اینده بخواند اللهم رب
 هذا القوم انت امره والقلوة انت امره مع محمد اهل الله عيسى الرئیسة ^{الفصل}
 والدرجة التي لا ترفع في المقام المحمود والموض المودود والقول المعقود والشفعة
 يوم القدر وبالله استسقى وبالله استسقى وبالله استسقى وبالله استسقى وبالله استسقى
 بهم عذرك واجب في الدنيا والآخرة ومن المقربين اللهم اليك ترجعت ورجعت
 فانقح مساح قلبي لذكرك وفتق قلبي عليك ودين نبيك ولا تخرج قلبي بعد ذلك
 وبسبب من ذلك رحمة انك انت اول باب پس سه مرتبه بگوید این سه روی بخواند اللهم
 بسببک ورسولک وپیغمبرک واولیایک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک
 عذرت ورسولک وپیغمبرک واولیایک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک
 سرور واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک
 ربنا ورسولک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک
 ورسولک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک واهل بیتک
 انکه سه مرتبه بگوید وپیغمبرم را بیکه احوالم کرد و نیت نماز را مقارن بوی
 و نماز را پیوندد و سنت است که اینده را بخواند و جهنت و جهی للذی مقرر

السموات والارض حیثما علی خمسة ابرکیم و دین محمد و منجی علی حیثما
 و اما من المشرکین ان صدق و نسکی و حیای و عاقی الله رب العالمین لا شریک له
 و بعد از آنکه امرت و اما من المسلمین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
 و ابتدا این سخن کند و نماز را با فحاک و کیفیات وی با فرموده **بسم الله**
 و پنجای فرایض یونیه و منند باست یی بد آنکه افعال نماز و جوب در نماز ای نشان
 روزی هفت است اول نیت دوم بیکه احوالم سپوم قراة چهارم قیام پنجم رکوع
 ششم سجده هفتم تشهد ششم سلام و در نیت هفت چیز واجب بود اول قصد کردن
 بقین نماز دوم قصد وجوب کردن سپوم قصد و اگر ادان باشد چهارم قصد
 کردن اگر ضایع بود پنجم قصد قربت کردن ششم نیت پیوسته و نیت بیکه احوالم هفتم بر حکم
 بودن تا فزع شود و در بیکه احوالم یا زود چه هست که وجوب اول بلفظ گفتن و نیت
 وی الله اکبر بود بی تدبیر اگر بدل کند این لفظ را بلفظ دیگر و اگر چیزی بی طلب
 باشد دوم بعربی گفتن پس اگر بجهی بگوید در حال اختیار باطل بود سپوم بیای گفتن پس
 اگر کلمات ویران از هم جدا بگوید باطل بود چهارم پیوسته و نیت ویرانیت پس اگر
 جدا کند او را از نیت باطل بود پنجم جدا کردن میان نیت الله اکبر پس اگر در وضو

۹۴
الله کند چنانکه استقام شود باطل شود ششم نه ناکردن در نمره اکبر
پس اگر نه کند چنانکه جمع شود باطل بود هفتم ترتیب نگذاشتن پس اکبر را الله
مقدم دارد باطل بود هشتم چنان گوید که خود بشنود اگر شنیده باشد اگر
شنوای نبود چنان تقدیر کند که اگر شنوایی بودی شنیده شوم بیرون آوردن
هر حرفی از مخارج خود دهم قطع کردن نمره از الله یا ز دهم قطع کردن
نمره از اکبر پس اگر وصل کند این هر دو نمره را باطل باشد و در قرأت
خائز و چهارم بود اول خواندن الحمد با سوره در نماز دو گانه و در سجده
اولین نماز سه گانه و چهار گانه دوم مراعات اعراب و تشدید کردن بر
وحی که منقول شده است بنابر سیوم ترتیب کلمات و آیات کردن جوهر
که منقول است چهارم موالات یعنی کلمات و برپایی خواندن پنجم مراعات
وقوف در آخر کلمه پس اگر در میان کلمه وقف کند که ترتیب قرآن نماند باطل بود
ششم بلند خواندن مردان را در نماز با مداد و در دو کوفه اول نماز شام و خفتن
در نماز در هیچ ازین نماز بلند خواندن واجب نبود و کمترین بلند خواندن
آن بود که کسیکه نزدیک وی بود بشنود اگر شنوای بود و اگر نبود تقدیر کند که
اگر شنوای بود

اگر شنوای بودی شنیده شوم الحمد را بر سوره مقدم داشتن هشتم در اول الحمد بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن پس اگر بعد از ترک کند باطل بود نهم بعد از الحمد یک سوره خواندن دهم سوئی
تمام خواندن پس اگر بعضی از سوره بخواند باطل بود یا ز دهم سوره های غیره بشنود و از سوره
در آن هم بخورد که وقت نماز بخواندن آن فوت شود و از دهم عقب الحمد تقدیر کردن
بسم الله برای سوئی که مین کرده باشد نیز دهم عدم اشغال از سوره یک سوئی دیگر از
نصف نماز کرده باشد مگر در سوره توحید و حمد که از ایشان تجاوز رود نبود و اگر حمد از
نماز نکرده مگر در روز جمعه باشد و خواهد سوره حمد و منافقون رود و از نصف نماز
مکروه باشد آن دو سوره را چهار دهم اخراج هر حرفی از مخارج وی یا ز دهم حرفی خوان
ش ز دهم ترک این کردن در آخر الحمدی تعقیب در دو کوفه که کوتاهی آفرین عویض الحمد
تنبیه است از بعد گوید که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قیام چهارم
واجب بود اول پشت رست داشتن پس اگر پشت خم کند در حال خیار باطل بود
دوم بخود ایستادن پس اگر اعصاب کند بر چیزی باطل بود سیوم قرار گرفتن بر جای
پس اگر ره و نماز کند تا پای بر چیزی نهد که پای وی قید نگردد باطل بود چهارم چهار
بسم نزدیک نهادن اگر پایها را از هم دور نهد چنانکه از هم جدا بیرون رود باطل بود

و اما اگر از این دن یا فرستاده نشیند و اگر از نشستن یا فرستاده بهیچ وجه
ازین پهلونیز یا فرستاده به قفا خنید و نماز را با شرف بگذارد پس در حال
رکوع و سجود چشمها را بر هم بندد در حال سر برداشتن از رکوع و سجود چشمها
بکشتاید و بداند که در نیت و تکبیر احوال و قراءت و قیام شرط بود و در اجابت
رکوع نه چیز بود اول دو تا کشتن چشمتی که کف و سینه را برساند دوم
تبعیه کشتن در رکوع و صوره وی چنین بود که سبحان ربی العظیم و بحمده و تسبیح
در رکوع یکبار و جب بود و از اید بر یکبار است بود سیوم تسبیح بعد از کشتن
چهارم کلمات و بر پای کشتن پنج بقدر تسبیح آرا میدن ششم آنکه چنان
گوید که خود بنشیند و اقم سر بر دشت از رکوع پس اگر سر بر ندارد و سجود
رو نماز باطل بود باشد ششم بیا میدن در وی منم آنکه بسیار یاد
که اگر از حد نماز کند از نه پرون رو باطل باشد و در سجود چهار چیز واجبست
اول سجده بر پشت عصا کردن و آن پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
زانو و هر دو انگشت مدین با هم است دوم آنکه اعضا را جای دهد در
سجده سیوم نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بروی جانب بود چهارم آنکه

مرضع ایستادن با موضع سجده برابر بود پس اگر بلند تر یا پست تر بود بر پشت باطل بود
پنجم آنکه اعضا را چنان بنهد که نهادن بروی صادق آید ششم در وی تسبیح کشتن
که چنان ربی الاعلی و بحمده اقم آرام کشتن به قدر تسبیح هشتم تسبیح بعد از کشتن
نهم پای خواندن دهم چنان خواند که خود بنشیند اگر نشنود و اگر نشنواند
چنان خواند که بر تقدیری که اگر نشنود و اگر نشنود باید که سر برداشتن از سجده
و نماز هم چون سر از سجده بردارد بیا یاد و اگر آنکه باشد اما چون سر از سجده
دوم بردارد آرا میدن و جب نبود نیز دهم آنکه بسیار یاد که اگر چنان یاد
که از حد نماز بیرون رود باطل بود و بداند تسبیح در هر سجده یکبار و حجت و زاید
بر یکبار است و در ششم نه چیز واجب بود اول نشستن برای نشستن دوم
آرا میدن به قدر ششم سیوم نهادن کشتن چهارم حلاوت بر بنی دادن است
پنجم حلاوت بر آل بنی دادن ششم بعد از خواندن منم ترتیب مکاتبات ششم آنکه
مواضع را نگاه دارد و منم مواضع مشغول کردن و صورت وی چنین بود که بگوید
استسبحه ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اما بعد ان الحمد لله و بعد از آن
صلی علی محمد و آل محمد و در سلام نه چیز بود اول نشستن برای سلام دوم آنکه بیا میدن بعد از سلام

و آن سینه یک خضر باشد اول هر چه طهارت را باطل کند بعد یا بسو یا بجهل مکر آب
غصبی که اگر جاهل باشد بخصیت آن و بدان آب طهارت کند و نماز کند نمازی
درست بود دوم پشت باقی نماز کردن بعد یا بسو و وقت باقی باشد یا نشد
سیوم روی بر رست و جب کردن قبل نماز و وقت باقی بود یا نبود چهارم
بر دست و یا جب قبله کردن بسو چون وقت نه بود در حال و جب نبودم
فعلی بسیار از روی عاده که آن از نماز باشد ششم خاموشی بسیار از روی
عاده هفتم سنگ کردن در نماز دو گانه نهم سنگ کردن در رکعت اولین در نماز
چهار گانه دهم سنگ در نماز سه گانه یازدهم نقصان رکعتی از رکعتی نماز پنجگانه
و آن پنج بود غیبت و تکبر احرام و قیام در رکوع و هر دو سجود و در دهم زبیر کردن
رکعتی از رکعت نماز اقامت که اگر بسو زبیر کند یا نقصان نماز باطل
مبوء نیز دهم نقصان کردن رکعتی یا بیشتر بعد یا بسو و یا با و نباید
تأخلی کند که نماز باطل شود چهارم آنکه یک رکعت در نماز چهار گانه
زبیر کند بعد یا بسو در آخر رکعت چهارم بعد نشسته باشد
اما اگر در آخر رکعت چهارم بعد نشسته باشد نماز درست بود یا نه

آنکه در رکعت اولین نماز کند که چند کند و ده است شانزدهم آنکه دو سجده ترک کند و نماز
که از یک رکعت است با و در رکعت هفتم نماز را بشو از وقت گذاردن بعد یا بسو یا بجهل نماز
در مکان پیدا یا در مکان یا لباس غصبی کند از آن بعد یا بسو چون پیش از نماز می لم بوده باشد
بدان و نجاست بر آن نیز همین حکم بود و دهم هفت رسیدن در نماز چون از وقت
باقی مانده باشد مقدار طهارت و یک کعبه نماز گذاردن پستم دست بنین بعد یا بقیست
یکم بچشمین کردن به و حرف یا بیشتر که آن از آن و دعا باشد هشت دوم بعد اکل
کردن است و سیوم بعد بقیست خندیدن است و چهارم بعد گرفتن برای امور دنیا
هست و پنجم ترک و جب کردن که آن نماز باشد بطل یا بعد یا بجهل مکر در چهارم
که در ایشان جاهل بود معذور است ششم ترک کردن رکعتی بعد یا بسو است هفتم
بعد از قیام کردن است و ششم بعد زبیر کرده و بجهل خواهد آن و جب رکعتی
خواه غیر رکعتی است و نهم کف و شستن بر سر نهادن و در میان هر دو نماز نگاه داشتن
در حال رکوع و آنرا نطق خوانند سیام بعد عودت خود بر سر نه کردن پس یکم بعد
بر پیش سر کرده کردن چون سجده را مانع بود نوح دوم آنکه واجب بود که از آن ایستایی
کنند یعنی آنرا در یا بند یا سجده سهو و آن پنج موضع بود اول آنکه فرج بر سر کند و نهم

۹۸ الحمد را تا آنکه که سوره را بخواند پس واجب بود که الحمد بخواند و آنکه سوره را با کبره
 دوم آنکه رکوع را فراموش کند و پیش از رکوع سجود بیاورد و پیش از آنکه سیموم هر دو
 سجده را فراموش کند و پیش از رکوع بیاورد و پیش از آنکه یک سجده را ترک
 کند پیش از رکوع بیاورد و پیش از آنکه ترک کند تشهد را و پیش از رکوع بیاورد
 و پیش از آنکه درین سوره واجب بود که آنچه ترک کرده بجای آورد و آنکه رکوع
 کند و درین مواضع سجده سهو واجب نبود و سجده سهو آنکه ترک آن واجب
 بود یا دو سجده سهو و آن سه موضع بود آنکه ترک کند یک سجده را بهر دو سجده آنکه
 ترک کند تشهد را بهر سیموم آنکه ترک کند صلوات بر نبی و آل نبی و بهر درین
 هر سه موضع بیاورد تا آنکه از محل ایشان تجاوز کند و واجب باشد که اینها
 قضا کند و دو سجده سهو بکند و بعد از آنکه دو سجده سهو در پنج موضع دیگر هم واجب
 اول سلام دادن و در هر محل فراموشی دوم سخن کردن بفراموشی سیموم شکی
 کردن میان چهار و پنج چهارم بر فو تن در موضع نشستن پنجم نشستن در موضع
 بر خوانستن و احوط آنست که برای هر زیاد نقصان که در نماز واقع شود که آن
 مبطل نماز نبود و دو سجده سهو برای وی واجب باشد و تسبیح در سجده سهو پیش از

که بسم الله و با الله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و با الله التکم
 حلیک ایتما البقی و رحمة الله و بركاته و نیت و تشهد و سلام و طهارت
 و استقبال قبله و سجده در وی واجب بود اما قصد ادا و قضا و واجب نبود و نوح چهارم
 آنکه ما لا حکم له بود یعنی هیچ حکمی نبود آنرا و آن چیست موضع بود اول آنکه فراموش
 کند قراءت را تا آنکه رکوع کند دوم آنکه فراموش کند چهار و عشار سیموم
 فراموش کند خواندن الحمد تا آنکه رکوع کند چهارم آنکه فراموش کند خواندن سوره
 تا آنکه رکوع کند پنجم آنکه فراموش کند تسبیح را تا آنکه پشت را برست کند ششم آنکه
 فراموش کند آرامیدن و تسبیح رکوع را تا آنکه سر بر آورد هفتم آنکه سر بر نشاند
 رکوع را فراموش کرد تا آنکه سجده کند ششم آنکه سجود را فراموش کند تا آنکه سر بر آورد
 نهم آنکه سجده کردن بعضی اعضا را فراموش کند تا آنکه سر بر آورد دهم آنکه تسبیح
 اول را فراموش کند تا آنکه سر بر آورد یازدهم پا آرامیدن بقدر تسبیح را فراموش
 کند تا آنکه سر بر آورد دوازدهم آنکه پشت را برست کردن را فراموش کند و در سجده اول
 تا آنکه سجده دوم را بر سر دوم چن پشت را برست کند آرامیدن فراموش کند در سجده
 اول تا آنکه سجده دوم را بر سر چهاردهم آنکه تسبیح دوم را فراموش کند تا آنکه سر

۹۹
 با نهم آرا میدن بعد رتبع فراوانش کند و سجده دوم تا آنکه سر بر آورد نهم
 آنکه شک کند و چیزی بعد از آنکه از آن تجاوز کرده باشد مثل آنکه شک کند
 در تکبیر اهرام دوی در حال قراءه بود و یا شک کند در رکوع دوی در حال سجده
 بود و یا شک کند در سجود دوی بر خفته بود برای رکعت دوم و هم چنین تا آخر
 نماز بخندیم آنکه سهو کند در سهو بعد هم آنکه سهو بیاورد آن بخنده سوم
 شود و نوزدهم آنکه امام سهو کند و مأون عالم باشد پستم آنکه مأون سهو کند
 و امام عالم باشد این مواضع را هیچ حکمی بود و بدینها هیچ لازم نیاید و هیچ
 هیچ موجب نماز احتیاط بود و نماز چهار گانه آن دوازده موضع بود اول آنکه
 شک کند میان دو سه بعد از آنکه دو سجده کرده باشد دوم آنکه شک کند میان
 سه و چهار پیش از دو سجده یا بعد از دو سجده درین صورت بنا بر پیشترند و آنچه باقی
 مانده باشد تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا در رکعت نشسته سیوم
 شک است بین دو سه و چهار بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند و
 دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده و دو رکعت نشسته چهارم آنکه شک کند میان
 دو سه و چهار بود بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند و دو رکعت نشسته

و دو رکعت نشسته که پنجم آنکه شک کردن میان سه و پنج ششم شک کند میان
 سه و پنج پیش از رکوع یا بعد از سجده هفتم شک کند میان دو سه و پنج بعد از آنکه
 دو سجده کرده باشد هشتم شک کند میان دو و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد
 درین چهار شکل دو سه بود یک سه بنا بر اقل است از برای آنکه بقدر حال بود و وجه
 دیگر آنست که در صورتی ازین چهار شکل نماز باطل بود و در صورت چهارم بنا بر چهار
 و دو رکعت احتیاط کند ایستاده و دو سجده سهو کند نهم آنکه شک کند میان دو
 سه و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند و دو سجده سهو کند
 و زاری کند احتیاطا دو رکعت نشسته دهم آنکه شک کند میان چهار و پنج بعد از آنکه
 از چهار رکعت بنا بر چهار راند که موجب دو سجده سهو بود و اگر پیش از رکوع بود باقی مانده
 تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا در رکعت نشسته و اگر شک بعد از رکوع بود
 پیش از سجده بقولی نماز باطل بود و قوی دیگر آنست که حکم دی حکم شد و هم بعد از آن
 بود که آنچه باقی مانده بود تمام کند و دو سجده سهو کند قوی دیگر آنست که تمام کند
 و دو سجده سهو کند یا زدهم شک کند میان سه و چهار و پنج چگونه آنست که بنا بر چهار
 و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا در رکعت نشسته و دو سجده سهو کند دوازدهم شک چون تلقین

رکعت ششم کرد در اینجا سه وجه بود اول آنکه نماز باطل بود و وجه دوم آنکه
بنا بر کثرت نماز و وجه سوم آنکه حکم او چون حکم شکی باشد که تنق گرفته بر کثرت پنجم
و در نماز احتیاط طهارت و استقبال قبله نیست و بجز اهرام و قراة الحمد تنها
در رکوع قیام و سجود و تشهد و سلام و ادایا قضا جمیع چیزها که در نماز معتبر بود
و وجب باشد **باب دوم** در کیفیت سنت نماز زنان به آنکه زنا را نداشت
بگو که در نماز در حال قیام هر دو پای را بهم نهند نزدیک و دست راست بر سینه نهند
و دست چپ بر سینه چپ چون رکوع کنند دستها بالاتر از زانو نهند
تا بیک خم نشوند و چون سجده کنند اول بنشینند و آنگاه سجده کنند و بپای
را چست بهم گرفته و چون برخیزند دست بر خیزند و پشت خم کنند و چون
بنشینند کف هر دو پای بر زمین نهند و قراة در آنجا نماز با آهسته خوانند
و هم چنین با یک نماز و قیامت نیز آهسته گویند و هر چه خوانند یا بگویند که در رکعت
حکم مردان و زنان یکسان بود و الله اعلم **باب سوم** در بیان
صیغه و شرائط آن به آنکه نماز جمعه دو رکعت بود و وی عوض نماز پیشین بود و
وقت وی اندر اذان آفتاب بود تا آنکه سایه بخیزی مثل سایه پیشین بود

در وقت

و چون وقت ازین بگذرد نماز پیشین واجب شود و نماز جمعه واجب بود به پنج شرط اول
آنکه سلطان محال بود یا کسی که نصب کرده سلطان باشد آنکه عدد محال باشد و آن
پنج نفر بود که یکی از ایشان امام بود آنکه در وی دو خطبه باشد خطبه اول مثل خود
بر حمد خدا و بر وصیه تقوی الله و سوره خفیه از قرآن و خطبه دوم مثل خود بر
حمد خدا و صلوات بر نبی و آل او و بر تنفیذ بر مؤمنین و مؤمنات و در خطبه
ای قاضی خطبتین پیش از نماز و بعد از زوال و خطیب را ایستادن در حال خطبتین
واجب بود اگر قرا در بود و هم چنین واجب بود در صلوات میان بنیستنی و بعد از
بشنواییدن و طهارت کردن و واجب بود بر مردان استماع خطبتین
و حرام بود در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز سفر رفتن و مع و نری
کردن و با یک نماز دوم گفتن و مکروه است در میان خطبتین سخن گفتن و بعد
صبح سفر رفتن و سنت که خطیب مانع بود و بر نماز باشد اوست نماید و زود
بمسجد رود و سر بر آید و ثواب بگوید و بوی خوش بپاشد و جامه های ناز
پوشد و عمامه بر سر نهد و در ابرو و شال بکشد و در عمامه کند بر شمشیر یا غیر
آن و اول بر مردان سلام کند و آنکه ابتدا بخندد چهارم آنکه بجا نهد کفایت

هر دو یکسان بود و بعد از این هر دو عید خطبه بعد از نماز باید خواند پس چون نماز
 تمام شود خطیب بر منبر رها و ابتدا خطبه کند و سنت است که برای این نماز
 بصره آورند و امام پای بر منبر رود و بارام دل و قاف رو ذکر گوید و در عید فطر پیش از
 آنکه نماز رها افطار کند و عید ریحی بعد از آنکه راضی از نماز عود کند و هم چنین سنت است
 بخیر گفتن و عید فطر عقب چهار نماز که اول آن نماز ششم است و آخر وی نماز عید
 راضی عقب پانزده نماز اگر در ریحی باشد و اگر در غیر ریحی باشد عقب ده نماز که اول آن
 نماز پیش عید باشد و اعتداعلم **باب پنجم و چهارم** در بیان نماز کسوف و زلزله و
 بعد از آنکه چون آفتاب یا ماه بگیرد یا زلزله شود یا بادهای سخت یا تاریکی سخت پیدا کرد که
 از آن خوف حاصل شود واجب بود که بر همه عباد در رکعت نماز بکنند از آنکه ان شاکر الله
 ده رکوع و چهار سجده و کیفیت آن نماز چنان بود که اول رکوع پیش از آنکه دست کند چنان
 در باب سنت گفته شود و بخیر ابرام بگوید و الحمد لله بایک سوره بخواند و بر رکوع رها و چون
 سر از رکوع بردارد و دیگر باره الحمد بایک سوره بخواند و بر رکوع رها و هم چنین خواند
 و رکوع که تا پنج رکوع تمام کند پس سجده رها و دو سجده بکند و در رکعت دوم نیز هم چنین
 بجای آورد و نشسته بخواند و سلام باز دهد و روا بود که در رکعت اول الحمد بخواند و بصره

از سوره بخواند و بر رکوع رها و چون سر از رکوع بردارد الحمد بخواند بیک سوره از آنکه بجا که
 گفته شد بخواند و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود و روا بود که یک سوره بخواند اما باید که در
 رکوع چهارم سوره تمام کند و در رکعت دوم نیز هم چنین جایز بود سنت است که در این نماز سوره
 بای دراز بخواند و در رکوع مسوی قیام درنگ کند و در عقب هر دو رکوع قنوت بخواند
 و اگر نماز تمام کند و هنوز وقت باقی بود دیگر باره اعاد کند و اول وقت این نماز قنوت بود
 که آفتاب یا ماه ابتدا کرش کند و آخر آن وقتی بود که ابتدا الحمد بخواند و وقت فراشیدان
 مدت آن بود که زلزله که وقت وی مدو خبر بود پس اگر این نماز بار آور وقت گذارد
 نیست روا کند و اگر غیر وقت بود میت فضا کند اما نماز زلزله که جمیع اذن تعزیت
 روا باید کرد **باب ششم** در بیان نماز سفر و شرایط آن از بعضی آن بداند
 که نماز قصر نماز چهار رکانه واجب بود یعنی دو رکعت باید کرد چون شش شرط حاصل
 شود اول آنکه مسافت بود و آن هشت فرسخ است یا چهار فرسخ چون قصد کند که درین
 روز رجوع کند و اگر قصد قدری کند و نداند که آنقدر مسافت است یا نه و اگر
 بنود که گواهی دهد نماز تمام باید و فرسخ سیل بود و سیل چهار هزار ذراع طول بود
 ذراعی است و چهار صبح بود و قصد مسافت کند پس اگر طبع غلام کر خیره یا آب

۱۲۴
کریخته رود یا بخزان دزدانند که اگر بی یافت خواهد شد تقصیر و استیفاء و اگر چه زیاده باشد
بود اگر در حال رجوع به آنکه فست بود تقصیر واجب بود سیوم آنکه سفر را قطع کند
به نیت اقامت ده روزه در میان فست یا برسدن به شهری که در آنجا ویرانی
باشد و یا در آن شهر شش ماه یا زیاده بوده باشد پس اگر در میان فست قصد اقامت کند
ده روزه نماز تمام باید کرد اما اگر از آنجا اختیار سفر کند تا آنجا که قصد اقامت دارد
یا آن شهری که شش ماه در آنجا متوطن بود مسافت بود در راه تقصیر کند و چون نماز
رسد تمام باید کرد چهارم آنکه سفر وی مباح بود پس اگر بسفر معصیت رفت
رود استیفاء آنکه سفر وی زاید بر حضرت بود چون مکاری و کشتی بان و رانی و
بادیه و بیگ و آن که شهر بشهر برای تجارت و روان کند و ضابطه اینها آن
که در یک جای قصد اقامت کنند اما اگر یکی از اینها ده روز در جای قصد اقامت
کند پس خواهد که سفر کند تقصیر باید کرد ششم آنکه چندان بر او که دیوار شهر شود
شود یا بانک نماز شهر نشود و آنکه تقصیر باید کند و نماز که در سفر از وی فوت
شده باشد تقصیر قضا باید کرد و اگر چه در حضر قضا کند و نماز که در حضر از وی فوت
شود تمام قضا باید کرد اگر چه در سفر قضا کند و اگر در حضر فوت نماز در آید و آنرا

کند

کند از دست فرزند و وقت نماز باقی بود و سفر از تمام باید کرد و اگر این نماز را
فوت شود تمام قضا باید کرد و هم چنین اگر در سفر وقت نماز در آید و آنرا نکند از
بجز آنکه وقت باقی بود تمام باید کرد و اگر مرد و بختی روز نماز را تقصیر باید کرد
و بعد از سی روز تمام باید کرد و اگر چه یک نماز باشد و شرائط تقصیر در نماز و روزه
یکسان بود و چون شرائط حاصل بود تقصیر باید کرد و نماز و روزه را واجب بود و اگر
تمام کند عاصی بود و قضای آن واجب بود و اگر بفراموشی تمام کند اگر وقت باقی
بود اعاده آن واجب بود و الا که وقت باقی نبود اعاده واجب نبود و اگر تقصیر
جامل بود شهادت اعاده واجب نبود و سفر و چهار محل محرم در میان تمام و تقصیر تمام
بود حرم خدای و حرم رسول خدای و مسجد کوفه و مسجد امام حسین علیه السلام **باب**
هشتم در بیان قضای فرائض و نوازل و تیره کیفیت آن بدانکه هر که ترک نماز رخصت
کند بجهت و یا سهوا یا فوت شود از وی بیست و یک یا غیر آن و وی سالن بود
قضای آن واجب بود مگر فوت شود بسبب دیوانگی یا بیوشی یا عدم بلوغ یا
بسبب حیض و نفاس یا بسبب کفر اصلی یا بسبب بلوغ خیری که آن طهارت است
کردن از آب و خاک که اینها رخصت و رخصت رخصت و رخصت رخصت و رخصت رخصت

در حضرت فوت شده باشد آنرا تمام قضا باید اگر چه در سفر بود و آنچه در سفر فوت شده
ببقیه قضا باید کرد اگر چه در حضر قضا کند و نمازهای فوت شده را همه را قضا خواند و
تا و ام که وقت فرضیه حاضره منقضی نشود و در قضا جهرا احتیاط را رعایت کردن
واجب بود و ترتیب نیز رعایت کردن واجب بود پس اگر در روزی مثلا از وی
نماز مغرب فوت شود و در روز دیگر نماز با دعا واجب بود که اول نماز مغرب
قضا کند و آنکه با دعا و اگر یک نماز معین از وی فوت شود مگر قضای آنرا مگر
نیز که در آن تا آنکه طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و هم چنین اگر دو یا
با بیشتر فوت شده باشد و معین باشد و تقدیم و تاخیر آنرا واجب باشد که اگر
بترتیب مقرر کرد تا آنکه طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر نمازهای بسیار
از وی فوت شده باشد و نداند که کدام نماز هست ابتدا از یک نماز کند و آنرا
بترتیب حاضر بویست چنان قضا کند که طق وی غالب شود و تمام ادا کرده است
و اگر هم در حضر از وی نماز فوت شده باشد و هم در سفر اگر تقدیم و تاخیر آنرا
ترتیب رعایت کردن واجب بود که یعنی اگر حضری مقدم بر سفر واجب بود که
اول حضری را مقدم در روز و اگر سفر را و اگر سفر مقدم بود اول سفر را قضا کند و آنکه

حضری را

حضری را و اگر تقدیم و تاخیر آنرا نداند واجب بود که با هر نماز چهار رکعت نماز دو رکعت دیگر
ضم کند و بترتیب چنان کند که طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر
از وی یک نماز فوت شده باشد از پنج نماز و نداند که آن نماز که است پیش
باشد نماز با دعا و نماز شام را قضا کند و چهار رکعت مطلق قضا کند یعنی عتقی مرتبی
نیت کند و اگر مسافر بود دو رکعت مطلق کند یعنی عتقی و نیت نیت کند و نماز شام قضا
کند و اگر شبیه بود یعنی نداند که نماز شبیه یا حضری دو رکعت مطلق چهار رکعت مطلق
و نماز شام قضا باید کرد و اگر دو نماز از وی فوت شده باشد اگر حضری با دعا
و نماز شام قضا باید کرد و دو بار چهار رکعت مطلق قضا کند و اگر مسافر بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و اگر شبیه بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و دو بار چهار رکعت مطلق قضا کند و اگر
نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود پنج نماز بترتیب قضا کند یعنی پیشین
و پسین و دیگر شام و نفل و با دعا و حمله را تعیین کند و مسافر دو بار دو رکعت
قضا کند پس نماز شام قضا کند پس دو رکعت مطلق قضا کند و اگر شبیه بود آنچه در حضر گفته
شد قضا کند و دو بار دو رکعت دیگر فریاد کند پیش از مغرب و یک دو رکعت دیگر بعد از شام

و بعد از تعیین کند اگر چهار نماز فوت شده باشد اگر حاضر بجز پنج نماز را قضا کند به
ترتیب بوقت و بعد از تعیین کند یا فرقی بین کند و اگر مشیت بود آنچه در حضر گفته شد
قضا کند و اگر نوافل بوقت فوت شود قضا کردن سنت بود و اگر بعضی فوت شده
باشد در قضای آن بها نهد و لیکن سنت است که برای هر روز رکعتی
طعام بصدقه بدهد و اگر اینها جز فقره هر روزی بصدقه بدهد **باب بیست و هشتم**
در بیان نماز خوف و کیفیت آن بدانکه چون لذ دشمن خوف باشد واجب بود که
چهار رکعت بوقت قصر بگذارد و اگر در حضر بود و اگر در سفر و کیفیت این نماز با انواع
بود و اما یک نوع که آن را صلوة ذات الرقاع گویند در اینجا ذکر کنیم به آنکه نماز ذات
الرقاع موقوف بود بچهار شرط اول آنکه دشمن در غیر حقیقت باشد دوم در شتر و غنم
فوت باشد همیشه که خوف بود مسلمان را بر او آید سیوم آنکه مسلمانان بسیار باشند
بجیشین که او کرده نخند و هر گروهی تواند که با دشمن مقاومت کند چهارم
آنکه بر او اذ و کرده محتاج نباشد و کیفیت آن نماز آنست که امام خود را
بر او کرده کند و گروهی قهرا با امام کند و کرده دیگر در مقابل دشمن بایستد پس امام با
کرده اول یک رکعت بگذارد و برای رکعت دیگر برخیزد و قرائت را دراز کند تا آنرا

کرده که اقتدا بوی کرده اند برخیزند و نیت انفراد کند و نماز را تمام کند و بوقت
کرده دوم بروند و کرده دوم بایستد و اقتدا کند و امام باین نیت دوم بخواند
و بپشت بپشت بپشت باشد و در نماز کند تا حاجت بر خیزد و کرده دوم را بخواند و نیت
کند در رکوع و سجود کند و تشهد بخواند پس امام باین نیت بهم سلام باز دهند و اگر
نماز سه گانه بود امام با کرده اول دو رکعت نماز کند و با یک کرده دوم یک رکعت و اگر عکس
این کند روا بود و اگر خوف سخت تر بود و چنان بود که دشمن به نزدیک در آید
مکلف نبود که بدو کرده بخند و بدین ترتیب نماز کند اینجا نماز بجهت مکان بود
و این را نماز شدت الخوف گویند پس هر یک را بفرمان برای خود نماز کند و بایستد
به قبله آید اگر مکلف بود اگر مکلف نبود به کعبه احوال روی بقبلة آوردند و اگر روی بقبلة
مکلف نبود و بپشت روا بود که این نماز را سواره کند در حال ضرورت و سجده بر کمر بین
کند و اگر در دهنده کند ارند روا بود و رکوع و سجود باین رکعت و اگر از بین هم چیزی
آید تسبیح نماز که از نیت معنی عوض هر یک گفت بگوید سبحان الله والحمد لله
لا اله الا الله که اتانیت و تکرار هم و تشهد و سلام ساو ط نشود و کسیکه از
سبع و سیل ترسد یا از دشمن گریزد و بی نیت نماز شدت الخوف بگذارد و کسیکه از

۱۰۵
کلی افاده باشد یا در دنیا غرق بود نماز را باشد که اگر چه بود و قصر کند
الا انکه در سفر باشد یا خوف بود بدین شرایط که گفته شد **باب دوم** در
بیان نماز نذر و عهد و پیمان و کیفیت آن به آنکه هر که نماز نذر کند و مکان و زمان
و عدد و زمان و عدد رکعات از اربعین کند و نای آن واجب بود بر آن کیفیت
که نذر کند که نماز بگذارد و زمان و عدد رکعات آن را تعیین کرده باشد و
واجب بود که در وقت نماز بگذارد بر هین نماز پوسه در هر زمان که خواهد و اگر
زمان را تعیین کرده باشد واجب بود که در هر مکان که خواهد در آن زمان که تعیین
کرده بگذارد و اگر مکان را تعیین کرده باشد پس اگر آن مکان را فضلی و مرتبی
باشد رعایت آن مکان واجب بود در هر زمان که خواهد و اگر آن مکان را
فضلی و مرتبی باشد رعایت آن مکان واجب نبود بلکه در هر مکان که خواهد
آن نماز بگذارد و اگر قصد کند نماز را به همیشه صلوة مشرعه چون صلوة علی و طه
و جعفر علیه السلام و چون نماز شب عید فطر و نماز شب نیمه شعبان و چون نماز
شب سبعت و غیر آن و نادر واجب بود بر همان کیفیت که شارح وضع کرده
است و اگر آن شب را نذر کند هشت رکعت واجب بود و کسیکه قضای
نذر نکرده

نماز فریضه در وقت او بود و روا نبود که نماز مست نذر کند هر چند نماز پوسه شرط
در نماز نذر نیز شرط بود مگر وقت و حکم عهد و پیمان همچو حکم نذر بود و باید که در نذر کند
شش شرط حاصل بود اول آنکه مکلف بود پس اگر بخون یا جانی نذر کند در وقت بنودم
آنکه با خیار بود پس اگر بخیر بود در وقت بنود سیوم آنکه تصد بود اگر مغبه باشد در
بنود چهارم آنکه سمان بود پس اگر کار بود در وقت بنود پنجم آنکه باذن پدر
شهر و مولی باشد و کودک بی اذن پدر و بنده بی اذن مولی پس اگر زن بی
اذن شوهر و کودک بی پدر و بنده بی مولی نذر کند در وقت بنود ششم آنکه
باشد پس اگر عجز بود در آنچه نذر کرده باشد در وقت بنود و بنده نذر چنین بود که اگر نذر
روزی یا کند یا چهار اشفا دهد پس خدا را برست و در وقت نماز قربة الی الله
و اگر خواهد که رجوع از نفس باشد چنین گوید که اگر نماز فریضه را ترک کنم خدا را برست
و در وقت نماز قربة الی الله و صیغه نذر و عهد و پیمان بلفظ گفتن شرط بود و هم چنین
قربة نیز شرط بود و صیغه عهد چنین گوید که عهد کردم با خدای تعالی که اگر چهار اشفا
دهد در وقت نماز بگذارم قربة الی الله و صیغه پیمان چنین بود که والله یا الله که
اگر خدای تعالی چهار اشفا دهد و در وقت نماز بگذارم قربة الی الله **باب سوم** در بیان

نماز استغفار و کیفیت آن بدانکه چون باران کم باره و آبها کم شود و در کتب
نماز استغفار کردن سنت بود و کیفیت وی چون نماز عید باشد آنکه
در آنجا قنوتی باید خواند که مثل بود بر طلب مهر بانی و فراوان شدن آبها
و باید که مردمان سه روز روزه دارند و در روز چهارم یا در شب جمعه صبح بخوانند
و باری بر منم باشند با نام تن و آرام دل بودند پران و اطفال و عجایز همه
بروند و طفلان شیرخواره را از مادر جدا کرده تا بگریزند و مردمان توبه
کنند و گریه و زاری نکنند و امام چون نماز تمام کند رود بگریزند و جانب
رکت را بجانب چپ برده جانب چپ را بجانب راست برده و آنکه روی
قبیله آورد و آواز بلند برآورد و صد بار بگوید الله اکبر پس روی بجانب
راست کند و صد بار بگوید سبحان الله پس روی بجانب چپ کند و صد بار
بگوید لا اله الا الله پس روی بر دم کند و صد بار بگوید الحمد لله و مردمان
نیز متابعت وی کنند پس خطیب بر میخیزد و خطبه بخواند و در سؤال میباید که
پس اگر اجابت نشود سنت بود که روزه دارند دیگر باره و بر همان کیفیت
نماز کنند **باب بیستم** در بیان نافه رمضان و کیفیت آن بدانکه سنت است
از روزه

از روزه نافه در شش ماهی رمضان گذاردن در هر شب است روزه بگذارد و هشت کوفه
بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از نماز صبح و در شب نهم و بیست و یکم و بیست
سیوم که آنرا ایامی افرا گویند صد رکعت بیکر زیاده کند و در هر آخرین در هر شب رکعت
زیاده کند و اگر در ایامی افرا بر صد رکعت اقتضا کنند روا بود و همچنین در هر جمعه ده رکعت
دیگر بگذارد و نماز علی بن ابی طالب و جعفر علیه السلام و در جمعه آخر بیست رکعت باید که در نماز
نهمین علی و در ششمین جعفر که اول شب شب است باشد بیست رکعت باید که در نماز
نهمین جعفر و در چهارم رکعت است هر دو رکعت بیک تشهد و یک سلام در هر رکعتی الحمد یکبار
بخواند و قل هو الله احد پنجاه بار و نماز طه در روزه بود در روزه اول الحمد یکبار و صد بار
سوره قدر و در روزه دوم الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار و نماز جعفر ابن ابی طالب
چهار رکعت بود هر دو رکعت بیک تشهد و یک سلام در روزه اول الحمد بخواند و از زلزلت و
باز زلزله بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع کند و این
تسبیح را ده بار بگوید و از رکوع باز آید و همین تسبیح را ده بار بگوید و سجده رکعتی
تسبیح را ده بار بگوید و در سجده سر بردارد و همین تسبیح را ده بار بگوید و در رکعتی
باقی نیز هم چنین و در روزه دوم الحمد بخواند و ایامی است و در سیوم الحمد بخواند و سوره

۱۸
فطر و در رکعت چهارم الحمد بخواند و سوره توحید و نماز شب عید فطر و رکعت بود
رکعت اول الحمد یکبار و سوره توحید یکبار و نماز روز عید غدیر دو رکعت بود از زوال
به نیم ساعت و در هر رکعتی الحمد یکبار و دو بار توحید و ده بار سوره قدر
و ده بار آیه الکرسی تا آنجا که بم فینا خلدون **باب سی و دوم** در بیان نماز
جماعت و کیفیت آن بدانکه نماز جمعه واجب بود و در عیدین چون غیر
حاصل شود و در فریضه های دیگر جماعت سنت بود و بتخصیص از نماز شبانه زنی
و جماعت در نوافل روا نبود مگر در نماز عیدین که شرط حاصل نمود و نماز استسقا
جماعت منقطع نشود مگر بدو کس یا بیشتر نزد غیر جمعه و حبس است که امام مکلف بود
و مومن و حلال زاده باشد و اگر نشسته برای برخاسته امام کند یا ای برای
یا لای مهمل برای تخطی یا زن برای مرد یا حنفی برای حنفی امامست کند روا نبود و حبس
متزل و صاحب سجد و صاحب اماره و یا ثقی را چون شرایط حاصل بود امامت روا بود و امام
اصل از غیر اول بود اگر آنکه نتایج کند کسی که قری تر باشد مقدم درندگی است
باشد پس کسی را که نزد تر بجهت کرده باشد پس کسی که مسن تر باشد پس کسی را که
اصح تر بود روا بود و روا بود که زن برای زنان امامست کند و مکروه بود اقتدا کردن
عذر را

حاضر را بمبار و هم چنین مکروه بود امامت اجزیم و بر صحن محدود و در حلقه که توبه کرده
بود و امامت اعظم یعنی خسته ناکرده و امامت اعظمی برای همه چون و نیم برای
مستحقین و اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا محدث بود اهل حجب
بنمود و اگر در میان نماز معلوم شود نیت جماعت با لغو و عدول کند و اگر پیش از نماز معلوم
شود و نماز را اقتدا کرده اهل حجب بود و میان امام و مأموم اگر حاجی بود یا کینه
مشاهده کند روا نبود چون مأموم مرد بود اما اگر زن بود حایل و ابود روا نبود که امام بشکند
بایستد از مأموم که آنرا از خطبه باشد اما اگر مأموم بلندتر یا بیشتر روا بود و روا بود که
مأموم پیش از امام بایستد و چون مأموم یکی باشد سنت است که از جانب راست
امام بایستد و اگر زن بود یا مرد بیشتر از یکی باشد از پس امام بایستد و در افعال نماز
چون رکوع و سجود و غیر آن بر امام پیشی گرفتن روا نبود بلکه متابعت امام واجب بود
و نیت اقتدا با امام معین واجب باشد اگر اقتدا نکند یا اقتدا با امام غیر معین کند
باطل بود و مأموم مسافر است یا ثابت امام حاضر یا غایب بنویسد بلکه چون از نماز
فارغ شود سلام دهد و مأموم مسافر از پنجه دریافت باشد اول نماز خود کند و چون
امام سلام دهد وی نیت نماز کند و برخیزد و بخود قرائت کند و نماز را کند و اگر

اگر در حال رکوع در پاید آن رکعت در پاید باشد و مکرر بود منها این دانم
چون صفوف و راسع بود و بسیار در وصف اول جای دادن و بعد از آن
کنداردن و زنی امام پسندیده قرائه خواندن مگر آنکه قرائه امام نشود
در بیان نیات به آنکه نیت وضوی نماز چنین بود اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ لِيْ حَدَّثَ لَوْجِيْ
قَرِّبْهُ اِلَى الْقَدَرِ فارسی وضوی نماز میکنم بر روشن حدت را برای آنکه و حسب
تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدت استباحه قصد کند که مکرر بود چنانچه
اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ لِيْ حَدَّثَ لَوْجِيْ قَرِّبْهُ اِلَى الْقَدَرِ فارسی وضوی نماز میکنم بر روشن
حدت را و مبرا بودن نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا
برای تجدید وضو نیت چنین کند اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ لِيْ حَدَّثَ لَوْجِيْ قَرِّبْهُ اِلَى الْقَدَرِ
تجدید وضو میکنم برای آنکه سنت است تقرب بخدا نیت فعل جابت
چنین کند اغتسل لرفع الحدت اجابة لوجوب قربة الى الله فارسی غسل جابت
میکنم بر روشن حدت را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای رفع
حدت استباحه قصد کند روا بود اگر استباحه باری حدت ضم کند نیز
که مکرر بود چنانکه اغتسل لرفع الحدت و استباحه الصلوة لوجوب قربة الى الله

پارسی غسل جابت میکنم بر روشن حدت را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای
غسل جابتی واجب بود از جابت و غیر جابت چون حیض و نفاس و غیر آن نیت جابت مقیم
و لا و آن غسلی و بکار زدن ساقط کرد و اگر غیر جابت مقدم و از جابت ندوی
نشود بکار زدن برای هر یکی غسل باید کرد و اگر کسی که غسل جابت کند محتاج وضو نباشد
غسل جابت نماز روا بود تا و امام که حسب جاست وضو حاصل نشود اما در غسلی و بکار
و جب بود وزن حیض را چون خون منقطع شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند
لرفع الحدت لوجوب قربة الى الله فارسی غسل جابت میکنم بر روشن حدت را برای
آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدت استباحه قصد کند روا بود
غسل نفاس چون نیت غسل حیض بود و مستحاضه نیت رفع حدت کند بلکه نیت استباحه
چنانکه اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوب قربة الى الله فارسی غسل جابت میکنم
نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا نیت غسل است کوبیدن اقل نیت و بکار
قربة الى الله فارسی میگویم این است مرده را برای آنکه واجب است تقرب بخدا نیت
وضو است چنین بود اَوْضُئْ بِهَذَا الْمَيِّتِ قَرِّبْهُ اِلَى الْقَدَرِ فارسی وضو میدهم این پسر
از برای آنکه سنت است تقرب بخدا و نیت کوفه سایندن اُحِيطْ بِهَذَا الْمَيِّتِ لوجوب

۱۱۰
 قربة الی الله و به فارسی گوید که فور عیایم این بیت را برای آنکه واجبست
 تقرب بخدا نیت تکفین چنین کند اَلْقُنْ هَذَا لِمَنْتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَانْكَرْ
 کفن بکنم این بیت را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مرده نری چون از
 مرده شستن فارغ شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند اَغْتَسِلُ فَرَجَ اللّٰهِ
 سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی غسل کردن سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ
 حدث را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و کسی که دست را بپشتی عهدی است
 خود را به آدی مرده و سروده نداشت بدهد باشد نیز همین نیت کند و کسی را که
 کشش ای واجب شده باشد بقصاص یا غیر آن و یا بفرماند تا پیش از غسل
 مرده ن کند و نیت چنین کند اَغْتَسِلُ غُلَّ الْأَمْوَاتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی گو
 خود را بپوشم سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ واجبست تقرب بخدا نیت دفن مرده
 چنین کند اَوَقُنْ هَذَا لِمَنْتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ نیت تجد چنین کند اَلْقُنْ هَذَا لِمَنْتِ
 الله به قربة الی الله فارسی گوید بکنم این مرده را برای آنکه سنت است تعزیه
 و در همه فعلها که سنت است نیت کند و چهار کس را در وضو رخ حدث ثانی
 کفن بلکه نیت است آنکه اول سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی گوید که دوام بول از و مرده دوم سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ
 بلکه

بلکه دوام غایتش می فرسوسم سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی گوید که دوام بول از و مرده دوم سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ
 سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی گوید که دوام بول از و مرده دوم سَلِّمَتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ
 نیت غسل روز غدیر چنین کند اَغْتَسِلُ غُلَّ الْأَمْوَاتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی گوید
 غسل روز غدیر بکنم برای آنکه سنت است تقرب بخدا نیت تم که بدل از وضو
 باشد چنین کند اَتَيْتُمْ بِالْأَمْنِ الْوُضُوءَ لَا سَبَّاحَةَ الْقُدُّوسِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی
 نیت میکنم بدل از وضو صبح چون نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بدل
 غسل باشد چنین گوید اَتَيْتُمْ بِالْأَمْنِ الْوُضُوءَ لَا سَبَّاحَةَ الْقُدُّوسِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی
 نیت میکنم بدل از غسل صبح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و چون
 مسجد حرام یا مسجد نبوی جنب شود و خواهد که بیرون رو نیت چنین کند
 که اَتَيْتُمْ بِالْأَمْنِ الْوُضُوءَ لَا سَبَّاحَةَ الْقُدُّوسِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فارسی نیت میکنم تا
 صبح باشد مرا بیرون رخس ازین مسجد برای آنکه واجبست تقرب بخدا

نماز پیشین میکند ارم مثلا آن فلان برای آنکه واجب بروی با صالت و برین
 اجاره قضا تعرب بخدا و اگر بواجبی کند از او بیکه تسبیح کند و نیت چنین کند
 اصلی فرض الظاهر مثلا قضا عن فلان لوجوب علیه بالاحاطة و ندبره علی قرینه الی
 فارسی نماز پیشین میکند ارم مثلا از قضا فلا کنس برای آنکه واجب بروی
 با صالت و سنت است برین تعرب بخدا و اگر نماز پدر را قضا کند چون بروی
 واجب بود نیت چنین کند اصلی فرض الظاهر مثلا قضا عن والدی لوجوبه
 قرینه الی الله فارسی نماز پیشین میکند ارم مثلا قضا از پدر خود برای آنکه خود
 واجب تعرب بخدا و اگر نماز دیگر یا شام یا خفتن یا با مادر او را تعین کند
 و چنین نیت کند لیکن سبب را قید کند نیت نماز احتیاط چنین کند اصلی
 او و کتین من حلوة الاحتیاط طمأنينة به فی الغرائض الفلانیة فی قاعها و جانا
 او الله لوجوبه قرینه الی الله فارسی یک رکعت یا دو رکعت نماز احتیاط میکند ارم
 برای سهری که کرده ام در نماز فرض پیش یا دیگر یا خفتن او را برای آنکه
 واجب تعرب بخدا نیت دو سجده سهو چنین کند استیجده فی لوجوبها
 قرینه الی الله فارسی دو سجده سهو میکنم برای آنکه واجب تعرب بخدا

نیت

نیت سجده غریب چنین کند استیجده تلاوة القرآن لوجوبها قرینه الی الله
 فارسی سجده تلاوة قرآن میکنم برای آنکه واجب تعرب بخدا و چون قرآن
 خواهد خواندن نیت چنین کند تلاوة القرآن لوجوبه قرینه الی الله فارسی
 میخواهم برای آنکه سنت است تعرب بخدا و الله اعلم با احتیاط یا سببی
چهارم در بیان زکوة مال در اینجا هفت فصل است **فصل اول** در بیان آنکه
 نماز زکوة بروی واجب شود بدانکه زکوة واجب بر هر که ویرا پنج شرط است
 اول آنکه بالغ بود زیرا که بر طفل زکوة واجب نبود دوم آنکه عاقل بود که بر مجنون
 زکوة واجب نبود سوم آنکه آزاد بود زیرا که بر بنده زکوة واجب نبود چهارم
 آنکه مالک یک مضایب بود زیرا که اگر مالک کم از مضایب بود زکوة بر وی
 واجب نبود پنجم آنکه ممکن باشد از تصرف و مال خود زیرا که اگر غایب
 بود و دور از تصرف آن نبود زکوة بروی واجب نبود **فصل دوم** در بیان
 اجناس که زکوة بر ایشان واجب میشود و آن نه جنس بود بیشتر و کاه و کوفته
 و زر و سیم که نفقه باشد و طلا و دیگر خردا و نیز وجود کند **فصل سوم** در بیان
 زکوة اشترک و و کوفته بدانکه زکوة درین سه جنس واجب شود چون چهار

شرط حاصل شود اول آنکه بضایب رسد دوم آنکه بر روی سال تمام بگذرد و آن نصی
ماه بود و بدخول ماه دوازدهم زکوة واجب شود سیوم آنکه در تمام سال چه آنکه
بود چهارم آنکه کارکن وی نباشد و ثلث در دوازده نصاب و در نصاب اول
پنج اختر بود و در وی کوفتندی واجب شود و نصاب دوم ده است و در وی
دو کوفتند و واجب شود و نصاب سیوم پانزده است و در وی سه کوفتند
و واجب شود و نصاب چهارم هفت است و در وی چهار کوفتند و واجب است و
نصاب پنجم هشت است و در وی پنج کوفتند و واجب بود و نصاب ششم
نُه است و در وی یک شتر ماهه که در ماه دوم داخل شده و واجب
شود و نصاب هفتم سی و پنج است و در وی یک شتر ماهه دوم که در سیوم داخل
درج شده و نصاب هشتم چهل و شش است و در وی یک شتر ماهه سه که در
چهارم داخل شده باشد و واجب شود و نصاب نهم شصت و یک است و در
یک شتر ماهه چهار که در پنجم داخل شده باشد و واجب شود و نصاب دهم
شصت و یک است که در وی دو شتر ماهه در چهارم داخل شده و واجب شود و نصاب
یازدهم شصت و یک است و در وی دو شتر ماهه سه که در چهارم داخل شده باشد

واجب شود و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است و در وی پنج شتر ماهه اگر خواهی
پنج شتر ماهه یک شتر ماهه سه ساله و چهارم داخل شده باشد و اگر خواهی در چهل و یک شتر
ماهه در سیوم داخل شده و واجب شود بدو و هر چند ازین بالاتر بود و هر چند ازین
و میان دو نصاب را چیزی واجب نشود و اگر در دو نصاب بود و نصاب اول
بود و در وی یک کار که در یک شتر ماهه در نصاب دوم چهل و دو در وی
یک کار و هر دو سال که در سیوم داخل شده و واجب شود و کوفتند پنج نصاب
نصاب اول چهل بود و در وی یک کوفتند و واجب شود و نصاب دوم صد و یک
و یک و در وی دو کوفتند و واجب شود و نصاب سوم دو است و یک و در وی
سه کوفتند و واجب شود و نصاب چهارم سیصد و یک بود و در وی چهار کوفتند
و واجب شود و چون بضایب پنجم رسد که آن چهار صد است زکوة بر صد
تعلق گیرد پس هر صد کوفتند را یکی واجب شود و هر چند بالاتر بود و هر صد زکوة
حقیق دهد و میان دو نصاب را چیزی واجب نباشد و در سیوم در میان زکوة
زر و سیم بدانکه زکوة بر ایشان درج شود و نصاب اول آنکه سال تمام بر روی
دوم آنکه مضروب باشد بیکه ساله سیوم آنکه بضایب برسد و نصاب زکوة

اول سبت و نهار بود و در وی پنجم و نهار واجب بود و نصاب دوم چهل و نهار بود
و در وی دو **مصلحت** قراط و واجب شود و هر چند ازین بالاتر بود هر چه را چنین دهم
از چهار و نهار را چیزی واجب نبود و نصاب در سیم نیز دو بود و نصاب اول بود
در هم بود و در وی پنج درهم واجب بود و نصاب دوم چهل درهم بود و در وی
یک درهم واجب بود و هر چند ازین بالاتر بود هر چه را چنین باید داد و اگر از دویست
درهم را چیزی واجب نبود **مصلحت** در بیان زکوة غلات بدانکه زکوة غلات واجب
نموده شد شرط اول آنکه مضایب برسد و نصاب وی پنج و سق بود و هر سق شصت
صاع بود و هر صاع چهارده بود و هر مدی دو و طل ربعی بود و وزن عراق هر طلی خود
یک شطاک بود و هر شطاک شصت و یک دشت بود و چهار سق جو بود از جوهای
میان و چون مضایب رسد پس اگر آب باران یا آب پنج حوزة باشد عشر مد و یک
آنکه نشت و جمع خرجهای پروان کند و هر چه از نصاب زیاد بود هر را بدین حساب
باید داد و اگر چه اندک بود بشرط دوم آنکه در ملک وی نموده باشد
یعنی در ملک وی پالیده و زیاده باشد اگر به بیع یا بخشش یا غیر آن
نقل کرده باشد اگر بعد از بدو صلاح بوده باشد زکوة بروی واجب نبود و اگر

پیش از

پیش از بدو صلاح بوده باشد زکوة آن بروی واجب بود و وقت واجب زکوة در ثمراتی
بود که بعد صلاح شود یعنی آنکه خرزهره مستعد شود و خرما زرد یا سرخ شود و غلات وقتی بود که در
سخت شود و وقت اخراج وقتی بود که میوه بار برسد و جو را از کاه صافی کردند **مصلحت**
در بیان چهار که زکوة در آن سنت بود بدانکه زکوة در جنس سنت بود و جنس اول در آن
چون بشرط در وی حاصل شود اول آنکه سال بروی بکشد و دوم آنکه در تمام سال را با چیزی
باشد طلب در زبانه از آن سوم آنکه چون آن را بر زبانه فقه گفته قیامت آن یک نصاب
بود و یا بیشتر جنس دوم در سپاه بدانکه زکوة در سنت بود چون بشرط حاصل شود اول
سال بروی بکشد و دوم آنکه در تمام سال چه کند بود سوم آنکه مال بود پس اگر خوب بود
دو و نهار سنت بود و اگر سب فرو ما بود بکشد یا سنت بود جنس سوم هر چه از زمین
پروان آید از جد و است غیر آن چهار جنس زکوة در وی سنت بود بشرط آنکه حاصل بود
در آنجا همانی شد ایلی که در جناس از بود معتبر بود و کیفیت اخراج وی نیز چون کیفیت
جناس از بود **مصلحت** در بیان مستحقان زکوة بدانکه مستحقان زکوة بر شصت و شصت
اول و دوم فقر و مسکین و این که بدانکه ایشانرا و عیال ایشانرا قوت یک سال باشد
و از تحصیل و کسب این نیز عاجز باشند سوم عاملان الله و رعیان کسبی بدانکه ایشانرا و عیال

ایشان را فوت یک از بزرگواران جمع کنند چهارم مؤلفه قلوب و این که یا اندک یا زیاد
استیلا و دلگیری دهند برای جهاد اگر چه که فرما باشند پنجم فی الترقاب یعنی بندگی
که ایشان را کتبت کرده باشند و هم چنین بندگی که در سخت شده و زحمت باشند
ششم غارت باشند یعنی وام داران بشرط آنکه وام برای مصیبت نکرده باشد هفتم
فی سبیل اللهدست و آن هر چیزی باشد که مصلحت مسلمانان باشد یا تقرب چنین بنویسند
خدا ای قهر چون جهاد و بنای مساجد و پل و رباط و خیران هشتم ابن السبیل است و آن که
باشد که از شهر خود منقطع شده باشد و غریب افتد باشد و اگر چه در شهر خود مال دار
و همان نیز از قسم ابن السبیل بود اما باید که سفر ایشان بی حاج بود مستحقان ایشان
بشرط بود غیر از مؤلفه قلوب و اطفال مؤمنان را زکوة و اذن روا بود و باید که
مستحق واجب النفق نبود و باید که با شمی نباشد چون دهند و غیره شمی بود و ممکن از
خمس باشد اما اگر با شمی را زکوة دهد روا باشد و اگر هم خانی با شمی از خمس بکشد
بنویسند غیر شمی روا بود که زکوة بر با شمی دهد **باب نهم** در بیان زکوة فطره آنکه
واجبت بر هر مکلف از آنکه وی مالک فوت یک از خود و عیال خود بود
چون ماه شوال نوبت و اخراج کند از زکوة فطر یک صاع از غلب فوت مثل کسب

و بودها و مویر و پنج و بیشتر از خود و عیال خود از مسلمانان و کافر آزاد و بنده خود
و بزرگ و اگر بتبرع عیال وی گشته باشند و مستحقان زکوة مال و مهر و اما اگر ام
غایب بود و فقیهانی این از فقهای امامیه رسانند تا وی بمستیحق رسانند و روا بود این زکوة
را از شهر خود بیرون بردن چون سخی بود بود و اگر وی بیرون بود و تلف شود ضمن خود
چون بمستیحق رسانند نیست و جب کند و کسی که فقر بود نیست بجز که در زکوة فطر اخراج کند
و کیفیت آن چنان بود که یک صاع را نیت کند و بیت عیال خود دهد تا یک یک بید بکشد
و آنکه از ایشان بماند و مستحق رسانند **باب ششم** در بیان خمس تقسیم وی بدانکه در اینجا
و در فضل بود فضل اول در بیان خبر میگوید آن که واجب بود و آن نصف چیز بود اول غنیمت
که از دار الحرب بگیرند دوم معادن یعنی کانیها چون کانی زر و کانی نقره و از زیر دیا
در بر جبه و کل و غیره و نطف و کبریت و غیره بعد از آنکه مؤنث و خرج دی بیرون کند و غیره
به بیست و نهار برسد یا بیشتر سوم کنوز یعنی کنهها که در زمین مدفونست و در آنجا
در شهر کافران و یا در شهر مسلمانان و بر آن سنگه اسلام نبوده و قیمت وی میت چهار
بود یا بیشتر چهارم هر چه از دنیا بیرون آرند بنوعی مثل جواهر و در و غیر آن چون قیمه
آن بدیناری رسد پنجم آنچه فاضل بود از مؤنث و خرج کیا دی و عیال وی از اراج

خمس

از ابراج تجارت و صناعات و زراعت ششم زمینی که دومی از همان بزرگتر
 حال چون نخسته شود بگرام و تخم نمکین نبود و مقدار آن ندانند و خداوند آن را نشاء
فصل دوم در تقسیم خمس به آنکه خمس را شش قسم کند قسمی هر خدا و ابراهیم و اسحاق و یعقوب
 ذی القربی را بود و این هر سه هر روز حق امام زمان است که محمد بن الحسن المهدی را
 و قسمی مرا بنامه و ثانیان را قسمی مرا ساکنین یا ثانیان را قسمی مرا ابناء البیت یا ثانیان
 را بود بشرط آنکه همه مؤمن باشند و تیم را فقر شرط است و ابن البیت را احتیاج
 بود تا در غربت باشد و روایتی که خمس را نقل کنند از شهری بشهری دیگر چون در
 شهر مستحق موجود باشد پس اگر نقل کنند تلف شود و ضامن باشد و اگر در آن شهر
 مستحق موجود نبود و نقل روا بود چون مستحق رشت نیست واجب بود پس آنچه حق امام بود خود
 رساند و اگر امام غایب بود آنگاه دارد تا وقت ظهور وی یا بعد از یکس که او را
 حکم باشد به بنیامه امام از مجتهدان تا وی برساند یکس که محتاج باشند از ثانیان
 بر وجهی که در کتب غیر این چنین کس دهد فاسد بود **باب ششم** در بیان روزه و احکام
 وی بد آنکه درین باب چهار فصل است **فصل اول** در بیان روزه و احکام وی بد آنکه
 در شریعت باز ایستادن بود باینکه از چیزهای مخصوص در زمان مخصوص محل وی بود

بود از برآمدن صبح و دم تا فرو رفتن آفتاب پس اگر روزی زمین بود قبل شام و چون روزه
 رمضان یا محرم بود به سبب نذر یا عهد یا عین و نیت احتیاج بقین نبود بلکه نیت
 کافی بود که الصوم عند الوجوب بقرینه الی الله یا رسی فردا روزه میدارم برای آنکه در شب
 تعویب بخدا اگر تعیین کند اکل بود اگر روزه تعیین نبود چون نذر غیر محرم و کفاره
 و غیر آن بقیان و نیت شرط بود که صوم عند الصوم التذکره صوم التذکره رمضان
 مثلا لوجوبه قرینه الی الله و وقت نیت شب بود خواه در اول شب و خواه در
 آخر شب و اگر نیت را فراموش کرده باشد تا زوال تجدد بدان روا بود و چون زوال
 قوتش فوت شود پس اگر رمضان بود یا نذر زمین واجب بود که آنرا زانهار کند و گفت
 از نذر راقضا کند و در هر شب از رمضان نیت واجب بود و در روز شکی نیست واجب
 کردن روزه بود بلکه نیت است کند و از حساب شعبان و آیه پس اگر شفاقی باشد که از
 رمضان بود از وی مجزی بود اگر شب نیت است کند و در روز معلوم شود که از نیت
 واجب بود که تجدد نیت کند و اگر چه بعد از زوال بود و آن روزه از وی مجزی بود
 و اگر روز شک را در شب نیت افطار کند و در روز طاهر شود که از رمضان است
 و تا زوال چیزی تناول نکند باشد تجدد واجب بود و از وی مجزی بود و اگر بعد از زوال

روز اول معلوم شود که از رمضان است و وی چیزی تناول نکرده باشد اساک واجب بود
 لیکن امروز قضا کند **فصل دوم** در بیان چیزهایی که اساک کند یعنی از آن
 باز ایستد و آن بر دو نوع است نوع اول اساک آن واجب بود و نوع دوم اساک
 آن سنت بود و آن نوع که اساک آن واجب بود بر سه قسم باشد قسم اول آنکه اگر
 کند قضا و کفاره واجب شود و آن وقت خبر بود اول چیزی خوردن خواه آن چیز از
 روی عادت خوردنی باشد چون طعام و خواه خوردنی بود چون سنگ ریزه و غیره
 سوم صحیح کردن و غسل یا بر چهارم می خوردن چیزی خوردن غلط یعنی خنثی ششم
 بعد باقی بودن در جای نه یا صحیح دوم طلع کند هفتم و اگر دیدن بخواب بعد از دو بیداری
 از غسل تا آنکه صبح طلع کند قسم دوم آنکه اگر اساک کند قضا واجب کند بی کفاره
 و آن هشت موضع بود اول آنکه روزه افطار کند بکمال آنکه شب باقیست بر
 مراعات آن قادر باشد و عزت کند و روز باشد و حرم آنکه غیر ویرا خبر دهد که شب
 باقیست و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و روز
 باشد سوم پیش از غروب آنکه افطار کند به سبب تاریکی که پیدا کرد و بنهائیم
 شب است و حال آنکه شب نباشد چهارم آنکه قبول کند قول غیر را که او را گوید که شب

در آمده است و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و شب
 پنجم و اگر دیدن بخواب پیش از یک بیداری تا آنکه صبح طلع کند ششم بعد از آنکه ششم کند
 آبا در روزی که برای منی و جلق زود و هفتم حقه کردن چیزی که مانع بود قسم سوم آن
 اساک آن واجب بود و گنج اگر اساک کند نه سرجب قضا بود و نه موجب کفاره و آن پنج چیز
 بود اول اساک از کذب بر خدای تعالی دوم اساک از کذب بر رسول سوم اساک از
 کذب بر ائمه چهارم اساک از نامن یعنی بر بزرگواران و پنجم اساک از جمع محرمات
 غیر عوامی که بیشتر ذکر کردیم و آن نوع که اساک آن سنت بود نه چیز است اول دارد
 در پیش چکانیدن دوم سر زدن که روی سنگ بود یا جگر چشم کشیدن سوم خون کشیدن
 بر وجهی که ضعف پیدا کند چهارم در حمام نشستن بر وجهی که ضعف پیدا کند پنجم
 در یا حین بوییدن ششم حقه کردن به چیزی جامه نرود تن پوشیدن ششم
 قبله دعا بجا و مباشرت کردن با زانی یا بشوئیه نهم در آب نشستن زمانی که کفاره
 در چهار نوع روزه واجب شود اول در رمضان دوم در نزد عین سوم در قضا و آن
 که بعد از آن و آن افطار کند چهارم در روزه اعتکاف واجب بود و غیر این چهار
 روزه را کفاره واجب نبود **فصل سوم** در بیان تقسیم روزه به آنکه روزه بر چهار نوع بود

اول روزه واجب دوم روزه سنت سیوم روزه مکروه چهارم روزه حرام و روزه
واجب پنج بود اول روزه رمضان دوم روزه کفاره سوم روزه دم شریف یعنی بدل
بدی قسح چهارم روزه نذر و نیت و چون عهد و پیمان پنج روزه اعتکاف و چه روزه
ماه رمضان واجب بود چون شش شرط حاصل شود اول آنکه بالغ بود دوم آنکه عاقل بود
سوم آنکه تن درست بود و از چارچهارم آنکه مقیم باشد یا در حکم مقیم پنج آنکه خالی بود
از حیض ششم آنکه خالی بود از نفاس و عیال ماه رمضان دیدن ماه بود یا سی کشتن
به سی روز از شعبان یا آنکه گواهی دهند و نفس بیدار ماه رمضان و روزه سنت بسیار
اما آنکه آنچه مذکور است بر شایسته قیامت اول آنکه پیرمایی دوم چهارشنبه
از دهم دوم سوم پنجشنبه که از دهم آخر چهارم روزه غدیر و آن باشد ماه و پنج
بود پنج روزه ماه و آن روز بیست و چهارم دی الحجه بود و معنی گفته اند بیست و چهار
دی الحجه ششم روز مولد ائمه و آن ماه ششم رجب الاول بود و مقیم روز بیست و پنج و آن
روز بیست و ششم روزه بود و ششم روز و الا فرس و آن بیست و پنجم دی الحجه بود و پنجم
روز و ثور بود و آن دهم محرم بود و دهم روزه عرفه و غیره بانی باز دهم اول ماه و پنجم
روز دهم اول ماه رجب نیز دهم نام ماه رجب چهار دهم نام شعبان یا یک دهم ایام رمضان

و آن نیز دهم و چهار دهم و پانزدهم از هر ماهی بود و دهم هر چه و شنبه روزه
مکروه سه بود اول روزه سنت در سفر و نیت دوم حرام کسی و بر اطلاق دعوت کند
روزه سنت داشت سوم روزه عرفه و آن کسی که از دعا خواندن نصف پیدا کند
یا اول ماه ذی حجه را که شک کرده باشد و روزه حرام هشت است اول از عیدین
دوم ایام تشریق کسی را که دینی باشد و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم دی الحجه
سوم روزه شک را بواجبی شش چهارم روزه نذر و نیت پنج روزه صیامت یعنی نیت
و آن چنان بود که چیزی خورد و لیکن سخن گوید ششم وصال آن چنان بود که یک روز و یک
تا سحر چیزی نخورد و ششم روزه واجب را در حال مرض و نیت چون بدانش روزه ضرری نباشد
رسد ششم روزه واجب را در سفر و نیت مگر چهار نوع روزه که در سفر و نیت روا بود
روزه نذر و نیت یعنی در نذر و نیت کرده باشد که در سفر و نیت و دهم روزه بدل بدی
سوم روزه بدل بدی کسی را که نیت از غروب آفتاب از غرات بیرون آمده باشد
چهارم کسی که سفر وی از غرات پیش باشد آن کسی بود که ده روز یک نیت است
کنند چون حکاری و قلاع و یک و مانند آن **فصل** در کفارات بدی آنکه گفته
به چهار قسم بود اول کفاره مرتبه دوم کفاره نیت و نیت سوم کفاره نیت که هم مرتبه بود و دهم

۱۱۶
 چهارم گفتار جمیع آنکه سه کفاره واجب شود او را و کفاره مرتبه بر سه چیز و چنانچه
 اول در قتل خطایی کسی که بموتی را بقتل بکشد بروی واجب بود که بنده آزاد کند اگر از
 اینها فرزند شود دو ماه پیوسته روزه دارد پس اگر ازینها فرزند نشد و شصت میکند را
 طعام دهد هر یکینی را یک نه روز اگر بنده بود یک ماه پیوسته روزه دارد و بر بنده بخیر
 روزه چندی دیگر نبود دوم ظهار یعنی کسیکه زن خود را گفته باشد که تو بر من چون نیست
 ما درین کفاره وی چون کفاره قتل خطا بود سوم در قضای ماه رمضان که بعد از
 زوال افطار کرده باشد و کفاره وی آن است که ده میکند را طعام دهد هر یکینی را
 یک مد پس اگر ازینها فرزند نشد روز پیوسته روزه دارد و کفاره نیز در سه
 چیز واجب شود اول در افطار کردن هر یک روز از روزهای رمضان بعد با سهوی غلظت
 دوم افطار روز کران روزه نذر میان بهدی عذری سیوم و خلاف کردن عمد یا
 خواه آن عهد نذر روزه باشد یا غیر روزه و کفاره هر یک ازینها بنده آزاد کردن
 یا دو ماه پیوسته روزه داشتن یا شصت میکند را طعام دادن هر یکینی را یک مد
 و کفاره آن که مرتبه بود و هم چنانچه در یک چیز واجب بود و آن خلاف سوگند بود نیز
 سوگند خوردن بر فعل یا ترک آن فعل و خلاف آن که کفاره آن بنده آزاد کردن بود
 یا ده میکند را

یا ده میکند را طعام دادن یا ده میکند را پوشانیدن پس اگر ازینها فرزند نشد روز پیوسته
 روزه گرفتار باشد و کفاره جمیع بر سه چیز واجب شود اول در کشش مؤمنی بعد و ظلم نمودن در افطار
 هر یک روز از روزهای رمضان بخیر نائی که آن حرام بود چون خود و غیران و کفاره آن
 آزاد کردن بنده باشد و دو ماه پیوسته روزه داشتن و شصت میکند را طعام دادن
 هر یکینی را یک مد طعام یا بداد و الله اعلم بالصواب و علی الله فی خلقه تمیز آنکه
 اجمعین بر حاکم یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و انقلبه علی محمد و آل محمد اجمعین اما بعد
 رساله است در بیان وجایات حج و کیفیت حج بنیوی که بجای می آورد و قتل از شرع
 در بیان کیفیت حج باید بدست که حج تمتع نام حج کسیت که از تکرار باشد حج
 تائمه فرسنگ و عمره از مقدم است حج او و مجموع واجبات حج و عمره شصت و
 پر شیدن جا را حرام و نیت عمره و احرام عمره و طواف عمره و نماز طواف سعی
 میان صفا و مروه و قصر این شصت و وجایات عمره است و باقی واجبات حج است
 پوشیدن جا را حرام و نیت حج و احرام حج و طواف عرفات و بیت مشرق
 روی حجره عقبه و زنج و خنجر یا تیغ و طواف حج و نماز طواف حج و سعی و طواف نساء

و نماز طواف نشاء و سبب بی وری جرات مثلثه و تربیت میان افعال با زیر بند
رکنی است نیت عز و احترام بهر و تفسیر طواف عز و سعی و نیت حج و در نیت حج
تیسر و توقف بر عافیت و توقف بر طواف و سعی و تربیت و حرکات احرام است
یکمیت سید و نسا و طیب و سر کشیدن و نظر در کعبه کردن و در غن یا بدن چون
پروان کردن و ناخن گرفتن و سوی کم کردن از بدن و درخت و گیاهی که شکست باشد
در ملک دیگری و دروغ گفتن و سر کوفتن و کشتن جانوران بدن مثل شیش و غیره و جامه خسته
پوشیدن مرد و زن و حوز و کشتن و انگشتن برای نیت و تفسیر زیورهای زمانه و حجاب
برای نیت و سر پوشیدن مردان و در زبر براه نشاندن و سلاح پوشیدن و بوی
رابعین و چون در نیت بداند که کیفیت افعال حج نیت بی که بجای می آورد رزق الله
و سائر امور معین چنین است که چون بمقام رسیده غسل سنتی کند و نیت چنین کند غسل
غسل الاحرام الله بقرینه الی الله و چون از غسل فارغ شود و جامه احرام بپوشد یکی را
سازد و یکی را بر دوش اندازد و نیت جامه پوشیدن چنین کند البس ثوبی الاحرام لوجه
قرینه الی الله و چون جامه پوشیده باشد سنت است که شش کت نما کند احرام
گیرد و در عقب نماز پیش یا فرقیه دیگر و اگر هیچ فرقیه ای نماند و عقب همان شش کت
با دو کت

با دو کت احرام گیرد و نیت احرام کند و نیت مقارن نیت نزد و چنین گوید اُحِرُّمُ بِاللَّحْمَةِ
الْمُتَمَتِّعُ بِهَا إِلَى حَجِّ الْإِسْلَامِ حَجَّ النَّفْعِ وَالْإِيَّ الْقِلَابَاتِ الْأَرْبَعِ لَعَفْدِ هَذَا الْحَرَمِ
لَوْ جِئْتُ بِهَاجِ لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ أَنْ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ لِلْمَلِكِ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتَكَ وَسَيِّدَكَ
تَكْرَارِ نَيْتِ تَأْتُونَ كَهَذَا مَا تَكْرَارِ بَعْدَ شَرَفِ زَادَ مَا اللَّهُ شَرَفًا رَسَدَ طَرِيقَ
كَمْ وَضَعُ نَزْدَ و بیا بد پیش حجر الاسود و سنت است که دهی که در بر گیرد و بپوشد و الا
اشارت کند پس بایستد چنانکه خانه بدست چپ گیرد و تمام بدن او بدون باشد از بر
حجر الاسود و پیشهای بدن او برابر کن حجر الاسود باشد پس نیت چنین کند که اُطُفُ
سَبْعَةَ أَسْوَاطٍ فِي النَّعْمَةِ الْمُتَمَتِّعُ بِهَا إِلَى حَجِّ الْإِسْلَامِ حَجَّ النَّفْعِ لَوْ جِئْتُ بِهَاجِ لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ
بِیْ فَهَذَا طَافُ كَمْ و چون غت شود تمام کند از روزه طواف کند و چنین نیت کند
أَصْلَى كَفَى طَافُ النَّعْمَةِ الْمُتَمَتِّعُ بِهَا إِلَى حَجِّ الْإِسْلَامِ حَجَّ النَّفْعِ لَوْ جِئْتُ بِهَاجِ لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ
إِلَى أَهْلِهِ و چون از خانه فارغ شود سنت است که آب ضمضم بخورد و از آن دلوی که بر
حجر الاسود است غسل کند و حجر الاسود را بپوشد و از باب صفای بدن و روح و بالی
که صفای آید و سزاگشت همین بالا البته متصل سازد و بعد از آن رو بکعبه کرده پیش
پایر البجاسته ای را خسته حاجت خواهد و نیت سعی میان صفا و مروه چنین کند ای سبکی تو

اشتراط بین الصفا و المروة للمتمتع بها الى حج الاسلام الحج المتمتع لوجوب قربته
 الى الله و نیت عمارت سی مانند چون بمرده رسد انگشت همین پادامه متصل
 و بعد لنگان باشد پادامه متصل ساخته عرض آنها کند و حاجت بخوابد و چون بخت
 سی کند تقصیر کند از روی سیر یا زنی سی یا از ناض و نیت چنین کند انصر للاحلال
 من احرام العمرة المتمتع بها الى حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الى الله و چون از
 تقصیر فارغ شود همه محرمات احرام بر وی حلال شود و چون شتم ذی تحریر شود که آن را
 روز تردید کند احرام گیرد حج در زیر ماه ان یا در مقام ابراهیم و کیفیت احرام
 و غسل و جامه پوشیدن چنان است که گذشت در محرم الا ان است که در نیت
 چنین گوید اللهم حج الاسلام حج المتمتع و ابي التليبات الاربع لعقد هذا
 الاحرام لوجب الحج قربته الى الله لبك اللهم لبك ان الحمد والمنة والمك
 لك لا ثم بك لك لبك و نیت است که نیت منم در منی باشند و نماز حج
 در سجده خف کند از روی بیکه پیش از زوال بر حرات روزه و نیت است که در حیات
 کوه در محرم ذی قعدة و غسل کند و و نیت است که در اول زوال نیت و قوف
 چنین کند انقف بعزفت الى غروب الشمس في حج الاسلام حج المتمتع لوجوب

قربته الى الله

قربته الى الله و واجب است که تا غروب شمس بخوابد پیش بمرده و نیت در اینجا و قوف کند
 و نیت بیت شعر چنین کند ابيت هذا التلعة بالمرء احرام الى طلوع الفجر في حج الاسلام
 حج المتمتع لوجوب قربته الى الله و در وقت طلوع فجر واجب است که بگوید نیت چنین
 انقف بالمرء الى طلوع الشمس في حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الى الله و نیت است
 که ازین کوه مثلاً سنگ بچند جهت رمی جرات همه معذور است انگشت درست و در
 دست و بر سنگ کل و چون بمنی رسد اول حجره عقبه را سنگ بزند و نیت چنین کند ان
 هذه الحجرة و سبع حصيات في حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الى الله بعد از
 فرج هدی کند و نیت چنین کند ان حج هذا الهدى في حج الاسلام حج المتمتع لوجوب
 قربته الى الله پس نیت ان را بعد دهد و نیت دیگر را بگوید نیت چنین کند
 ان تصدق يا هدي ثلث هدي حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الى الله و نیت
 نیت دیگر قدری بخورد و نیت چنین کند اكل من ثلث هدي حج الاسلام حج المتمتع
 لوجوب قربته الى الله و چون سر تراشد همه محرمات احرام حلال باشد و الا طيب
 و نسا و میده ارامی نه حرمی بعد از آن بگوید بجهت طواف زیاده و سعی و طواف
 نسا و کیفیت همه همان است که گذشت الا ان است که در نیت طواف زیاده

۱۲۳
 چنین گوید اطوف سبعة اشواط طواف حج الاسلام حج التمتع لوجوب قرینه
 الی الله بعد از آن دو رکعت نماز طواف حج کند و نیت چنین گوید اَصْحٰی کُنْ طَوَافُ
 حج الاسلام حج التمتع لوجوبها قرینه الی الله بعد از آن سنی کند میان صفا و مروه
 نیت سنی چنین کند اَسْمٰی سَبْعَةَ اشْوَاطٍ مِنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ حج الاسلام حج التمتع لوجوب
 قرینه الی الله و نیت طواف نساجین کند اطوف سبعة اشواط طواف نساجین حج
 الاسلام حج التمتع لوجوب قرینه الی الله بعد از آن بنی رود و در آنجا در میان تشریق که
 شب بازدهم و دوازدهم و سیزدهم است بسر برد و نیت چنین کند انیت طواف نساجین
 یعنی حج الاسلام حج التمتع لوجوب قرینه الی الله و در هر روز از ایام تشریق هر یک
 از جلالت نموده را هفت تنگ بنزد با نیت اول جمره اولی را که بجانب شمر است
 و بعد از آن جمره او سطر را بعد از آن جمره عقبه را و نیت چنین کند اَرْمٰی هَذِهِ الْجَمْرَةَ
 بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فِي حَجِّ الْاسْلَامِ حج التمتع اداء لوجوب قرینه الی الله بعد از آن بمقام
 ابراهیم آید و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند و نیت چنین کند که اَصْحٰی کُنْ طَوَافُ
 طواف النساء فی حج الاسلام حج التمتع لوجوبها قرینه الی الله و الله اعلم قال
 تبارک و تعالی فی رجب المرجب الف مرة استغفر الله ذ الجلال و الاکرام من

جمع الذنوب

جمع الذنوب و الاثم قال النبي صلى الله عليه وسلم من تمتع مرة عتق نفسه من النار
 و من تمتع مرتين عتق نفسه من النار و من تمتع ثلاث مرات عتق نفسه من النار و قال
 صلى الله عليه وسلم من تمتع مرة و رجه كدرجه الحسن و من تمتع مرتين و رجه كدرجه الحسين
 و من تمتع ثلاث مرات و رجه كدرجه علي و من تمتع اربع مرات و رجه كدرجه و قال النبي
 من ترك متعق فليس مني من ترك متعق لم يسئل شفاعة و من لم يرضها بأمير و رجه
 بنبتة و عده و غایبه لم يسئل شفاعة بکفن بیت نوبه بسم الله الرحمن الرحيم و قد
 علی الکبریم بغیر زاد من الحسنة و العقب السقیم فی الزاد لایح کل شیء اذ اکان القدم
 علی الکبریم نقل است که در عت تحول حل سید نوبه بخواند یا مقلب القلوب و الابصار
 و یا مدبر القدر و الثمار یا تحول الاحوال و الاحوال حول عالمنا الی حسن الحال صوره صوره متوسله
 سؤالات و صور نمونگی در مورد وکیل کند بدین نوع بگوید متعق کونکلی بنی
 هذا الوقت الی طلوع الشمس لا تجس ثانیات فی الحال حیث مرد بگوید قبلت عمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه این کتاب را خواص الاشیاء خوانند و بیان این کتاب بر شانزده قسمت
 کتاب بهتر است و الله اعلم قال اول در نسخ انسان و بهایم در نسخ طهور و

فصل سیوم در شافع رنجار و آثار **فصل ۱۱** در متاع چهار احوال **فصل ۱۲** در متاع جنین
 و اوراق **فصل ۱۳** در سموع **فصل ۱۴** در معرفت و ادوار **فصل ۱۵** در خواص و دشمنان و مضای
 برین مریب که باید کرده شد و برین کتاب از شانزده فصل است فضل اختیار کردیم بقدر
 حاجت داشت فضل آخر به تجربه نماند و باید که این کتاب را به دست ما اهل اندام
 اکنون استه اینیم و روزی که درین این فصل اول زن و مرد در متاع به آنکه از
 تعالی آید و بر این فرید از قطره آب حی چنانکه خاصیت و موجود که از هر نوع اندر
 انواع در تن انسان و ولایت و چهل شش پاره استخوان آفرید و بر هر روی استخوان
 گوشت آفرید و اندر گوشت رک آفرید و اندر رک پوست آفرید و درک سینه
 شست آفرید و جسم مردم غذا بر گها رسید و نیز عصب داد و عظام آفرید و گوشت
 بر جای بداشت بقوت بکه یکم از غذای عزوجل دل را بر همه اعضا نشانه آفرید و همه
 اعضا را سپاه او گردانید چون دل اندر صلاح شد همه تن درست باشد چون دل
 به فساد افتاد و همه اعضا فساد افتاده باشد و دل آفرید دل را نورانی بماند
 باشد و دل سوس است چنانچه در دل آمدن جان است و مغز جای که عقل است و
 جگر معدن حرارت و شمع است و معده ای که تن است و شش خادم تن است و پیرز

زندان تن است و جگر در بطن جی جای که خون است و زهر و جای که صفرا و شش جای که
 بلغم و پیرز سودا و غذای تعالی در معده آدم چهار بار آفریده است یکی را جان به گویند و
 یکی را مایه گویند و بیسم را مایه گویند و چهارم را دانه گویند و به حکم آفریده جان به طعم نام
 معده بکشد و دانه را مایه مضم کند و مایه که طعم در معده صرف کند و دانه طعم از معده بچشم
 کند با هر غذای تعالی جان به از خواست و مایه که از معده است و مایه از زنون و دانه از بلغم
 از غذای تعالی به قدرت آبی مایه و بر روی بسیار فضل کرد و دیگر به سبب وجود است
 مکرر چون علم عقل و خورد و نطق و غذا خنسی و پرش کردن او و اگر صفت فضلی است
 بر آدمی بیان کنیم دراز کرد و اندر دهنه علی آفرید که دیگر حیوانات بنا فرید اکنون
 که در بیضی و مضار و در پند از غذای او بکار آید تنویر الهی و خاصیتها که در آدمی موجود است
 را بدان که غذای عزوجل در تن آدمی حدودی که در آن هر یکی جدا از صفتها آفرید
 از هر نوع مردم را بر یکدیگر و بعضی و غیره و خود و اندر آدمی خاصیت موجود کرد و اگر موی هر
 آدمی بپوزانند و به سر که تر کنند و بر سبک گردیده و به سبک شود بسیار و هر که موی
 سر آدمی را بپوزانند و خاکش را به کلاب تر کنند و بر سر زنی که و سوار از آید به
 در صحت بار دهند و اگر موی سر آدمی را در شش خود ده و در حفظ از آید و کند و اگر

۱۲۴
سر آدی را بسوزانند و بیایند و در بو اسیر کنند به شود و اگر نه ان باشد نه از خود
کله آدی را بر کمر نه و خاک نمک در و کند و تخم بخره در و کند چون برید با خود
هر که بوی او بشنود مطیع و فرمان بردار او گردد و اگر موی سر آدی را با بوی خوش
و باغود و لعل و هر که بوی او بشنود مطیع گردد اگر استخوان آدم مرده را بسوزانند و بیایند
و بر هر بو اسیر افتند و هر باطن او را ببرد و اگر او را چشم جوان کشند و کور شود و اگر
که باز روشن شود بگوید نوشا در خون میا ووشان و تک هر سه را بر هم زنند و خورند و بیایند
و بیایند و چشم جوان کشند روشن شود و اگر ده دندان در دندان مرده را در
یکد در دندان کشان شود و اگر آب منی آدم را با مود و بخورد کسی دهند مطیع او گردد
اگر شیر و خمر به پسر دهند چون زمان مرد طلب باشد و اگر شیر زمان را با شیر آب بر
زمار بندند یک ستاره پاک کند و اگر زنی دل استر بخورد هرگز آبتن نشود و اگر یک
استر را در ناف زن مالند و با بوی باموت کشند هرگز آبتن نشود و اگر پوست
خرا بر دندان نهند در دانتان اگر آب سر کین خورا در بینی چکانند خون از بینی
بازد و اگر زنی را در هم ریش باشد پنبه یا شرف تر کند و بر گیرد به خود اگر
سم خورا در میان خواند و و کشند و کال از آن خواند بگریزند و اگر صفه خورا
به جگر کند

چوب شمع پاک زدن اگر کسی را زخم کزیده باشد در گوش خود بگذرد اگر دم کزیده است
در دماغ کش شود و اگر کسی را در انگشت در دماغی پیدا شود با کسی گوید و در گوش خود
در دماغ کش کند اگر سر خورا در خواند و آن کس هیچ کس در آن خواند خواب نکند اگر بزم گوش
خود در شراب کند و بخورد کسی دهد به پیش خود و اگر فضل بیایند و در چشم چهار ما کشند و اگر
پس چوب خواهند که روشن شود نوشا در خون میا ووشان و تخم هر یک را بر هم کشند
و بگویند و در چشم او کشند روشن شود و اگر سر خورا مرده را در گوش بیاورند و در گوش
سکن خود اگر خون آدمی را در جاست بپاشند و بعد از چوب کشان آب سر آب
و غسل کنند و به جرات مالند سود دارد و اگر خون آدم را در جاکه کشند و بکشان
در آن جاکه اند اگر خون مردم را در جاکه اندان کنند چون چراغ بسوزد و اگر منی آدم را
جرات مالند به خود و که صورت را نیز به بود و اگر منی با شکو نه کس بیایند هر که بوی
او بشنود مطیع گردد و اگر نه آدم را خشک کند و خورند بیایند و در چشم کشند و خوری
ببرد و اگر چه آدم را بکشد از دند و در جاکه اندان رینند و هر جا که بیفزود چراغی می
ببرد و اگر جانی که کج باشد اگر بول مردم بخورد و یوازند و بپزند و در دماغ بپزند و هر که کج
غالب آدم را بپاشند و خشک کند و باید و به غسل چوب کشان و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

۱۲۵
بند و بنود اگر آن کرم دراز که در زیر آوی می افتد در پایه خشک کند و بایند و در چشم کشند
سفید بر آید اگر زنی شیر اسب را بر چینه تر کند و با خود ببرد و بر تنه و فتری رسد در
صفت زن بد آنکه خدای تعالی بفرستد اندر میان جدا گانه خاصیت از نیده است اگر
در شیر زن بتاند و در چشم کشند سفیدی را ببرد و اگر در گوش چکاند و در گوش کشد
شود و اگر شیر زن خشک کند و خون بوی افتد کند و خورد بایند و با شرباب بپزند
و بنشینان بخورند سنگ از زمار میرد اگر موی سر زن را در آب اندازند زور
کاری مار کرده و بدست یک سال بنود و موی زن چون بسکه تر کند و بر کوبیدگی بسک
دوانه نهند به شوق و اگر بول زن در چشم مالند آب باز دارد و اگر زن بیکه کوی کیم
کند آبتن نشود اگر خواهد که بدستند که در زنده در شکم در پیرست یا دختر بپزند
که زن شیر خود را در آب دوشند اگر شیر در سر آب آید دختر است و اگر در زیر
آب رود پیرست و اگر سر میان مادر سرخ باشد پیرست و اگر سیاه باشد
دختر است **فصل سیم** در صاف کردن و در کدگان نیز جدا گانه خاصیت
اگر دندان کودک پیچیده و زن با خود دارد هرگز آبش نشود و اگر پوست قیص که
چون خشک کند و بسوزانند و بکسی دهند نفوز با نند اگر او ابرص میز باشد با بخورد

منع بود یک عین پوست قیص با بوی خوش یا میزند هر که بوی آن بشود تا یک روز
کرده و اگر سر کین کودک که از مادر جدا شود و بکشد و خشک کند و در چشم کشند سفید بر آید و اگر
نیز بر و اگر ناف کودک چنان پیچیده خداوند قولنج با خود دارد به شود و اگر کمر کودک چشم کشی
مانند که آب آید به شود **فصل چهارم** در صاف کردن حیوانات نیز و بک و جوک و غرس
کف ر و کو سفید و کوش و شروک و زنده و زنده و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش
در اسه **صفت پنجم** اگر سپه او بزرگ نامور نند خوب شود و اگر بر سوختگی نند شود
و اگر بر خود نند و دو دو دم نزدیک او نروند اگر بر دست و پای مالند سرمانند اگر
زهره شیر زن هره کرک با یکدیگر کسی با خود دارد در چشم خلاق غیر باشد و اگر پوست چشم
بیشتر کسی با خود دارد و دو دو دم از او بگیرند و اگر دندان او کسی با خود دارد و در چشم
شود و اگر موی افتد از زیر جلد او بدست دو کند بود دارد و اگر در خانه نند نشد
از آنجا و آن خانه بگیرد و اگر کسی کوشت شیر بخورد و در و نام دارد و اگر کسی بر سر
از نشین از نشین این کرد و اگر دو کند در جای که روبا و شعلک پشند
بگیرند و اگر مخر شیر کسی بگیرد و در روغن زیتون کشد و در گوش که چکاند به شود
صفت نهم در اوجا صیت است جالینوس حکیم گوید که هر که یک شمشیر در روز

۱۲۹ پنجم پستیل بخورد نبات فریب نهد و اگر زهره او خشک کرده باشد و در چشم
 کشته بخندی را به برود اگر ریم گوش او کسی در شراب کند و بخورد کسی دهن نبات
 مست شود و یک هفته بیدار نشود و اگر کسی کف دمان او را بزنی دهد تا بگریزد
 هرگز آفتن نشود و اگر سرکین فیل را بر اندام مالند همه جانوران جنبه از او بگیرند
 و اگر در خانه دو کند موش از آن خانه بگیرد **وصف پنک** چمن گویند که پنک
 جانور عظیم است با تیرا که جانوری در کوه بالا بلند قصداً کند اگر دریا بدو راه
 کند و پنک از تاریکی از آدم سخت ترسد چون به پند بگیرد و از آنان خاصیت
 بسیار است اگر گوشت او کسی بخورد فریب شود و اگر گوشت او خشک کرده بر ششها
 پراکنده کند سود دارد اگر پوست پنک را کمر بسته در میان بندد با هر که خوست
 کند مظهر کرد و اگر کسی ناف پنک را بخورد و او سک بر او بماند نکند و چشم زخم
 روی نرسد اگر کسی زهره پنک درشته باشد بجای زهر است اما اگر خشک کرده باشد
 با عوزه بر تن مالند سود بسیار دارد و خاصه بر سستی سیاه و در سر پنک اثر باشد
 یکی زهر قاتل و یکی دیگر را با عطر نبیند هر که او را بخورد در دهه کسی عیب او کرد
 خاصه زمان دین تفراتین باید داشت که هر دو سحر را یکجا نهند هر کدام که کشد

نشیند

نشیند و میرد او در هر است و هر کدام که مگس باشد و نیزه او خوب است اگر لوی سنگ
 در خانه دو کند گدوم از آن خانه بگیرد اگر دندان پنک را با دندان موش خورد کرده زهر قاتل
 و اگر کسی سرکین پنک مالند را بچوبه در میان او چوبی باشد بر شاک خنجر سفید و زرد فام باشد و
 ششاش او چنان است که اگر بر سر زبان نهد سوزش کند و اگر آب افکند در بن فرود شود
 هر که با خود دارد فرزند از او نیاید و او را بر زبان فلک **فارس** زک خوانند و اگر زنی قدری از
 آن بخورد هرگز بار نگیرد **وصف کرک** اما کرک نبات دزدی مکتور باشد و غلبه یونیم
 بر بید که بوی ده فرسخ زده نبات کتبه باید و از مردم برهنه بختش باشد و برسد
 و نیز از خاک بگیرد و بوی پاز و موش خوانند شنیدن اگر کسی پاز و موش چن خطی
 و بر خویش مالند کرک نزدیک او نهد اگر زنمان بر کرک کرک کینه کند هرگز آفتن نشود
 اگر کتخوان فیل بر کران کوفته پاز نهد که در میان کله باشد کرک در آن کله زبانا
 نخواند ریشه خاصیت کرک بسیار است اما مختصر کردیم اگر دندان کرک بر کران کوه کینه
 هرگز او را به صرع دیوانه رحمت نهد اگر دندان کرک با دندان کوهک مالند بی او
 دندانش بر آید و اگر دندان کرک با خود دارد سک با او مالند نتواند کران اگر دندان کرک
 و پوست شتر یک پند بر کران سپ بندد آن اسپ از همه اسپ سبق برادر

۱۲۷
 کسی خواهد که خیم او از اسب پیفتند دندان گرگ در آن زمین که آن است بر مانند خاک
 کند اسب بدان زمین بدو نه چون بر سر آن رسد در حال پیفتد و اگر چشم برست گرگ
 کسی با خود دارد از هیچ کس نترسد و از دود و دهم او را بیم نباشد و اگر از گردن گرگ
 کند و در شیب هم حکم کند پس در هنگام بی موت قدری دندان آن قضیب را بکشد
 هر که بجا موت کند هرگز خراو با کس دیگر و خنکند و خوب است اگر پوست گرگ را چیده
 باید که ز شمش نیز از پوست کرده باشند بر همان کشند هرگز پاره نشود و در صفت
 اگر کوب پای گرگ را بر نیزه کند خیم ظفر یا بدو خیم او با او متاقست نمواند کرد
 اگر دهنه گرگ را به هی و رقریه یا در دهن و فن کند هیچ گرگ جان ده نتواند
 رفت اگر در جبهه صحنی باشد و در آنجا دایره زنند موی دم گرگ را در آنجا بپوشانند
 و دوبره بترکد اگر زبان گرگ بر کوهک بندند صرح و دیوانه باز دارد **صفت گرگ**
 اگر کسی را نغزو با نند ما که بید باشد جگر خوک را با شراب از عشت بخورد و در
 بر دی کار کند و اگر بوسیل بریزند و کسی از او بخورد و او را بول هرگز نکند و
 اگر نکی که خوک بر او بول کرده باشد اگر خداوند صرح با خود دارد منفعت کند
 اگر کسی کف و بال نوک را بخورد و بواند دهان و دلد اگر به خوک را در خانه

کسی مانند دشمنی از این پند اشود اگر به خوک را در هم اسب مانند که سوده بود
 شده باشد بگویند و اگر سر کین خوک را در زیر دخت با دهم یا الوصیح خوک
 کند چنانکه به سر در دخت رسد است و این پند شود اگر کوی خوک در ورق زربویند
 در زیر بالین نهاند آن خفته تا چندین وقت بیدار شود اگر بخواهد خوک در آن
 صاحب تب ریح بندد و دارد **صفت خرس** و خرس از آتش بسیار ترسد و در آنجا
 بسیار باشد هر که به خرس بخورد فریاد شود و اگر سپه او را بر جای دندان کودک باشد
 دندان او بی درد و آید اگر دندان خرس بر کودک بندد از کودک بوی خوش آید و
 کرد و **صفت کفتار** اگر کسی پاره از اندام کفتار را بخورد و در هر جای دانه
 اگر پوست کفتار را خداوند با صورت روی نشیند بود و اگر کسی دندان راست
 با شخ یا موی بر آن که در دندان باشد بیاورند بود و اگر زهره کفتار را
 در چشم کشند در دندان کفتار زهره کفتار را بیدانک برنی دهند بخورد شتو
 و اگر بولند اگر در اندام مانند زردی بدن را ببرد اگر دندان رست او را کسی بخورد
 سگ یا بایک نکند اگر سر کین کفتار را در کبوتر خانه نهاند کبوتر بسیار بخورد اگر کین
 کفتار را بر سر کسی بیاورند که سر او آس رشته باشد بگویند اگر سر کین کفتار را در خانه

۱۲۸ پنهان کند هر چهار پایی را که شکم در کند چون در اینجا بکشد به شو اگر کفار
 هم چنان در دست آرند در دست و بر این کند و در گوش را بگیرند هر کرا
 بوا سر لجه باشد قدری بخورد مالند شفا یابد اگر کسی گوشت کفار را بخورد
 در شفا اگر کسی معتقد کفار را بکشد و بخورد و بعد از آن زمین مقصد
 محنت یا مالون مالند ان علت از او بر طرف شو اگر قتیب کفار را در جایی
 کند و بخورد کسی دهند که او را مامور باشد بود بسیار دارد اگر کسی پسر او را بکشد
 و باروغن کل کوفی بیاورد شب پشی و گوش خود را چرب کند خشکی را ببرد اگر او را
 بگوید دهند که شب برشته دل کند سود دارد اگر کسی پسر او را باروغن زمین
 بیاورد و بر کلف مالند کلف را ببرد اگر پوست کفار را بر کوه کند بندگان
 گفته را سود دارد صفت کاه و جانیوس گوید که گوشت کاه و کران هست و خشکی
 دارد و سرد است و هر که را خوردن او چاره نباشد بر که در عفران با بخت
 که بود در آن روز یان نداند اگر خون کاه در جراحی که خون بسیار از او آید
 مالند در عشت خون بایستد اگر کسی را از پنی خون آید و باز نه ایستد گری
 کاه و در پشت پنی او نهند در حال خون باز ایستد اگر زنی در نور از این کشتی

کاه و در پیش دو کند در عشت بار نهند اگر کسی سر کین کاه را با کسر بیا میرند و
 با روغن زیت به نفس نهند شفا یابد اگر کسی سر کین کاه و زهره او در زیر
 او کند در حال زهدانی بیندازد دیگر اگر سر کین کاه و کرم کرده بکشد که کین
 سود دارد و دیگر اگر زنی از حیض پاک نشود سر کین کاه و بدان جایگاه نهد پاک شود
 زهره کاه و باروغن یا سیمین زنان بخورند از حیض پاک شوند دیگر اگر زهره کاه
 آب نارد در گوش چکاند در گوش ساکن شود دیگر زهره کاه و با فطران و سیمین
 سر کین کاه بیا نهند و در شقیقه مالند سود کند دیگر اگر زهره کاه و در چنان فرو
 مالند پاک بسیار کند دیگر اگر زهره کاه و بر سیوه های خام مالند زود بخت شود
 دیگر اگر زهره کاه و خشک کند وزن با خود دارد و خرج او تنگ شود و اگر زهره کاه
 بر دیوار خانه مالند گزند کان از آن خانه بگریزند دیگر اگر زهره کاه و بر قتیب
 بسیار فوی کرد و دیگر زهره کاه و آب خطمی بزنند و سوسه و رشک ببرد دیگر
 زهره کاه و مال با کل بیا نهند و قدری قطران سیخ بخندار در وی کند و در گوش
 کند در گوش ساکن شود دیگر زهره کاه و ماه و خطل و بادیان کوفته بیا نهند
 مقصد حب قویج مالند در حال قویج کشم دیگر زهره کاه و بر کلف مالند سود کند

۱۲۹ دیگر زهره کا و اگر در گوش چکاند که چشم او در کند در حال کنگ شود دیگر زهره
کا و زهره ماهی با خرمالیند و به بریشم سیاه کند زن با خود بردارد
حال حیض او کشاید کرد و بار گیرد دیگر زهره کا و در گوش چکاند و در گوش کنگ
شود و اگر کعب کا و را بوزانند و با گشیز و زهره کا و بیا نیزند و بر کلف مانده
به شود و دیگر اگر کعب کا و را بوزانند و بر شیر تر کنند و بر دندان نهند
سکنم شود و اگر رسم او را در سر که غسل کنند و بخورد کسی دهند که سوزا و
آماسیده باشد شفا یابد دیگر اگر موی گوش کا و در طم کند و بخورد کسی دهند
نالن شود و بیم هلاک باشد و اگر رسم او را بوزانند و خاکش را بر جاذ
که ریش باشد بپاشند به شود و دیگر اگر استخوان کا و را بوزانند و با خون
سیاه و شان و کنگ بر ریش چهار پانند دست شود و خواص آب و دیگر
هر که سر کا و سنج را خدا و مذتب رنج بخورد و آرد **صفت کا و زهره ماهی**
گویند که کا و زهره را جدا گانه خاصیت است اگر مغز کا و زهره با روغن کل سنج
بیا نیزند و در گوش چکاند در گوش ساکن کرد و اگر مغز استخوان او را با روغن
جوز بکند از دست و بر دست و پای که خشک شده باشد باند بصلح باز آید
اگر اول کا و

اگر اول کا و زهره را با عسل بیا نیزند و در چشم کشند شب کور بر آید اگر کسی قیص
زهره را بخورد زنی و عسل که مرد را دوست نداد چون او را بخورد مرد دوست کرد
اگر کسی شش غیر خفیه جگر کا و زهره را با آرد جو بیا نیزند و صمغ کند و بر سر اندازند
کن کند **صفت کا و زهره ماهی** اگر کوبیده جدا گانه خاصیت است اگر زهره کوبیده را
جائی بریزند یکسان همه را با خراج جمع شوند اگر خایه کوبیده را در زهره خشک کنند و بخورد
ججاج را سود آرد اگر مغز سر کوبیده را در روی کوبک مالند کوبک زیر کعبه اگر
استخوان کوبیده را بکند از زهره و برینی مالند خواب خوش آرد **صفت کا و گوشت**
گویند که کا و گوشتی با مغز استخوان است اگر یک را به بپزند و اگر هزار که همه را
بکشد اگر سر او را با سومان بیا نیزند و با عسل بیا نیزند هر که او را بخورد هرگز
در شکم او باشد همه بپزند و هر که استخوان از شکم بر جسته در هم شک بر او نیند
با مقابل او تخم جازی بیا نیزند و بخورد و خونش کم او را منفعت کند اگر مار کوبیده را
پوست او نشیند و آرد اگر قیص ام را خشک کنند و بکند از زهره چون کسی
کینه بسته باشد بآب بپزند و آن آب باز خورد در حال کنگه کرد و اگر خدا
قولی بخورد شفا یابد اگر زهره او را در کاغذ چربا نویسد و زهره زنده چون طلا شود

اگر در چشم کشند شکم روی را بر برد اگر خایه او را بریان کنند و بخورند محبت
سود دارد اگر استخوان او را خاوند بت با خود دارد سود دارد **صفحه**
چنین گویند در کوفته خا صفتهاست و کشتا و قوت تمام دارد هر که می خورد
خسکی از او بر دوی گردد و دوش سخت گردد اگر نیز کوفته را قرقره کنند او را
او را بکشد بد هر که خور او را با روغن کل و دیریندگان بنده بود دارد اگر با
بغل کوفته را معده را یک با قلا با مورد و پیازیند و باد افکن را دهند یا بخورند
سود دارد اگر استخوان کوفته را بوزانند و با بیشتر زن سرهم کنند و برایش بپزند
که در دوش کرم افتاده باشد خون کند و به شود اگر سرکینی او را غوره نمایند
آواز بکشاید اگر بر درم نهند سود دارد اگر دود کند جنده بگریزند اگر با عسل
بریزند خوب نهند سود دارد اگر با لادن جوهر بپزند و بر درم سخت
آماس و درد زانو پاره گوشت بپزند و بر این نهند سود دارد و دریا
خود که از مردم که بولف کتیم اگر سرکینی کوفته بگیرند و هم چندان
جوهره کنند و با سرکه جگر کنند و بر صدف مالند آبله را بر دوا پاک کنند
جانبوس گفته اگر کسی را کزده یا کزیده باشد پوست بر کرم در آن نهند
سود دارد

سود دارد اگر زهره او در دگر مالند با هر که بخت کند و می بخوراید اگر زهره او با
کل یا میزند و بخورد کسی دهند که او را ضیق النفس باشد سود دارد اگر زهره او را
شاد در بهم بپزند هر جا که مالند هر که مورد یا نید اگر زهره او بزناف گوشت مالند
شکم او براند اگر زهره او را آب با خود نشه قطره ندکوش چکاند درد دندان
اگر ترشخا لوانه زهره کوفته بکوبند و شاف کنند خارش معده را سود دارد اگر
کوفته را کسی بخورد دیر محبت دل گردد اگر زنی دشوار زاید سر او را در پیش او
دود کنند در حال بپزند اگر پسر بزرگ را بگیرند و روغن او را بر دوزند و دگر با
مالند قوی گردد اگر پسر بزرگ با و دم تنج و فرزند آواک تنج همه با هم بکوبند که
از آن بخورد و میرد اگر کرم پستان او را با قندی سمع عربی هر کسی که با زهره
بخورد سود دارد اگر کرم کوفته را در زیر گوشت دود کند در جامه خواب نشاند
صفحه چنین گویند که بزغاله خاست بسیار دارد اگر گزیده در جفت بزغاله
قیه کشند و یکی دهند که بخورد و در دای بدی خورده باشد سود دارد اگر شاف
بزغاله و دیر بر کسی گذارند هر چه کرده باشد در خواب بگوید اگر کسی داری
بر خورده باشد خون او را بخورد و دود **صفحه** چنین گویند که در پیش

۱۲۱ بسیار است و آن خفیت که در پیش می باشد در قیاس می باشد اگر چه او را
با با و امین و غیره و آوی تنخ در جانی نهند هر جا نوری بخورد بخیرد اگر زهره
بره زنانه در او ماند بیا خوب کند اگر زهره او با قطره آب غسل در آن
چکاند در او ساکن شود اگر زهره او در کله ماند و در او برسد و اگر کسی
در پیش بخورد چون در او می خورد و با شد خوب شود اگر کسی اسهال باشد
کوشت پخت باک می شود اگر کسی که بکشد و بر که کشند و بجای وند
پیش را بخورد و صفت او را دور اندازند بسیار سود دارد اگر خون پیش را که
بینی باشد سود دارد و اگر از پیش او قتل کند در دست نعل بندد
و در او اگر سر بر بزند در زیر سر پانند تا در زیر سر او بود و مدار نشود اگر سر را
بخوراند هر جا یکا سوخته پرا کنند در دست نعل اگر پیش در زیر خشت
دفن کنند میوه او زود برسد اگر سر او با نعل در دست در پیش نهند تا
بخوشد زهره و حلیه با او بیا میزند و بزنند تا نام مرهم خود هر جا که
شکسته باشد نهند خوب شود اگر هر شش کوفته با آرد جو بیا میزند و خشک
کند با غسل و با چدر و بیا میزند و بر تن زین که درد کند با نعل باشد اگر
کند

کو خفیه با نعل یا زیر دهن دود کند بختب از سود دارد **صفت** اگر خفیه
سک بکوبند با کوشت و بخورد سک و نند بعد از بدی صبح دندان ای او خفیه
و نیز کوبند تخم پید و بخورد سک و نند بخیرد هر روز صیت بسیار است اگر
سک را خشک کرده بیا نند و بر یک کوبند و نند سود دارد اگر زبان سک در زیر زهره
یا کفش دوزند بر او با یک کنند اگر موی قهای سک را بر بند و بر کزیدی سک نند
سود دارد اگر خداوند صبح بر پوست او نشیند سود دارد و خداوند با صورت را
هم ن میوه دارد اگر بول سک را بر قضیب نند و با زن جاع کند آبتن شود اگر که
قضیب او بر رانی نند و جاع کند شورت بسیار نند اگر مغز او را بر شوک نند
که در گردن بر آید باشد سود کند اگر شیر او در جایی باشد که مو باشد مو برود
او با غسل بخورد زین دهند که کوه در شکم او درده باشد فی الحال بخورد و شو
ناف او بر کوه بزند دندان او بیدرد برون آید اگر چشم سک از روی
بیا نند و با سنگ تقطیر نند آن را در چشم کنند در شب به از روی
به نند **صفت** با عین کوبند که اسب جاوز بر چله تر از رو با نیت اند
او بوی نافوش آید و در او صیت بسیار است هر که را در نیت باشد

۱۳۳
سکینه رو باه بریان کرده بخورد بود دارد اگر سپهر رو باه در دست و پا نشد
سرمه را و کار کند اگر بکشد از نند و در گوش چکانند در دشت اند اگر سپهر را
با شرف و گوش در جای مالند که مو پاشد مو بر آرد اگر سپهر رو باه هر که بر پیشانی
مالد خوابش نبرد اگر سپهر او را با روغن سوسن در گوش چکانند در
گوش را ساکن کند و هر کس زهره او را بشوید خواب بر او خفت کند اگر زهره او
بشیر بپزند و خشک کند هر که را درد زهره بود قدری لند او بر زهره مالند
به شود با قدری تخم خیار و تخم باریک اگر نفع دورا با هر جا که مالند موی بر آرد اگر
و ندان او را در کدک بپزند و با روغن در گوش به برد اگر گوشت او را
در نایب بپزند چنانکه خوب بچسبند پس هر که را درد پیوند بود در او
مالند به شود اگر سپهر او را خشک کند و با غسل بپزند هر که بخورد طبعش
دل را سود کند اگر چهار دست و پای جداوند نفوس را با دینزد دست
شود **صفت شغال** در شغال خاصیت بسیار است اگر گوشت شغال را
کمی بخورد با دمای زشت را سود آرد اگر کسی خون شغال را با برک بپزد
به پزد و کسیر که درد گوش باشد در بنا گوش مالند بود و آرد اگر سپهر او با روغن

بکشد از نند هر که را با سرد بود در او مالند بود دارد **صفت میمون** چمن گویند که میمون
جانوری باشد بازی کن و او آدمی خجسته حق بجانب و تم صورت او را تبدیل
کرده است و زود آموزد بسیار شد چمن گویند که مردی در میان پستان فها و یک
میمون دست بر همه عظام او مالید تا دست بر ذکر او نهاد و علم گرفت و
خوشی را در زیر او نهاد و با او جمع شد و اندیستن باب حکایت بسیار است
را مختصر کردیم دوری خاصیت بسیار است اگر دل او را خشک کند در شراب و
کمی بخورد در دل را سکو کند اگر خون او را بخورد کسی و هند کند شود اگر کرب
با روغن و خشک چوب کند دیوانه شود و در کرب خاصیت بسیار است و چنان
گویند که اگر کرب غریب را بریان کنند و بخورند و نیم تن درست باشند و زهره او
نشود اگر خائیه کرب را خشک کند و در موی بپزند و در قصب مالند با هر
زخمیکه جماع کند بغیر او کسیر نخواهد اگر خائیه کرب سیاه را برون کنند و بگویند
و بر سر تشش نهند همه را و گرم و خف و جانوران از زخم بگریزند اگر خائیه
کرب سیاه را با پیس بر سرخ در باج بریان کنند و آن روغن را بر قصب مالند
بوقت جماع کردن مفعول عاشق فاعل گردد و چنانکه در زخم مالند اگر دل کرب سیاه

۱۳۳۳ بخور و شب بپوشد اگر دل کرب و سیاه را با پوست کرک بر بازوی راست بزند و بپوشد
 بر روی خطریا بد اگر کسی بخطر خون از کوشش کرب سیاه بکشد و با غایه جان ببرد
 با خود دارد و اگر بوی او بشنود و بخت دارد شود اگر سر کین کرب سیاه در زیر زبانه دو کند و کرب
 مرده از شکم او میخورد اگر سر کین او با روغن مورد و بر کسی مالند که تب است از دهنه باشد و
 دارد اگر سر کین او با نیم مثقال روغن زنبور یا بیزه دهد یعنی کسی چکاند که لقوه در دهان
 سود دارد اگر سر کرب با روغن کل در شراب بکشد کسی مالند دیوانه شود اگر سیاه در شراب
 خورده مالند سود دارد و **صفت دق** چینی گویند که دق جانور است بشکل کرب
 اما از کرب بزرگ تر است و در زمین روم بسیار است و در اوضاع صفتهاست
 اگر گوشت او کسی بخورد با دلقوه و ابلج را سود دارد **صفت خار شیت**
 چینی گویند که خار شیت و جنس شبیه یکی بشود و یکی سیاه و آن سیاه در وند و
 باشد و سفید در همه جا باشد و در اوضاع صفتهاست اگر خار شیت را بسوزانند
 و بر ناصه بمانند درست شود اگر خار شیت را بر روغن بپزند و آن روغن بر
 جای مالند که مولد زخا رفته باشد سود دارد اگر بر زخم یا همین خار شیت را
 بجوشانند و آن روغن بر روی مالند از هر جا که حاجت خواهند داد انوشا اگر گوشت

اورا بخورند و در جگر درد و پهلوی بادی که از سردی باشد سود کند اگر گوشت او را
 بر میان کنند بخورند و خام و پیس برده اگر کسی بول گرفته باشد شکم او را بر میان کنند و بخورند
 در حال بکشد اگر زهره او را با کافور و زنجبیل چکانند درد سود دارد اگر چهار دست و پا
 او را بر چهار دست و پای نفوس بیاورند خوب شود اگر مغز او را بسیار بزند و بر سر مالند
 مالند نه خود و مغز سیاه قوی تر باشد **صفت موش** چینی گویند که اگر جای که موش بسیار
 خاکستر با لوط در جای که این ریزند و در روغن خالص است اگر بکشد بکشد و جگر خاند
 و را کند و بکشد اگر کسی نفوذ باشد مار گزیده باشد موش زنده بدو نهد
 و گرم بدان مالند و گوشت او را خنک کرده بر جای که کسکه زخم که او و شتر خورده باشد
 رفته اند درست شود اگر خون او بر کزدم گزیده مالند سود کند اگر سر کین موش را با
 بکشد دارد که قوی باشد بکشد بید اگر خایه او زن با خود نگاه دارد آبش بخورد اگر جگر او
 بخورد خداوند و در جگر دهند سود دارد **صفت بر بوع** موش گوشت چینی گویند که
 بر بوع موش صحرای گویند و در اوضاع صفتهاست اگر خون او را در عشتیکه که کس از مادر جدا
 شود پاره در چشم او کشند گوشت چنان شود که هر کی که خوری پنهان باشد او بیاید و
 ریزد گوشت شود و عاقل گوشت **صفت کوفه** چینی گویند که کوفه گوشتی است و آن بسیار

و در اوضاعیست اگر زهره او را با رخن بسیار بد و در دوار باشد به مانند
انچه در دنیا دید اگر خون او را در سنگ یا قوت باشد و در آتش باشد بر چن پز
آرند و بنشیند رنگ او خوب شود اگر خون او بخورد دیوانه دهنش بشکند و آنگاه
سنان پیدا کند اگر سرکین او را بر جای که گرم کرده باشد باشد خوب شود اگر خایه
او را بریان کند و بخورد جماعت را سود دارد اگر شخ او را با سه درم بطرز بسیار
و بخورند خون از شکم باز آید اگر دهنک او را بسوزانند و با سه کهنه در قصبه باشد
قوی کرد اگر استخوان او را خند او مذبت با خود دارد که در **دشت نمند**
چنین گویند که سمندر جانوری باشد آتش گشت در آتش رسد و شتر است پروان آید و او
خاصیت بسیار است اگر زهره او را چند رنگ بآب خود بچشانند و در شیر تاز کنند
و بخورد کسی دهنش که او را هر قاعله خورده باشد شفا یابد **دشت نمند** چنین گویند که
خفاش یا بزبان پارس شب پره گویند و بر وز طاقت پروان آمدن ندارد و او
خاصیتها بسیار است اگر شب پره را خشک کنند و بسایند و بر رخن برزد که مردت باشد
بکشد و دگر را قوی کند اگر او را از رخت بیاویزند و از او بگریزد اگر دل او را
کسی بیاویزند او را خواب ببرد اگر بر او با خود بیاویزند در وقت بخت خدا
خواهد بخت کند

خواهد بخت کند **دشت نمند** چنین گویند موسوره و دشمن مرغ خاکی میباشد
و در وی خاصیت بسیار است اگر استخوان موسوره زنی با خود دارد آستن نشود اگر کو
او را بخورد با دهنش را بکشد اگر شکم او را بخورد دیوانه دهنش بشکند اگر خایه او را در پز
بیکر کند و زن با خود دارد دهنش نشود و دیگر شروع در طهارت گویند **فصل سوم** در عقاب و باز
و کلاغ و قمری و ساره و شتران و خطاف و طوطی و کرس و کلک و بوم و رخن چنین
گویند که هئمه مرغان عرب اند و عقاب پادشاه چنانکه شیر پادشاه هئمه جانوران
عقاب نیز پادشاه مرغان است در جماعت که در زیر آند یک خود کند از دیگر پر
و سکنی با در دشت هئمه خرمای هندی چون که او را به پند با او بخت شود و او را در ^{المورد}
نمانند هر که او را بیاورد و بر طلا گیرد و با خود دارد و نزد خلایق محبوب باشد و او را در آستان
ایشان طلب کند که آبت باشد و دیگر نیز در شکم او سکنی باشد و بر ناله چشم کاوش
و بنشیند هر که او را با خود دارد و قدش بخراشد اگر بر او در خانه دهن کند و مار زن خانه بگریزد
اگر چنگال او را بر آب بندد نیک تواند دیدن **دشت نمند** اگر گوشت او را به پزند و
بر رخن سوسن و آن رخن را چشم طلا کنند آبت رخن چشم بکشد اگر استخوان
پای او را بسوزانند و بر جای که می که سوخته باشد بپاشند بکشد و اگر مرغ او را با شکم بخورد

۱۳۵
دل کو به را سود و او را قوی کند اگر چشم او را با آب سرد بپزند و در چشم کشند چشم را
روشن کند اگر سرکین او را با غسل بپزند و در دهن بپزند و در دهن بپزند **صفت کرس**
بدانکه در کرس دو مهره باشد یکی سیاه و یکی سفید اگر کسی در دهنش او بپزند
سفید او را چون در دهن گیرند با هر که سخن گوید مطیع شود اگر خون او را در بوزنی
آب دهند هر کوش که از او سوراخ کند هر که فراهم نیاید **صفت کلک** اگر با
را با کوزه لکچ بپزند و در جایی باشد که کلک بخورد فی الحال سفید که توانست گرفت
اگر کوش او را بپزند با پیله او و هر بی آن در کوش چکاند که تیرا بر داند اگر
او را با زین که کل سفید است بپزند و در بینی صلب لقوه کند اگر کلک دست
شود اما سه روز پایی چنین کند و درین سه روز به حمام رفو نکند **صفت**
بوم اگر کوبند که اگر مغز او را با روغن بنفشه بپزند و آن روغن در بینی گذاشتند
در دقیقه چکانند بخوابد اگر استخوان پای او را بر جای که می که شراب خورند بر
آتش بپزند و میان این عربه افند اگر خون او را خشک کنند و با تخم مراد
بکوبند و در دهن بپزند و کوبند اگر خون او را با روغن زیت بپزند و بر سر بپزند
رنگ و پیش را بکشند اگر کسی دل او را پروراند و در ریشه زنی که در خواب باشد

بپزند هر چه کرده باشد جگر را بگوید **صفت زعفران** اگر زهره او را زنی آبتن بخورد
بچه از شکم او جدا شود اگر با بخورد و دیوانه شود **صفت کلاه** در کلک خا صند است
اگر کلک خا را بکشند و بسوزانند و بر روغن زیت بپزند بر هر جایی که مانده می آید
اگر زهره او را زهره که به سیاه را با هم بپزند و در دهن بپزند هر که سفید شود
اگر کسی کوش او را بخورد با او را بکشند و با او بر او کاشند اگر خون او را در است
خشک کند و بپزند و با یک سفید و با قلا خشک بخورند سرفه را بر داند اگر استخوان او را
خشک کرده با عود خام در زیر کسی دو کوبند اگر او را با دوی کرده بپزند نفخ
بپا کنند **صفت کلک** اگر کسی کوش او را بخورد با دای کرم را بکشند اگر زهره
او را در چشم کشند شب کو بر او بر داند اگر به او را بکشد از دهن بر سر او خورده
سود و در **صفت زعفران** چنین گویند که قری مرغی بپزد و با پیله بپزد و در دهن
او باشد و با یک مغز را سود و در دهن او را با یک او بکشد و در خانه که او باشد بپزد
دست بپزند **صفت فروس** چنین گویند که فروس مرغی است بپزد و در دهن بپزد
گویند اگر مقعد او را با روغن چرب کشند با یک تخم که اگر چنان او را با زهره
کاو بپزند بسیار با یک گویند و در دهن خالص است اگر آب مانده باشد با پیله

۱۳۹
 جرحه خروس را بکشد و بکرم یک لقمه کوفته بخورد آب دهند در هفت بنگون
 اگر خروس سفید را و مرغی پای او را در سایه خشک کنند و در هم باینند و در چشم
 کشند هر کس که دیر آید بپند و دست کردد اگر خروس او را بر کزیدگی کردم و مار بزند
 و مالند سود آرد اگر خروس او را به سیب یا به مالند هر که بکند مجرب در زنده شود
 اگر خروس او را باین خشک کند و در طعم کند و بخورد کسی دهنده بسیار کوباشد
 و مالش بسته شود و سخن کم گوید اگر خروس پای خروس را کسی با خود آورد و با هر
 بکوشد خروس را به اگر زهره خروس سفید را با روغن زنبق و آب کرم بخورد کسی دهنده
 دل کوب را ببرد اگر زهره آرد خشک کرده در چشم کشند آب و دیدن چشم را باز آید
صفه یکم اگر سر کین یا کین را در زیر دندان دد آید در دندان را خوب کشند
 اگر خایه مرغ را کرم کنند و بیا نمایند دود کلور و سود و آرد اگر کوشد او را بخورد زنده شود
صفه یکم هر که کینج را بر روغن کاه و بریان کند و پوره ارضی بر او کند و بکشد
 ناستا بخوردند فریب نهد اگر چنان او را با سر که بچو شانه و آب چنان کلف
 مالند یک هفته پاک شود اگر سر کین او را با آب باران تر کند و در چشم کشند شب
 کوبد و ببرد اگر آفتاب او را با خود آورد و در چشم بدتر شد **مصلح چهارم** در

افند و خمرات و برنج با ایشان تلقین دارد مثل مایه و سنگ و متفق و خجک
 کشف و سوسمار و سام ابرص و طحان و غریب و عکبوت و زنبور و مگس و مورچه و کک
 بنشیند خضوع اگر شیش در گوش خداوند در دندان بیاورند سود کند اگر مایه را
 بروغن کاه تازه بریان کنند و بخورند آب پشت را بپزند و شربت را زیاد کند
 اگر چه او را از چشم کشند چشم را روشن کند اگر سر شمش مایه را بکند از زهر و بر خورش مالند
 سود کند اگر دندان خشک را بر خداوندت سرد بپزند سود کند اگر متفق را با کف
 به پروند و بخورد و جاعت را سود کند اگر پوست او را بر خداوندت ناهور و دود کند
 به شود اگر خجک را بر مار کزیده بپزند سود کند و باید که خجک با بوی کرم را برجا
 که زخم باشد بپزند منفعت کند اگر پوست چشم او را خداوندت بر بازو بندد و با
 بازو آرد **صفه یکم** اگر خروس کشف را بپزند تا هم و یک ربع او را در باون کشند و بپزند
 و صلا کین پس بروغن بنفشه یا بنفشه آن روغن را با پرم مرغ بر خایه که
 باد فشق درشته باشد مالند بقدرت خلای عقل بر هم شکند و از آن علت پرد
 آید اگر زهره او را بخورد و بپزند سود آرد اگر خایه او را با شک بخورد و سر
 کشد یا ببرد و اگر کوشد او را بخورد هر چند که شراب بخورند مست نشود و الله اعلم

۱۳۷
صفت غوک اگر غوک بنهر در دهن می نهند در دهن زیت خالص در او کنند و در
آفتاب نهند تا زمانی که حل شود پس بر هر جای که مالند در حال مو بر آرد و اگر
غوک را بسوزانند و خاکسترش را بر سر کمر مالند مو بر آرد **صفت سوسپا چن**
گویند که چون سوسپا بر سر شود سوسپا او را زانان با خود دارند آبش نشوند اگر خون
او را با روغن در جراح کنند و با کتان در آتش نهند هر چه در آن خانه باشد رنگ
و بکشد مانند **صفت کرباس چن** گویند که کرباسه را سام ابرس گویند و او کشش می
کند اگر دل او را با زوی زن آستین بزنند گویند که بسلامت باشد **صفت گام**
چن گویند که کزدم را چشم باشد و چون زخم زنده بر شاک کانی بگریزد و هرگز
خفته را که در خواب باشد زخم تریزد مگر از خواب بیدار شود تا او را از آزار ببرد
زخم تریزد و در او صفتها بسیار است اگر کزدم را در خانه دود کنند همه گردان
از آن خانه بگریزند اگر کزدم را بگویند و بر کزیده گی کزدم بنزد سوخته کند اگر کزدم
و آب با دروچ با هم آمیخته در کزدم بچکاند اندر جفت بگریزد اگر تا غلبه
بر جراثیم نهند سوخته و در او صفتهاست **صفت زرد اگرش** بر سر
در خانه زرد یا ویرنه بگریزند یا بگریزند و اگر ایفول با سر که بیاید و زخم

زرد نهند سوخته **صفت کس چن** گویند که تولد کس از عفت بود و اگر غوک یا بوق
یعنی چوبه یا بیزنه و در دیوار خانه مالند مکن از آن خانه بگریزند اگر کس را با روغن
زیت در جانی کنند و بگذارند تا خشک شود پس از آن بپزند و در موی مالند یا بوق
اگر کس را بگریزند و بر سر سوزن کنند و به آتش بدارند تا بسوزد و بعد از آن در آرد
غلیظ شود و رنگ او سیاه شود **صفت کس چن** گویند که قطره زیت با روغن بکشد
و در سوراخ مورچه کنند همه در حال بگریزند چوب انجیر را در خانه دود کنند مورچه همه
بگریزد اگر یک شاخ در زیر درخت که در خانه باشد بگذارند همه پشه در آنجا بپایند **صفت**
یک اگر کسی خواهد که زحمت یک با و نرسد در میان خانه کوی بکشد و بر آزار خون کند
همه در آنجا کرد آید اگر در وقت خواب جامی را پر از آب کرده و سوزد و آنرا
ز لرزه را بآن آب بخوانند و در بالین بزنند و چند در آن خانه یک پشه باشد
خود را در آن آب اندازند اگر بابرک اما سر و تن را بشویند شستنهای
سرخ شوند **صفت حاقور چن** گویند بزبان فارسی که خاک کورستان گویند
او را اگر دیرا در کوی بزنند خداوند تبارک و تعالی با خود دارد و تبارک **صفت**
خواب چن گویند خوابان کرم سرخ است که در زیر زبان خاک باشد اگر

۱۳۹ قی را بر **صفت امرو** چینی گویند که امروزه چش پشه یکی چینی یکی کلابی و
وصل میگویند و خاست چینی دل و جگر را آب دهد و معده خشک و سرد و تر کردن
اما کلابی را بعضی گویند گرم و تر است و بعضی گویند معتدل است و دل را قوی کند
اگر برک او را بگویند و بر جرات نهند که چون امروزه باید زنجیر
پرورده از عقب او خورند تا رفع مغرت او شود **صفت شش** چینی گویند که
شش او را در میان سبوس نهند و جربانه و خراب شود و طبعش سرد و تر است
و تشنگی را بنشانند و جگر و معده را ساکن کند و چون بی روزه نباشد که از بنیم
بوده باشد منفعت کند اگر برک او را بگویند و بر جلیقه ای که گرم افشانند
بنهند همه بپزند اگر برک در خانه نهند و کشته ماران و کژدمان بپزند اگر برک
در او در جامه نهند و بپزند آن جامه را جده تپانده که اگر مقلد و دردم سنگا در بخند
همه گرم که در شکم باشد بپزند و بپزند اگر مغز او را بپزند و با سر در چشم کشند
حوار است چشم را ببرد **صفت اندک** گویند که زرد آلود چون ترش باشد
طبع شش او و چون شیرین شود اندک مایه گرمی دارد و معده را ساکن کند اگر خوا
که هست زرد آلود شیرین شود در زرد درخت او من کی بکشد و هر سال چهار بار بکشد

در بن او زرد و هر بار مقدار یکم چند شیرین شود اگر مغز او را با شیر و زنجار بگویند و
بر معده نهند خارش معده را ببرد اگر شش او بخورند و زردی آن بکشد چنان بخورند زردی آن شود
صفت کرم طبع کرم در تر است کرده را سود کند و آب پشت را بپزند و چوب
خورند حیات و در تن بکشد اگر کسی را بهر زبانه است روزی از چوب را در سر که اندازد
و بخورد و بخورد اگر را بپزند و در دهان بپزند و در دهان را بنشانند و اگر بگویند
و بر خایه اند و بنهند اما مسخیه را بر **صفت قوت** قوت سیاه چینی گویند
که اگر رنگ قوت سیاه در دست باشد آب غوره و قوت ناریسده بنویسند
بفیدد اگر کسی خواهد که قوت سیاه شود در بن و خشت او من کی بکشد مقدار
چهار قباب قوت سیاه در بن او زرد قوت آن سال و یک سیاه شود و طبع سرد
و تر است سینه را گرم و نرم میکند اما اسهال آورد و اگر تبش را غرغره کند صاف
و در دملک را سود آورد و معده و جگر را بنماید و دارد باید که هر که قوت بخورد در بالای
او آب انگبین بخورد و دفع او شود چینی گویند که روغن نازچل روی مالند خوب سیاه شود
و خوب شود و زردی بپزند و طبع او گرم است **صفت دام** اگر با دام نهند را با
چربی سیاه در آب سرشته کنند و بخورد و سک دهند و حال میوش شود و حکیمان

۱۴۸
با دام پنج گویی را به سبق خوانند و بسیار منافع بکار آورد اگر دهن او را بخورند
با دمای سرد را بشکند و با دام نرین سرد تر است و سینه را گرم و نرم کند **صف**
فندق چنین گویند که هر که فندق بسیار خورد هر چه صانع خواهد تواند کرد اگر شش فندقی
برگردد کم کرده بپزند و با دهن چنین گویند که طبع او گرم و خشک است و آب است را
بکشد و صفرا و خون بر خیزد و با دمای سرد را ببرد و کند **صف** **سفيد** در چنین گویند
که اگر خوب بپزند او را بپزند و خاکش را بر جاشی باشد که گرم افتد باشد
گرم باز بکشد و اگر شیره او را در شراب کند و بخورد کسی دهند بهوش کرد **صف**
طرا چنین گویند که طرا طبع سرد و خشک دارد و در تابستان از شش او چرب
میچکد و معده را قوی کند و طعم را زرد و بهرم کند اگر برک او را بر آس نهند
کند و اگر آب او را بر آس نهند به نفع و اگر بچ او را بر دندان مالند درد دندان
رفع کند **صف** **قصب** و قصب را بتازی می گویند اگر در جانی ده دکنه ماران همه
بگیرند اگر را به قصب یک ضربت بزنند مست شود و اگر دو ضربت بزنند
متر است شود **صف** **چنان** چنین گویند که اگر پوست چنار را بگویند و باز بکار
و بکند و بکند آبی بر ناصور بپزند بهتر شود اگر برک او را در خانه ده دکنه خفاش را

آن خانه بگیرند و **صف** **عیر** چنین گویند که عیر را بتازی بپزند و دهنی باشد بکار
طبع او گرم و خشک است اگر میان شراب بخورند مستی باز دارد **صف** **عقاب** گویند که
عقاب سرد و خشک است و خون را تسکین کند و سینه را نرم کند و سرد را که از خون
باشد زایل کند و چون بسیار خوردند طبع را نرم کند **صف** **ششم** در شش صمغ و صمغ
ترنج و نارنج و مورد و لیمو و سرد و کل چنین گویند که اگر پوست ترنج را بگویند بپزند
بپزند و بگویند بپزند و زبیر دهند تا باز خورد و اگر او را سرفه آید و شیره بخورد
در خربانه و پوست او گرم و خشک است و گوشت او گرم و تر است و در شش او
سرد و خشک است و در آن سرد و تر است و پوست او دل را قوی کند و معده را
قوت دهد **صف** **نارنج** اگر دهنی پوست نارنج گرم و خشک است و ترش او
را بشکند اما آب بیشتر را ببرد و ترش او را بپزند و ترش او را بپزند
اگر پوست او را با روغن بجوی مالند قوی کند و سفید شود **صف** **سور** طبع او سرد
و خشک است و خون را تسکین کند و در سردی باشد ببرد و دهن را خشک کند و معده را
قوی کند و مستی باز دارد و طبع او و اگر شش او را خفه کرده در گشت کند و در سردی
دل را ببرد اگر آس بود در ترش آب کند هر کس که بخورد زهوت شود اگر برک او را

۱۴۱
چغندر به نرند و سر را بدان بنشیند موی قوی کند و سوس را سیر در گوش موی
سرمالند موی را سیاه کند اگر آب سرد در سوراخ اندوز شقیق را بر آب سرد
اگر بپوشند و بر مفعول نهند که بر آن آمده باشد صحت یابد اگر آینه او را بچون
و آتش بخورد و سرفه را بر دهن **صفت کل** اگر هر باد او کل تازه بوی کند
را قوی و قوت دهد و اگر هر باد او در رستان آب کرم درین دخت کل بریزند
ممکن شود که هر سال دو دفعه بشکند اگر بر کل را خشک کرده و کوفته در چشم کشند
کور شود و طبع سرد و غایت کرم است از آن سبب که در دیم بنه است اگر کسی بوی
او را بشنود و سرش بچون **صفت قطران** چنین گویند که قطران از سوسو بخیزد
اگر زنی بخواهد آبستن نشود اگر صمغ او را زنی بر کرد و جاع او نرین **فصل**
در ساق ریاحین و نرکس و سوسن و لاله و قلع و یا سمن و ضمیران و
مرزنگوش و بنفشه و سرین و دیوف و کل خیزی و شنبلی **صفت لک** چنین گویند
که در وقت جاع کردن آب ریختن چون چشم کو نمبر کشند سرد شود و بوی
زمان قادر باشد طبع او معتدل است اما میل بکرم دارد و دماغ را قوت
اگر برک نرکس را بپوشند و آتش را در زار نمایند و در ساکن شود **صفت سوسن**

طبع سوسن کرم و خشک بود بنم را بکند او دماغ کرم را زیان و آله صرح و قوت
را سود دارد سوسن مفید در شقیق را ساکن کند سوسن آسمان کون معده را قوی
کند و سستی را بر دهر اگر بپوشند و گوش چکاند کبریا بر **صفت لاله** گویند که لاله
نگاه کردن چشم روشن شود اگر آب لاله را بخورند یا بشکند صفا را بر دهن و طبع را
نرم کند و تب را بر دهن و سرفه را میک باشد و هر که از چشم باشد و آماس کرده
آب لاله را با کلاب بنفشه بر او نهند منفعت کند آب لاله اگر در سرمالند و در سوسن
ساکن کند **صفت قلع** چنین گویند که قلع را در مجلس نهند چنانکه بوی او بشنوند
ست شوند اگر پوست او را با بخور در شش نهند نیز همین فعل کند **صفت با سمن**
گویند که با سمن کرم و خشک است و با و را بکند دماغ را از رطوبت صافی
و خوشش در دهن را خوب باشد اگر برک او را با سوسن یا سمن و کلف مالند
کلف را بر دهن **صفت شامیر** شامیر هم را با قازی ضمیران گویند و طبع کرم
لطیف است و چون کلاب بر او باشند بوی کند خواب خوش و نشاط
و دماغ را قوت دهد و بوی او در شقیق را بر دهن و چشم را روشن کند اگر بپوشند
و بر آماس که از سردی باشد به بندند گویند که اگر آب او را بر خایه آماس کرده باشد

۱۴۲
نمود کند اگر تا سپهر هم بار و غن کل بریان کند و هر روز یک شعل از او بخورد و خون
شکم را باز کرد و اگر کسی تخم دورا بگوید و با یک شعل خاوشه بخورد و گوشت دهند
که شب در رخت خواب بپاشد و بگوید **صف مریز نکوش** گوید و مریز نکوش کرم
خنگ است اگر مریز نکوش در گوش خداید و قویج ریزند منفعت کند **صف مریز نکوش**
گویند که طبع بنفشه سرد و تر است خواب خوب آورد و درد سر بیند و دل
تن داد و در صنوبر در شراب خوردن چونی نیوفز بوی کند و برست شکم کل او را
بخورد و خون را صاف کند اگر بگوید و در صورت مالند آبله را برود اگر بسیار
بوی کنند صده راقوی کند و درد سر را برود و خواب خوش آورد اگر برک لود را
بر جاشیک خون آید مالند خون باز دارد **صف لبرین** مصروع چون بوی او
بشنود منفعت کند **صف شبلیله** طبع شبلیله معتدل است و در دمارا
بپاشد و اما سه تا نرم کند و دماغ را تری دهد و دل را به نشاط آورد و **صف لعل**
در منافع خربزه و باد بخان و کدو و ترب و پاز و سر و کدو و حنظل و شنبه
صف خربزه خربزه تابستانی کرم و تر است همه کس را موافق باشد چون
بسیار خوردند صفرا بخورد و هر چند شرب تر باشد کرم تر است هر چند بخند باشد
بهتر است

بهتر است خیار بنده وی سرد و تر است کرمی دل را جگر و مغز را منفعت کند و خن کوبند
که طبع کدو سرد و تر است و درد سر را زایل کند و تب کرم را برود و پیش صده را جگر
راکن کند اگر تخم دورا با شکر بخورد مجامعت را قوت دهد اگر پوست او را در خانه
بنوازند مار بکشد و اگر پوست کدوی کنند را بسوزانند و با زعفران برگرفته مالند
پاک کند **صف باد بخان** چنین گویند که باد بخان به غایت سودمند است چون برون
بریان کنند بهتر شود و اگر بسیار خوردند سودا پیدا شود و در سر به آید و اگر کسی
بخورد کسی دهند و بویانه شود هر که باد بخان خواهد خورد برشته کند و بخورد و نافع است
صف ترب اگر کسی بنیشت بخورد و منفعت کند و بنغم را برود و صده را قوی کند و آب
نیش را بر سر آید و سره بنغم را برود اگر در خانه دو کند کرم بکشد و اگر تخم ترب بکشد
و شنبه هم را و شیر زمان را در بنغم مالند منفعت کند **صف پاز** گویند که پاز سرد است
اگر یک پازی در آبیاب اندازند از کرم و خشک باز آید هر که با نفام بسیار
در وثیقه پیدا کند اگر پاز را در شش بریان کرده بر صورت بندند و گویند اگر پاز برشته
خورد بنغم در صده کدو آید و پاز خام خوردن چشم را تار یک کند چون در دندان
مالند خون باز دارد اگر تخم پاز بر و غن کل بریان کند و بخورد با و که دجا به باشد

و کند **صفت سیر** اگر سیر را با دانه مویر بکارند چون بروید شیرین باشد اگر سیر را
 در قوشیکه ماه در کاس باشد بکارند بوی او کند و نشود خوردن سیر بوی این
 را خوش کند و بوی را از معده بیرون کند و لرزه دست و پای را بر دین
 و در وقتیکه خارش بدن و تارکی چشم را بیدارد اگر در شش خسته کند و بخورد
 در ده ناف و بوی سیر را منفعت کند اگر پوست سیر را بر مریض دود کند بهتر شود
صفت پنجم اگر پنج اورا به پزند و سر را بیدان نمایند موی را سخت کند اگر کلاه را
 یا نه چغندر بخورند چون بسیار خوردند سینه را نرم کند لیکن قوی را زیان دهنده را
 سوزاند اگر سر را با آب برک او بپزند و سوسه را بر دهنده **صفت ششم** گوشت را که
 کدر خسته را بخورند آواز بکشاید و سرفه را ببرد اگر آب کدر بر اندام مانده باشد
 از بدن ببرد اگر تخم او را در زیر زنی چکانند که کوه در حال در تخم او بیفتد
صفت ششم هر که شش خسته بسیار خورد نباشد سینه را نرم کند و سرفه را
 ببرد اگر با گوشت بپزند و بخورند آب بفرایند چشم را روشن کند
فصل ششم در منافع و مضار بادروج و کند نا و کند و کاه و سداب کاه
 اگر نفس و فرخ و گشتر و شب و نفا و سفلیج در رین و ناخواه و سپندان

ما روغ و طرخون و دیوای و خرا اگر کسی بادروج خورد بهر برک کرمی و شکم او افتد
 اگر آب او با خون آب حلا می کنند بادروج را سود دارد و کند نا هر که بسیار خورد
 بوی و شش را خوش و دندان را محبوس کند و کینه قضیب را سخت کند اگر تخم
 او را در سرکه ریزند و در زنی چکانند خون باز دارد اگر کسی که در سینه بزرگویی
 را بپوشانند و بر قضیب مانده مستی قضیب را ببرد **صفت هفتم** کاه
 سر را بنشانند و سرفه را ببرد و قترله از کام را ببرد و کند چون بسیار خوردند آب
 را ایند و چشم تارکی کند اما معده را قوی کرد اگر برک او را در سر آب خورند
 بخورند مستی باز دارد اگر آب برک او را بپزند چکانند در و سر را ببرد سداب
 اگر کسی را مارگزیده باشد برک سداب و برک انجیر و مغز جوز کهنه در یکجا بپزند
 بگویند و بخورند او دهنده زهر با و کاه کند اگر زنی را حیض بسته باشد سداب
 بخورد بکشاید و باید که با یکدرم روغن بخورد اگر مویر میاید یا آب سداب بگویند
 و در دندان گیرند و در وقت اند اگر کسی را خوزه در اندام افتد نیمه باب سداب
 کند و بر او نهند خوزه را بکشد **صفت هفتم** کاه سداب بگر را سود دارد و غرضی که
 در جگر خیره و کوه کند چون به نان و سرکه خورد از روی صورت را ببرد اگر با کاه خورند

اب دمان را باز دارد اگر تخم کاسنی بگویند و با کلاب بر پیشانی صلابه
کنند در سر را بر دو خواب خوش آرد **وصفت کرفس دیگر** که هر که در وقت
تابستان خورده باشد اگر گرم او را ببرد هلاک شود خوردن او با نم زرا بر دانه
قوی کند و بوی دهن را خوش کند اگر تخم او را با انکور شیرین بخورند ز قوت شود
اگر تخم او را بجوشانند و بشن را بخورند آماش شکم و قوی را بکنید **وصفت فرخ**
اگر تخم فرخ را بخورند جراح را قوت میدهد **وصفت کشیز** اگر کشیز را در زیر پایی
کسی نهند و بر از خواب بیدار شود چون اندک خورند خون را صاف کند و چون
بسیار خورند خور را باز زد و شهوت را نقصان کند اگر یک شغال کشیز خشک
یک شغال شکر بپزد بخورد و گوشت و پند که در جگر خواب نشاند منققت کند
و هر که رانی آید بکند کشیز خشک و بکند ممل از منی بگویند و آب بخورند قوی را
باز دارد و آب از زهر است از غایت سردی و بخارهای گرم از سر و متور را
باز دارد و بوی دمان را خوش کند **وصفت ناخواه بخور دمان** چون ما سنگ
کوفته خورند معده را قوی کند و طعم را اهنم کند و باد را بکند از دگر گرم
بکشد و بنم را ببرد و بوی دهن را خوش کند و آب زدن دهن را باز دارد

کرده را قوی کند در یک ستاره را پاک ۲ در معده و باد مخالف را بنشیند و خوردن
وصف سپندان یعنی فونده هر که بخورد صفا بکشد بیدار نماید اگر گرم کرد و اگر سرد
کند با بکبکیز **وصف شوزیر** اگر بک شوزیر را در طاق کند یکسان همه در یکجا
که آید اگر در خانه بکشد همه یکسان بکشد **وصف فاف** معده را قوت دهد
و شکم را بپزد و طعم را بکند از دوشهوت را قوت دهد و دروشنا بپزد
بغیر از آن که نهاده را بخورند گرم شکم را بکشد اگر در میان جامه نهند و بپزد
کند **وصف سسنگ** در سرد و تشنگی را بنشیند و طبع را نرم کند اگر آب او بر خورند
صغرا دهند و گوشت اگر چشم سرخ شده باشد و مردم کند شفا یابد **وصف نارنج**
نارنج که کوبند بکی و شتی باشد و یکی در زیر سر بکین چهار بار باشد و یکی در زیر
باشد و آن سرخ باشد و از زهر است و ساروج که از سر بکین باشد چون بخورند تن را قوی
کند اند و باد را بکند از دوی گرم شکم افتد و بیابانی که در کوه باشد هر که بخورد هرگز
از دراز نماند شود اگر ساروج سرخ باز در هر قویب باشد با هر که بیعت کند حتی پیدا
شود **وصف طحیله** در دمان را منققت کند و دهن دندان را سخت کند و بوی دهن را خوش کند
چون بجا و نذ و بکند گرم کرده مالند در دهن کنی کند اگر با نان خورند معده را قوی کند

۱۵۵
اگر برودن آن مانند خون را باز دارد **صفت یوسسی** بر که بسیار خورد و جگر استوار
و سرخ و دند سر را برود و تشنگی را بشند **صفت سقر** بفراید و عسل را که از سر
باشد و کرم **فصل ششم** در بحث غلات و جناس و منافع و مضار ایشان بدانکه از
هر جنس نخل کندم وجود با قلا و نخود و عدس و برنج و حبیبان و کاه و رس و لوبیا و ماش
طبع کندم معتدل است و بقولی گرم و تر است و زراعت آن سه سازند و طبع آن سه
گرمی است و با قوت باشد و با دگر گیرد اگر کندم با جو جو و پنبه و در جایی نهند
در جایی که خورد و بهوش کرد و جو سرد و تر است اما پنبه خشک است چنان
بخورند تشنگی نباشد و میندازند که با قلا اگر روغن چرخ بجای هر سرد با قلا
بنهند پاک و خفایا که با قلا با برک خورند به پنبه به بطور کلک به هند چون بخورند
بمیرند نخود گرم و نرم است آب پخت و سوا انگیزد و کرفس جگر را بشند و عسل
اگر در آن به پنبه با روغن هر کس بخورد بهوش شود و صفرا را بشند چون با سرکه جو شده
بخورند تب صفرا برود و خوردن عدس را روغن کند و در کتب دیده و برنج خوردن آن را
قوی کند حبیبان و کاه در آن خورند که کوبند اگر بریان کرده و نان بخورند حین
بکن به اگر لوبیا با جو پنبه بخورند گرم کم کنند و نان خشک تر تا خوراکی که در دهان است

و اندام

دربند و پنبه و دگر است ایران با کما ایران را چهار صد و دلاست است **۱۷۱: طوطی**
عراق طوطی او یکصد و پست پنج فرسخ است و عرض شش فرسخ طول آن شش فرسخ
وسی و هفت دلاست و شش و دلاست و هفت و دلاست و هفت و دلاست و هفت و دلاست
و دلاست و دلاست و دلاست آن به پنبه است ابد آنرا بخورند بقره بابل و پنبه و آب
کرب که جرایر جوارر جره حد خورنی حلقه زویه راجه داب و کرب
سما و سرین رای سید عجم قاریه مصرین قرنه قرار باط قوه مدلی کرکوب
کرکوب کوفه مدینه با شمه مدین نجف مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک
و مدینک آباد واسطه مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک مدینک
فرسخ عرض شش فرسخ طول آن شش فرسخ است و هفت و دلاست و هفت و دلاست
دیک قوه مدین ملک بشمار آمده است اصضمان که بای طهرت است ابرو
الموت اردستان اوه ابر اشکور ابرج ابرج ابرج ابرج ابرج ابرج ابرج ابرج
باقی بوانات برود برک نیمه نوی سرکان نقش خان مارچ و باقی
خرقان خوسیان خرم آباد در کربن رهو آورده رهو بار ری زواره
زنجان ساروق سها ساهو سیمال سیمال سیمال سیمال سیمال سیمال سیمال

۱۴۹
شهر یار طران طارین طاقان فرامان قولا به فرمین قزین قنولک
کنکادل کمره قم کاشان کورکوه صدر کاشکین کویای سپهران
نوروجان عروه فروقان مدین شیر میند مایین مایر وراین
لرستان الوار بختیاری ولایت مشکدره بهردرین بهلان که هلاک نام
بن نوح بنده **آذربایجان** طولاد فودنج فرسخ و غرضش بنده و پنج فرسخ
طولاً عرضاً و دشت دشت پنج فرسخ و چهل و پنج شهر ولایت و شش قلعه بخدا
اروپه اردوباد اوجان ارسبار اوج کلک آذربایجان انجلی
بلده نیکدور ننگ بلاد خلخال بربر نرگود کوز خوی دصار رشور
ساروقانیه سلس طوچی طنگ قلعه کدودل قراچه داغ
کرک کهران قلعه کورچین قلعه توپراق قراحصار کورهایین
فرهنگه مرند نوند نچوان مدینه شیر مرافه ولایت صدپاره ده
ولایت جوس اردوار ولایت اورامی کردستان قنوسیان کوه ولایت
مشکین و سراب و اردوس گرم رود ولایت اکرادایه اران مشنه و یک قلعه
بیلقان بروج نفیس شبران توانوس کوری کوسکو قراچ کچ

بلاد الیه ملوسه ازهد آذربایجان مافراین فارس سبستان الی حوالی مازندران
جوجان درالملک آستراباد و دران ولایت قرأ و قصبات پیشا پست
بنای یزدین مصلحت که از جانب عبدالملک بن مردان حاکم آن ولایات بود
چخورسند درین ملک چهار شهر و ولایت و شش قلعه و پنج رود و در آن
کوبند و در الملک یزدان است **ارمنیه** قنوقاوت باکوبه بایزید نیکور
اچم قلعه ادرکای سرور مخبک قارص **فارس** مفاد شهر و ولایت
و یکصد و یازده قلعه بشمار آورده اند اینست اسوار اسفاین ابورد
ارغند ترشیر اسداباد اندخود باغوز باغباد بنور بامیان توک
بلخ باغیس نرفر تون ترب جدید به جنابه جوجانیه جوجین جام
چیبیکو مینه جاجوم جهان ارغان حصان دمان خنک رو خندان
خسرو جود خاوران خنوشان درون زادگان رشخ سایه شیخ
بیران شغان خنیز خوارزم خواف لواره و محلات درج بابا
برزوار خرس طوس طبرس کیلک طبرس سبیا طرش طاقان و
عندیان غنجهان غمار فراوه قنوجا قلعه آریس نیشخان قنوق

قریه رزان قلعو ماران قلعو اخینارالدین قونج چار اسکیله مشهوره امان کو
 و قلعو بالا دستجردان زره باغرز کذاب کوسویه فرنیان مهند
 قمستان مشهور مقدس مرویه همان ^{طهرت و انکند} نایت بورکینا طهرت
هرات از پنه زریان و کشتاب و مهر آب و بهمن و اسکندر است
خوزستان دوازده شهر و یک قلعو دارد دینت لهوار حویزه خفه بندارو
 سافران خلفا باد در قول دورق راهبر ^{برکت} بنو شتر سوسن حکیم
 قریه کمال آباد قلعو مگوک **سینان** که از بنای کوشیست ^{برکت} پنهان
 مشتمل است بر پانزده شهر و ولایت شش قلعو و سه جزیره سینان ادق
 پنج شهر کنه قریه علی محکم قلعو قلعو باغردن قلعو قلعو چهاراد
 جزیره پشت زرد جزیره سینان جزیره میان بحیره زره نیمه جزیره
 که از اعراس کونند بست فراه زبای دور قند بار قلات کرشک
 کر سیرات کنار آب میرند قلعو بند تیمور **شیروان** هفده شهر و دینت
 دینت قلعو شیروان باب اباب باکویه ملکی شمانی قلعو بشک
 کلستان شش شهر و فرزاد آباد کشتی محمود آباد شریان
 کوکجه

کوکجه شش سالیان کلد سکس بانو ارمن قلعو سرخاب بیقر
 و هب زره کران و تبریزان **طبرستان** پست و چهار نهر و چهاره قلعو
 مشتمل بر دو ولایت مازندران و ستمدار مازندران در اسرور مازندران پنه
 شهر و ولایت هفت قلعو است اشرف فرخ آباد اصل ساری کلبا
 فرور کوه بارفروش و به مشهور سید رود علیا آباد میان رود و
 قراطلو خان مانه سر قوچی قلعو کلین ارواره کله اولاد سولوک
 جبال مازندران قلعو پنجاه هزار ولایت ستمدار پنج شهر و ولایت هفت
 قلعو است لاریجان کجور قلعو کلندران قلعو لواسان قلعو نور قلعو کاشی قلعو
 مرینی قلعو درین کوه قلعو لام هزار جریب هزار سب چلاو **دین**
دیوه و تخت طبرستان دینت و دامنان سمنان بسطام خیر آباد
 رویان **طوالت** ولایتی است در نهایت مهوری و دینت حد و دوش بازند
 و کیلان و دیلمی خیزد و کوهستان ری قلعو در **حارس** رفت
 ولایت یکصد و پنجاه فرسخ طولاعرض و هزار فرسخ و پانصد فرسخ است دینت
 شهر و ولایت و دینت قلعو در دینت عجب **اصطبلان** قریه کارد
 کیه

ایچ بهمان پناه الایض جور مشهوره فیروز آباد جرم خورک پنج
 داراب برد دهرشت وشتان سرستان شیراز که آن مادره
 هشتاد و چهار مجرب یوسف برادر حاج بابا که شته است مشهور شولستان
 ف قلع سفید قلع کلاب قلع ماران کوه سمره میر خاکن مرودشت
 کازرون کرباب کام فیروز کوه کیلویه مشهد و در سیستان یزد
 نیز لار قلع سفیدار قلع کرکاش سلاسل میمون **کرمان** طولانی
 سی و دوازده صدف پنج است انار بایض هم بکرا کوه میر جان
 جنت شهر بابک جنین کوشیر قو قات نرمانی کوبان ماهان
 مهن کرمیات قلع میمان قلع سوجا قلع دران **کیلاوات**
 طولا عرف نذر سملار تاموغان عرض از دیان ماطلش پانصد و
 ولایت است رشت لاهیجان اشکور استاره فوس رشت
 کوه چیمان دیان اکان لنگر کن ران کوه شکان کوه
 لنگر کسک قصبه سمنان کاجار **کرجستان** ولایت از حیطه
 خط بردن است آنچه در نصف سلاطین صفویه است سی و دو شهر است برنج

و د قلع است اخف الان انی اختا با دوزی ان شهر الاورد اراده
 قره مشکوک ادانیت برانلو سوانیت حصار ریت فان دینا
 باش اچوق ادیان ترکم ادس قصه سوزان سبکو کرم کوراک
 قراچه اردوان قراقلیان کابل قلع اولند کوه برخس اردوانج
 کوری تن فیوزی کوس طرای ای این قلا قلع در ناره تخت
 قفق **ولایت کج کرمان** درخت فارس یک طرفش بنزیره هرگز یک شش
 به شته طرف دیگرش بکران دیک حدش بیستان اقبال دارد و لا شش
 مثل است بر قلع و چهار قصبات پیشمار و بلوکات بی حجاب است **ولایت**
استان قلع به آذربایجان و باب الالباب و قلع شده و مکتبی است
 وسیع و قلع پیشمار در نهایت طول و عرض سوجل دریای عمان چهار
 بندر داشته خیره درخت سلاطین صفویه و بنا در چهارده بندرهای
 گنگ چارک تخمبو عسلو ریشتر یک دیلم ماشول غزاله برتان
 زیارت شلو سخری جوار برین هرگز قشم دال قیس
 میکان لار تانجو لارک سری نیمار به کام قلع استنبول

